

بالتاجی آراز

آذربایجان آبتن استقلال است

آذربایجان
آبستن استقلال است
و
با خدای قوران
چه باید کرد؟



بالتاجی آراز

هر فرد الحاقگرا سیاسی است
دشمن منشور ملل عاصی است

www.otay-butay-vetendir.com/ir

شرح حال و زندگی شاعر:

محمد محمدعلی اوغلو که ملقب است به آراز بالتاجی، در اول ماه آبان سال ۱۳۳۲ شمسی در آذربایجان جنوبی در روستای دیزج علیا شهرستان مرند پا به عرصه‌ی زندگی گذاشت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه‌ی خود را در شهر مرند به پایان رسانیده برای ادامه تحصیلات و کسب دانش بیشتر به شهر استانبول عزیمت کرد.

در بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۳ در دانشگاه استانبول تحصیلات عالی خود را ادامه داده و در سال ۱۳۵۷ از دانشگاه هنرهای زیبای معمار سنان در رشته معماری فارغ التحصیل شد. بالتاجی آراز در این سالها با ادبیات ترکی آذربایجانی آشنائی بیشتری پیدا کرد و با توجه به روحیات آزادیخواهانه و برابری خود در ادبیات انقلابی عصر خود تعمق بیشتری نمود. سالهای غربت و مهاجرت سالهای سخت، اندوه بار ولی توام با تلاشهای ادبی و مبارزه‌ای را برایش به همراه آورد. فعالیت سیاسی و ادبی بالتاجی آراز علیرغم کارهای سخت و مشکلات جسمی در این سالها شدت گرفت.

با شروع و اوج تحولات سیاسی و انقلابی در ایران در سال ۱۳۵۷ بالتاجی آراز به ایران بازگشت. با یک جریان سیاسی چپ همگام شد. شکل مبارزه با سامان حاکم و ابزار استفاده شده توسط بالتاجی آراز ادبیات و شعر مقاومت بود و اولین اشعارش در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۹ در مجله "یولداش" که در تهران تحریر می شد به چاپ رسانید. در سال ۱۳۶۸ عرصه زندگی و مبارزه به شاعر تنگ گشت. جانش در خطر قرار گرفت که مجبور به جلای وطن شد. به آلمان گریخت و در آنجا پناهنده شد. او در آلمان نیز به فعالیت های سیاسی خود ادامه داد.

بالتاجی آراز در اشعار و مقالات قبل از انقلاب بر علیه نظام استبدادی و نژاد پرستی سلسله پهلوی و بعد از انقلاب در تقابل با سیاستهای عقب افتاده و ضد انسانی جمهوری اسلامی که ادامه همان سیاست و تفکرات نژاد پرستی و شوونیسی سلسله پهلوی بود در ستیز قرار گرفت. جمهوری اسلامی با زیر پا گذاشتن حقوق ملیتهای درون ایران و با استبداد مذهبی، حقوق ملی خلق آذربایجان را نقض کرده و بالتاجی آراز در آثار خود آزادی و استقلال آذربایجان را با استفاده از نظریه های معتبر و تحلیل فلسفی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی سهم خود را به خلق آذربایجان ادا کرده است.

شاعر از جدائی مردم تورک و دو پارچه شدن آذربایجان رنج برده، برای اتحاد این دو منطقه اشعار و مقالاتی نوشت و بخصوص نوشته ای با عنوان "اوتای، بوتای و طندی را تحریر کرد.

شاعر در کتاب "اوتای بو تای و طندیر" می نویسد:
اوتای ایله بو تای واحد بیر جاندیر، آدی اودلار یوردو آذربایجاندیر!
نقل به معنی:

وطن من سرزمینی است که شمال و جنوب ندارد. سرزمین واحدی، جان واحدی است و نامش مهد آتش یا آذربایجان است

در این اثر بالتاجی آراز با خوانندگان خود برای یکپارچگی آذربایجان سخن گفته و برای ارتقا شعور ملی و سیاسی خلق آذربایجان راز و نیاز می کند. او در این اثر خود از بختیار وهاب زاده الهام گرفته و بند بند هر شعر رنجمایه ای است که برای اتحاد و آرزوی برافراشتن پرچم آذربایجان واحد سروده شده است. شاعر این دفتر شعرش را به شاعر جاودان خلق آذربایجان بختیار وهاب زاده اهدا کرده است.

اثر با ارزش دیگر بالتاجی آراز نوشته ای است بنام "[اویقار لاش](#)". در این نوشته شاعر از حقوق مدنی، حق انتخاب دموکراتیک، هویت اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی انسانها می نویسد. انسانها را به مدنیت و روابط صلح جویانه در بین خود دعوت می کند. بالتاجی با زبان بسیار گرم و انسانی با خلق آذربایجان سخن گفته و آنها را به مبارزه در مقابل ارتجاع و احکام غیر انسانی و ناعادلانه ی جمهوری اسلامی که در حق زنان، کودکان و کارگران اعمال می شود فرا می خواند. جایگاه فرودست زنان و ستم مضاعفی که در حق زنان جاری است خشم بالتاجی را به ساختار موجود بیشتر دامن می زند. بنظر شاعر تنها زنان آزاد و مستقل هستند که فرزندان آزاد پرورش می دهند. او می گوید:

شاید یکی از دلایل عقب افتادگی جامعه ی ما و استفاده از خشونت توسط مردان بر زنان، ریشه دار بودن نابرابری روابط قدرت بین زن و مرد در جامعه است. در هر سرزمینی برای ارزیابی درجه آزادی و برابری می توان روابط زن مرد و حقوق برابر آنها را ملاک قرار داد.

بالتاجی آراز تا آخرین دقیق حیات خود برای اسقلال و آزادی آذربایجان جنوبی همچنین با اشغال قاراباغ توسط دانشناک های ارمنی به ستیز بر می خیزد. در کتاب "[تبریز ایله](#) [قاراباغیمیزی کیم قورتاراجاق](#)" برای آزادی و بازگشت مجدد قاراباغ به آغوش میهن فکر کرده و با هموطنان و همفکران خود در این مبارزه با قلم خود تبادل فکری می کند. دل شاعری که برای خلق می طپید با هجوم اندوه مهاجرت و مشکلات جسمی ضعیف گشته و در پنجم تیرماه سال ۱۳۹۱ در حال نوشتن اشعارش در اثر سکته قلبی چشم بر جهان فرو بست و در تاریخ هشتم تیر ماه در قبرستان [لاوهایده](#) شهر [مونستر](#) کشور آلمان به خاک سپرده شد.

از نویسندگان کتابهای زیر: **اوتای، بوتای و وطندیر، اویقار لاش و آذربایجان ابستن استقلال** است به یادگار مانده است. نوشته های شاعر از سالهای ۱۳۸۲ در سایتهای اینترنتی بخصوص سایتهای آزاد تریبون و سول گوناز توزیع و در دسترس می باشند

مجموعه کتابهای چاپ شده از شاعر بالتاجی آراز:

- ۱- اویقارلاش (به زبان تورکی آذربایجانی با حروف لاتین و حروف عربی)
- ۲- اوتای - بوتای و پندبر (به زبان تورکی آذربایجانی با حروف لاتین و حروف عربی)
- ۳- آذربایجانی ایستقلال قورتارار! (به زبان تورکی آذربایجانی با حروف عربی)
- ۴- تربیز ایله قاراباغی میزئی کیم قورتاراجاق؟ (به زبان تورکی آذربایجانی با حروف لاتین)
- ۵- آذربایجان آبستن استقلال است (به زبان فارسی)

کتابها با فرمات PDF در وبسایت اینترنتی شاعر در دسترس عموم قرار دارند:

www.otay-butay-vetendir.com/ir

حق چاپ کتابها از طرف نویسنده به شرطی که به محتوای کتابها دخالت نشده باشد به همه افراد، گروهها و سازمانها آزاد می باشد.

۱۸/۷/۱۳۹۲

فهرست مطالب

2	گر ز خلقی غیرت و شرف داری.
3	آذربایجان آبستن استقلال و یکپارچگی خود است.
25	فاشیست کیست؟
27	گر حقیقت ترس نیستی افشا کن!
30	دوست تورک تورکست.
33	آذربایجان تا کی غارت خواهد شد؟
35	خواست ملل دربند استقلالست.
38	قوم فارس توران را تالان میکند.
40	آذربایجان محتاج استقلالست.
42	ننگت باد ای فارس ایکه کنی شیون.
43	گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!
50	بی شرف درخور آزمودن نیست.
53	لباس عزا نه، کفن بیوشید!
54	انقلاب بورژوائی لازمست.
57	ملت تورک مثل ملت فارس نیست.
59	فرهنگ ملت فارس فنودالی است.
61	فارس تحقیرکننده را طرد کن!
63	آیا این ضد و نقیض ها تهمتند؟
65	فدرالیسم سدّ راه استقلالست.
67	برادر بسیجی و ارتشی!
72	به قیام خرداد کی گفت که خری؟
76	نادیده انگاشتن تضادهای عمده پذیرفتنی نیست.
95	نقدی بر مقاله "ما چه میخواهیم؟"
104	نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.
116	انتقادی از آقای احمد اوبالی.
118	"کسروی" هایمان را نجات دهیم!

124 انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملّی-دموکراتیک"؟
131 "ایران و مسائل ایران" (مسائل ایران)
139 با خدای قورآن چه باید کرد؟
171 خدای قورآن ضدّ دموکراسی است.
175 خدا زن را تحقیر و خوار کرده است.
177 دین به دموکراسی حقّ نمی دهد.
178 اراده کش ها را میکنند مولا.
181 پیرو دین سیاسی عاصی است.

"عدل" خدا شامل برده دار است
سهم بردگانش ناله و زار است
جزای برده حق طلب دار است
مظلومین متشکل هستند از زن
... کارگر و، تهیدست و، قلمزن

نمی شود منجمله از برابری حقوق زن و مرد سخن
راند، ولی ضد قوانین و احکام ضد بشری قرآن نشد.

(در مورد دموکراتیک بودن انقلاب که تضمین کننده)
(توده ای شدن و تحقق واقعی هر انقلابی است، کتاب)
("اویقار لاش! ~ "مدنیش!" از آراز بالتاجی که به)
(زبان تورکی نوشته شده است را بخوانید! زیرا:
("بسی رنج بردم در این سال سی")
(که ضد زن نباشد چو فردوسی)
(بویکوتچی نباشد مثل پارسی)

(به بویکوتچیهای فارس نگیر خرده:)
آراز را کل تورکان بویکوت کرده (< از تاریخ 10/02/2004)
که خلقش را ملتش کند برده (تا به امروز 24/06/2012)
دشمن ... زن و اتحاد ... نامرده (بگو، خجالت بکشند از)
آراز را بویکوت کرده جهل و فساد (.... ده هزار بیت شعرم.)
که بازارهایشان نگردند کساد. (به فردای بویکوتچیها بیاندیش!)

خلفهای ملل در بند متّحد شوید!

گر ز خلقی غیرت و شرف داری (از حقّ و عدالت کن طرفداری)

[جهت شناسانیدن خلق ستیزان، لازم به گفتن است که، نوکران سیاسی اربابان،
[رعایای اربابانشان را بنام اربابانشان مینامند. مثلاً خلق را بنام ملت، فارسستان
[را ایران، چینستان را فدراراسیون روسیه مینامند. "عارف از اشاره میفهمد."]

رهبان ملت اشغالگر ... شاهست (دعوا بر سر کلمه نیست.)
رزمندگان خلق ناآگاهست (انتخابی دیگر هم ممکن بود:)
ملت تشکیل یافته از بورژوازی (مثلاً "بژو" بجای ملت)
کند به محصول خلق دست درازی ("کارو" بجای خلق)
حقوق

خلق فارس، باید تو هم بیدار شوی
گر نمیخواهی ظالم تبار شوی
تو هم منشور ملل را بپذیر
گر نمیخواهی بی بند و بار شوی
بگو "حقّ دادنی نیست، گرفتنیست"
گر نمیخواهی ضدّ پیکار شوی
نشو ضدّ حقوق ملّی ی تورک
گر نمیخواهی بی اختیار شوی
بگو میهن پرستی ... مقدّس است
گر نمیخواهی دم اغیار شوی
بگو هر ملّتی مستقلّ شود
گر نمیخواهی که استعمار شوی
بگو ثروت ایران تقسیم شود
گر نمیخواهی که غصب کار شوی
نشو ابزار فارس الحاق طلب (> شوونیست و غارتگر)
گر بخواهی به خود وفادار شوی.

آذربایجان آبستن انقلاب ملی- دموکراتیک خاص خود است

توضیح مختصر:

مقاله تقدیم شده به همراه بسط و نتیجه گیریها از محتوی مقاله مذکور (به شکل اشعار هجائی و نیز بشکل چند مقاله انتقادی از کاملترین نظرات فدرالیستی ارائه شده) مجموعه تفکیک ناپذیری را تشکیل میدهند که هسته اصلی افکار و نظرات سیستم شوونیستی (هویت کشی و الحاقگرایی...) و استعماری (غارتگری) را برای خلع سلاح کردن دشمنان استقلال ملی آذر-بایجان، مورد انتقاد عینی (و نه ذهنی) و علمی قرار داده اند. و از آنجا که هر کار جمعی را نیرو و اتحاد نیروهای ذینفع تحقق می بخشند، بنابراین هسته اصلی افکار و نظرات اسلام سیاسی تغذیه شده از قوران نیز بطور عینی و علمی مورد انتقاد قرار گرفته که در مبارزه ملی برای کسب استقلال ملی، از ماهیت ملت و رهبرانش درک و فهم درست و صحیحی حاصل بشود. زیرا بخش ارتجاعی (امّتی) ملت آذربایجان نیز طبق قوانین و احکام قرآن خط دهنده اش بوسیله تمثیل کنندگان امّتی خودش کلّ زنان و کلّ انسانهای غیر مذهبی را آدم (آدم برخوردار از حقوق برابر با مردان امّتی) بحساب نمی آورند که اتحاد نیروهای ملی را غیر ممکن بسازند و به علت مذکور است که باید افشا بشوند. (جواب هر افشا کننده ای نیز انتقاد است، نه بایکوت.)

بویکوت کنندگان آراز خوارند / تنزهای آراز آنتی تنز ندارند

جناب آقای احمد اوبالی (رئیس بویکوت کنندگان آراز بالتاجی ی بی نصیب از کانال تلویزیونی)، شما صحیح میفرمائید که اگر گوناغ تیوی نبود، فدرالیستهای آذربایجان- نی عضو "کنکره ملل برای ایران فدرال" چه کارها که نمیکردند (17/02/2012). همچنان نیز صحیح است که اگر نوشته های ملی- دموکراتیک آراز بالتاجی نبودند، منجمله آنتی دموکراتهای بویکوت کننده آراز بالتاجی چه کارها که نمی کردند. ...

مسئله ملی و مبارزه ناشی از آن، مبارزه اقشار و طبقات استثمار کننده و استثمارشونده نیست، بلکه مبارزه کشور استثمار شونده بر علیه کشور استثمار کننده است و به همین علت است که محصولات سیاسی ملل شوونیست، مبارزات را در بهترین حالت به مبارزه "طبقاتی" سر-

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

گرم و مشغول کننده محدود و محصور میکنند که به منافع ملی مستعمرات غارت شده اندیشیده نشده و منافع استعماری ملل غارت کننده مستعمرات را به خطر نیاندازند.

یعنی با تعبیر و تفسیر شوونیستی (منجمله لنینیستی، مائوئیستی) از شعار پرولتری "کارگران جهان متحد شوید" و غیره، در خدمت تثبیت و حفظ وضع موجود در جوامع چند کشوری بوده و هستند که با نفوذ قبلی در ذهن و روح خوش باوران شکل گرا، امر صید و سرپازگیری را سهل و آسان کرده، و جنگیدن در رکاب استعمار و اشغاک بر علیه استقلال و آزادی را ممکن و میسر ساخته، و به مثل پدرانشان مادر خلقهای استقلال طلب را بنام "اتحاد" و "سوسیالیسم" بگریانند که مرحله اش نیز طی و سپری گردیده است. مادر ما را بنام "سوسیالیسم" گریانیدند / بهر غارت ملی ضد ملی گردانیدند.

در این مقاله به مسئله ملی-دموکراتیک آذربایجان تجزیه شده و تضعیف گردیده و استقلال باخته به سلاحهای مدرن روسیه تزاری و روسیه تزاری-ماتیک خورده و لنینیستی گردیده ای که در سال 1920 بنام "سوسیالیسم" استقلال دو ساله آذربایجان اشغال شده را به توپ بست و با شکست مواجه ساخت که به قراردادهای ننگین و اسارتبار گلستان (1813) و تورکمنچای (1828) طول عمر بخشیده و از ترس یکپارچه شدن آذربایجان نیز مانع از استقلال و جدائی بخش جنوبی آذربایجان از ایران 20 سال بعد از حکومت تورکان قاجار شد، بلکه احساسات میهن پرستی و استقلال خواهی بخش جنوبی آذربایجان را بشکل مسلح کردن نیز مورد سوء استفاده قرار داد که بعد از کسب وعده های نفتی و غیره، انقلاب ملی-ارضی تحقق یافته وی را از طریق خلع سلاح کردن با شکست مواجه ساخت و غیره پرداخته شده است.

تا قبل از ضرورت یافتن انقلاب مشروطیت در ایران چند سرزمینی و چند ملتی، ملت بالغ شده و شکل یافته ای وجود نداشت که موجد استثمار ملی و، تضادهای ملی و، کین و نفرت ملی بشود.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

زیرا باج و خراجهای قومی و کشوری ی اخذ شده از ارزش آفرینان متشکل از خلقهای "ایران" (> که امپراتوری قاجار، امپراتوری صفوی، ... نامیده میشد) چند ملّتی، که عمدتاً صرف زندگی تجملی و عیش و نوش شاهان و درباریان و مباشرین و سرداران و امثال شده، بخشا نیز به جنگهای قومی و جهانگشا-ئی برای باجگیری ی قومی صرف میگردیدند.

نتیجتاً سرمایه ای در سرزمینی از سرزمینهای مذکور انباشت نمیگردید که توأم با شکل و سازمان دادن به ملل مذکور، زمینه ساز استثمارملّی موجد تضادهای ملّی و مبارزات ملّی نیز بشود.

زیرا اقتصاد و فرهنگ و اداره امور ملوک الطوائفی و فئودالی بود و هر قبیله ای شاه خود را داشت و ساز خود را میزد و خودمختار بود و در مقابل دشمنان خارجی به رئیس قبیله متحد کننده اقوام، یعنی به شاهنشاه (به فارسی شاه شاهان، به ترکی شاهین شاهی ~ شاهنشاه) (بفارسی شاه شاه ماد، به ترکی ماد شاهی ~ پادشاه) باجهای قبیله ای و خراجهای لشکری داده میشد. یعنی از اقتصاد ملّی و بودجه کشوری جهت سرمایه گذاری خبری نبود که موجب کشمکش بشود.

از فرهنگ ملّی خبری نبود که زبان شکل دهنده بدان اهمیت کسب کرده و رسمیت بیابد. اگر خبری می بود، ناگفته پیداست که زبان قبایل حاکم و متحد کننده اقوام، یعنی زبان تورکی رسمی می شد.

زیرا منجمله بعد از اسلام تا عزل شاهنشاهی قاجار (منهای دوره سی و چند ساله زندیه لر تبار) در کلّ "ایران" آنروزی تورکان حکومت می کردند (نه رعیت به اریاب، بلکه اریاب به رعیت حکومت میکند) که مستلزم مشغول و اخته کردن روشنفکران فارس تبار به وسیله شعرا ی تورک زبان فارسی گو بود که قمار تجربه نشده و بدی بود. سیاستی شبیه سیاست روسیه امروزی بود که روسیه بدست مافیای آذربایجانی خود در آذربایجان بکار میگیرد. زیرا برای تضعیف کردن مخالفت است که منجمله نویسندگان و شعرا و بویژه بهترین هنرمندان میهن پرست را با تبلیغ و مزین کردن به شهرت و مقامهای کاذب به مبلغین اقتدار مجری سیاستهای مشغول کننده روسی تبدیل

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

کرده است که منجمله آزادی قاراباغ اشغال گردیده بدست دانشناکهای ارمنی، و استقلال بخش جنوبی آذربایجان برای یکپارچه شدن آذربایجان تجزیه و تضعیف شده را به تأخیر بیاندازند.

بالغ شدن برخی از ملل ایران چند سرزمینی و چند نژادی تا آغازیدن انقلاب مشروطیت بطول انجامید و شکل یابی ملل مذکور انقلاب مشروطیت را لازم و ضروری ساخت.

هدف انقلاب مشروطیت نه انقلاب بورژوائی نوعاً ضد فئودالی (نه از نوع مصادره کننده املاک اربابی و موقوفه جات مذهبی)، بلکه انقلاب بورژوائی پارلمانی و ملی به شیوه فئودالی بود. یعنی قبولاندن وجود ملل و حقوق ملی ملل به فئودالیسم شاه‌ی (فردی) و شیخی (موقوفه داران) بود. از آنجا که در ایران دوران مشروطه، قوم حاکم قوم تورک تبار، و بورژوازی آذربایجان قویتر از سایرین بود. بدین علت مرکز انقلاب مشروطیت به تبریز بابک و نگار و کورا و غلوپورهای سرنوشت ساز و تاریخ آفرین منتقل شد و به بهای خونهای سرخ ریخته شده خلق قهرمان آذربایجان پیروز گردید که با برخوردن با منافع استعماری امپریالیسم روسیه ی دست یافته به سلاحهای مدرن، و امپریالیسم انگلستان دست یافته به اعضای خود فروش پارلمان قاجاری با شکست مواجه شد و بدست ملت فارس فئودالمنش [و ارتجاعی پرور و مشروطه خوار و مشروعه خواه و امپریالیست پسند و امروزه غاصب و غارتگر و الحاقگرا و اراده کش و جنایت آفرین] سپرده شد و به حکومت تورکان عثمانی (1923) و تورکان قاجاری (1925) یکی پس از دیگری خاتمه داده شد و به جرم اینکه دیگر بار همچون سد شکست ناپذیر مانع از نفوذ آنان به بخش بزرگی از آسیا نشوند، به تورکان حکومت باخته حقوق ملی ای بیش از خران قائل نشدند و الاخر.

انقلاب مشروطیت شکست خورده مذکور چهل سال بعد نه فقط از سر گرفته شد، بلکه به انقلاب ارضی نیز انجامید و بعد از یک سال درخشش و شکوفائی، فدای منافع نفتی امپریالیسم روسیه ی تزاری ی ماتیک خورده و خلع سلاح کننده ارتش ملی بخش جنوبی آذربایجان شد که به قیمت ریخته شدن خونهای سرخ بیش از سی هزار فدایی ی آذربایجانی از تجارب کسب شده

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

آموخته بشود.

به بند کشیده شدن ملت و خلق آذربایجان باقی مانده در ایران امروزی، اگر چه بخشا نه به شیوه سرکوب و اشغال، بلکه از طریق حیل‌های پارلمانی (در سال 1925) صورت گرفته است، و لکن هدف از الحاق‌گرایی و به بند کشیدن شدن ملل بداقبال و یا بالغ نشده نیز استنثار و غارت ملی بوده است. یعنی ثروت و سرمایه اندوزی از حاصل نیروی کار انسانی و درآمدهای ملی و ثروت‌های طبیعی ی خلقهای منسوب به ملل دربند بوده است و می باشد.

در رابطه با مسئله ملی، بحث و دعوا بر سر سودجویی کارفرمائی نیست که ارزش "اضافی"ی کاریدی (کارگر) و کار فکری (دکتر و مهندس و کارمند) مثلا چند صد و یا چند هزار کارگر و متخصص و کارمند استنثار شده را غارت میکند.

بلکه بحث و دعوا بر سر اینست که مثلا سهمیه ملت فارس از دانشجویان پذیرفته شده به دانشگاهها بیش از هفتاد درصد است که جنبه محرمانه دارد. بحث و دعوا بر سر سودجویی کارفرمائی است که بیش سه چهارم درآمد-های ملی اش بیش از بیست ملیون آذربایجانی سکونت گزیده در آذربایجان باقی مانده در ایران که بهره‌های بانکی و عوارض گمرکی و مالیات‌های دولتی میدهند، و یا بوسیله کارخانه جات دولتی استنثار میشوند را غارت کرده و در اشکال مثلا راه‌های شوسه، راه آهن، اتوبان، مترو، بنادر و بنا-های گردن کلفت دولتی و تأسیسات و کارخانه جات سرنوشت ساز ردیف- شده از کرج تا به تهران و اصفهان و یزد و کرمان و شیراز، سلسله فرود- گاههای نظامی کم و بیش مجهز، سلسله بیمارستانهای برخوردار از آلات تداوی، سلسله دانشگاههای برخوردار از آلات تحصیل و پژوهش، چاپخانه‌های دولتی، مانوفاکتورهای برخوردار از وامهای صنعتی، سلسله مراکز فرهنگی و هنری و ورزشی و تفریحی و غیره ای که صدها میلیارد دلار را بلعیده اند در فارسستان ایران انباشت کرده و بخشا نیز صرف سلاحهای "گلباران" کننده جنبشهای ملی ملل دربند میکنند که به قیمت تبدیل آذربایجان به گاوداری فارسستان، در فارسستان ایران زمینه را برای اقدام به انقلاب

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

صنعتی آماده کنند. (غارت ملی بدون برده سازی ملی ممکن نیست.)
بحث و دعوا صرفاً بر سر آزادی زبان نژادی، ملی، دولتی و فرهنگ
بخون کسب کرده آبا و اجدادی نیست.
زیرا قدغن شدن زبان و فرهنگ بخون کسب شده مذکور، صرفاً به منظور
کشتن غیرت و اراده های ملی، دشوار کردن انقلابات ملی، سهل و آسان
کردن غارت‌های ملی و طول عمر بخشیدن به غارت‌های مذکور است.
یعنی شوونیسیم ملت فارس نیز به مثل لنین و مائو و مولایان، چنانکه بتواند
غیرت و اراده های ملی خلق‌های منسوب به ملل دربند را کشته، و رسیدن حق
به حقدار را به قیامت یاسیو کننده موکول کنند، به شرط مذکور به عمر
قدغن کردنیهای مذکور خاتمه داده، و به عطای فدرالیسم نیز راضی میشود
زیرا فدرالیسم در نهایت جز آزادی زبان و فرهنگ اخته شده چیز دیگری
نبوده است و نمیتواند باشد. زیرا دول فدرال زیر دست به علت عدم برخورد-
داری از ارتش ملی خاص خود نیز قابل لغو و به گور سپرده شدن هستند.

بحث و دعوا بر سر اینست که ثروت اندوزی فارسستان از درآمدهای
ملی و بویژه ثروت‌های طبیعی آذربایجان به قیمت‌های زیر صورت میگیرد:
- به قیمت تبدیل شدن آذربایجان به گاوداری فارسستان ایران،
- به قیمت محروم و بی نصیب گردیدن آذربایجانی باج ملی پردازنده از
امکانات مادی و معنوی ایجاد کرده باجهای ملی ترک وطن کرده،
- به قیمت تبدیل شدن آذربایجانی سلب هویت شده به برده ملی در اشکال
بت پرست و مقلد و قیم پذیر، بی وطن و هرجائی (~ انترناسیونالیست)،
بی وطن و هرجائی (~ انترناسیونالیست)، بی غیرت و لمپن ملی که به
درد مبارزه طبقاتی نیز نمیخورد (انقلابی در هر موردی انقلابی عمل میکند)
صورت میگیرد.

بحث و دعوا بر سر اینست که دولت ملت شوونیسیت فارس جهت تربیت
کردن برده ملی نیز،

الف- در فارسستان ایران مشغول تربیت کردن اراده کش‌هایی در اشکال
تحقیر کننده و تحریف کننده گان تاریخ خلق‌های ملل غیر فارس از بین خلق

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

فارس دو بار برده شده است.

ب- با قدغن کردن زبان مادری، ملی، دولتی، فرهنگی ی خلق و ملت آذر-
بایجان، نه فقط در وجود خلق آذربایجان روح بی غیرتی و بی اراده گی و
بت پرستی و قیّم پذیری می دمد،

نه فقط موجب بی بار شدن و خاک خوردن فرهنگ ملی بخون کسب شده
آذربایجانی میشود،

نه فقط ضمن ممانعت از رشد و تکامل زبان تورکی، و شیشی کردن زبان
تورکی بوسیله تحصیلات فارسی شده، موجب مرگ تدریجی آن می شود.
(یعنی سومین زبان مستقل و تکامل یافته جهان را فدای سی و سومین لهجه
زبان عربی میکند)، نه فقط آذربایجانی تقریباً هفتاد درصد بی سواد و
مالیات پرداز را از امکان مصرف محصولات منجمله روزنامه و سینما و
رادیو و تلویزیون و غیره و غیره ی مالیاتخور بی نصیب و بی بهره میکند،

بلکه: - با تحریف تاریخ و فرهنگ تورکان تاریخساز و فرهنگ آفرین،
- یا به دیده خر نگریستن به تورکان حکومت کرده از ختن تا به بالکان، از
روسیه تا به هندوستان، به تورکان مدیر و مدیریت آموخته به نصف جهان،
- یا محروم کردن آذربایجانی از آشنائی با تاریخ و فرهنگ ملی خود و غیره
در ذهن و روح خلق آذربایجان نسبت به وجود استعدادهای فوق الذکر تلقینا
شک و تردید ایجاد کند که به زبونی و شرم ملی ی مورد نیاز شوونیسیم
ملت فارس منجر شده، و بیندارند که "خر"های حکومت کرده بر "عاقلین"
(هاهاها) نصف جهان و غیره گویا نیازمند قیّم و سرپرست هستند و الاخر.

چه تا مشروطه و چه بعد از مشروطه، نه متقابلاً، بلکه بطور یکجانبه
تورکان به فرهنگ و مدنیت خلق و ملت فارس خدمات بسیار ارزنده و فرا-
موش نشدنی کرده اند. ("خودم کردم که لعنت بر خودم باد!)
شاید به سزای خدمات مذکور است که ملت فارس دشمنی نژادی- ملی خود
بر علیه نژاد تورک را به حدّ اعلاء خود رسانیده است. زیرا:

- فارس امکان رشد و تکامل زبان تورکی قدغن کرده و فرهنگ بی زبان

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

و بی بار شده را عملا کشته است.
- فارس رشد و تکامل اقتصاد ملی آذربایجان تبدیل کرده به گاو داری فار-
سستان ایران را عملا کشته است.

- فارس غیرت ملی ی آن بخش از تورکان را عملا کشته است که
از قربانی شدن مثلاً قلعه ارک و امثال،
از بدیده خر نگرستن به تورکان خدمت کرده به فرهنگ خلق فارس،
از سلب شدن هویت ملی از خلق و ملت تورک،
از تضعیف شدن شعور ملی تورک نیاندیشیده به منافع ملی مورد غارت
قرار گرفته،

از بت پرست و قیم پذیر و هر جایی تربیت شدن تورک تبدیل شده به
گورکن خود و غیره و غیره و غیره نیز چه بسا خوشحال و خرسند میشوند
بی آنکه بر زبان بیاورند، مگر صورتشان خراشیده شود.

- فارس بیش از سی هزار رهرو بابک قطعه قطعه شده را در 21 آذر 1325
شمسی به دار آویخته و تیرباران کرده است که قبلاً نیز مثلاً با انداختن جنازه
محمد خیابانی میهن دوست بر روی نردبان بسته شده به پشت کالسکه،
خیابانهای تبریز را گردانیده و گریانیده بود که در کارنامه قتل عام نژادی
ملت فارس نوشته شده است و افشا نشده باقی مانده است.

بحث و دعوا بر سر اینست که ارزش آفرینان آذربایجان، اگر نه تورک،
بلکه فارس می بودند، در آن صورت غارتهای ملی و جنایتهای ملی- نژادی
مذکور هر گز بوقوع نمی پیوستند.

بحث و دعوا بر سر اینست که در ایران مذکور ارزش آفرینان متشکل از
خلقها [خلق متشکل از خدمتگذار و کارگر (یدی و فکری) و دهقان و پیشه ور
تولیدکننده و بازاری توزیع کننده است]، اگرچه اکثراً در زیر خط فقر و فلا-
کت زندگی کرده و مینالند (ناشی از استثمار طبقاتی)، ولی فارسستان ایران
- از داشتن دولت ملی- شوونیستی ی سازمان دهنده و غارت کننده،
- از داشتن ارتش ملی شوونیستی (حافظ اراضی اشغال کرده و اموال غصبی)
- از ملی تربیت کردن خلق فارس که سرسختانه مدافع هویت ملی و منافع

آذربایجان حاملهٔ استقلال و یکپارچگی خود است.

ملّی خود است،

- از داشتن آنچه که از آذربایجان چاپیده و در فارسستان ایران انباشت کرده است و غیره و غیره نه فقط مثل آذربایجان غارت شده و آذربایجانی زیسته در زیر فقر ملّی نمی نالد، بلکه شکر گذار خدائست که از "آسمان" غارت کرده و نازل نموده است (که باید مصادره شوند).

یعنی نه فارسستان غارت و چپاول کرده و ثروت ملّی اندوخته، بلکه آذر-بایجان تالان شده می نالد و میگوید:

- ای کاش من هم بیمارستانهای نسبتاً مجهزی داشتم و بیمارانم را در آذر-بایجان بستری و تداوی میکردم.

- ای کاش من هم داشتم و حمل و نقلها را سهل و مقرون به صرفه میکردم. و صدها از این ایکاش ها و آرزوهای بر باد رفتهٔ هشتاد ساله ایکه فقط و فقط بعد از کسب استقلال ملّی قابل برآورده شدن بوده و خواهند شد.

بحث و دعوا بر سر اینست که همچنانکه طبقهٔ کارگر و زحمتکشان بیش از بورژوازی خودی از عدم تحقق انقلاب صنعتی ضرر کرده و صدمه دیده و در رنج و عذابند.

همچنان نیز خلق آذربایجان بیش از بورژوازی آذربایجان از غارت ملّی مذکور صدمه دیده و رنج میبرد، که بعد از رهیدن خلق هر سرزمینی از سلطهٔ استعمار غارت کننده است که نه فقط سودهای ناشی از استعمار طبقاتی (که به قبر پدرانشان برده نمیشوند)، بلکه کلّ درآمدهای ملّی مذکور در سر-زمینهای رهیده از اسارت بیگانه صرف و انباشت شده و آفرینندگان خود را از امکانات اقتصادی و فرهنگی ایجاد کرده بهره مند کرده و خواهند کرد.

نفع آذربایجان چیست از "اتحاد"؟

نفع ملّی منظورست، نه قشر و افراد.

بحث و دعوا بر سر رهانیدن آذربایجان از دست شوونیسم ملّت فارس امپریالیست گزیده است که آذربایجان را ملک پدری خود (هاهاها)، و خلق ارزش آفرین و باج ملّی پردازندهٔ آذربایجان را رعایای ملّی ملّت خود

آذربایجان حاملهٔ استقلال و یکپارچگی خود است.

قلمداد میکند که باج مّلی اخذ کرده، ادارهٔ امور و کسب علم و معرفت به زبان مادری- مّلی خلق آذربایجان را غدغن کرده، "گناهکاران" بزرگسال را به "فلک" بسته، "گناهکاران" خردسال را به پرداخت جرایم پولی محکوم کند که در دورهٔ تحصیل ما معمول بود.

مگر میشود که منجمله آذربایجانی را به بردهٔ مّلی ی ملت فارس ماندن، ولی ... "راه قدس از کربلا میگردد" و غیره دعوت کرد؟! مگر میشود که به "دفاع" از حقوق مّلی خلق و ملت فلسطین برخواست، ولی خود مثل اسرائیل و امثال ... متجاوز و الحاقگرا بود؟!!

آذربایجانی در هیچ مقطع تاریخی برای "خودمختاری" آذربایجان مبارزه نکرده است:

- بابک برای آزادی و استقلال آذربایجان مبارزه کرده است و بس.
- ستارخان ایران را فدرا لیته کرد که در دست تورکان حاکم بماند.
- پیشه‌وری نه برای خودمختاری، بلکه برای استقلال آذربایجان انقلاب کرد و به پیروزی کامل رسانید.

زیرا بطور رسمی و قانونی به تشکیل ارتش مّلی ی حافظ دست آوردهای انقلاب اقدام کرد و جدائی آذربایجان از ایران را تا تأیید دول خارجی به تأخیر انداخت که ... فدای منافع نفتی ی روسیهٔ خلع سلاح کننده گردید.

- قیام مّلی 29 بهمن 1356 آذربایجان سر افراشته از تبریز (قهرمان پرور و پایه گذار انقلاب بهمن 1357) نه برای خودمختاری آذربایجان در چهار-چوب "ایران"، بلکه برای استقلال (آذربایجان) و آزادی (ملل دربند) از سلطه و اسارت شوونیسیم ملت فارس امپریالیست گزیده بود که با خونهای سرخ تاریخسازانش به ثبت تاریخ رسانید و تا پیروزی کامل به پیش برد و مجدداً با شکست مواجه گردید. زیرا:

الف- جنبش مّلی آذربایجان با سودجویی نادرست از تضادّهای فنودالیسم شاهی و شیخی (جناح شریعتمداری)، شعار استقلال- آزادی انقلاب بهمن را به پیروزی کامل رسانید. زیرا:

1- ایران را از دست امپریالیست شوونیسیم گزیده درآورد.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

2- رژی‌م شاه (که نماینده شوونیسیم ملت فارس و حامی کمپرادورهای خود- فروش ملل غیرفارس بود) را خلع سلاح کرد و سرنگون ساخت و به زباله دان تاریخ ریخت.

ب- جنبش ملی ی پیروزمند آذربایجان مجددا شکست خورد. زیرا: شوونیسیم ملت فارس شکست خورده و بی سر و بی سلطنت گردیده نیز با زمینه سازی قبلی، شعار خاص خود، یعنی جمهوری اسلامی در تضاد و تخاصم با منجمله حق طلاق را به پیروزی کامل رسانید. زیرا که با پذیرفتن عمّامه بجای تاج، خلیفه بجای شاه، منبر بجای تخت، خلافت بجای سلطنت، روسیه شوونیسیت گزیده و مسلح کننده سپاه پاسدا- ران و خط دهنده بوسیله حزب توده و چریکهای فدائی (خط امامی) و غیره بجای آمریکای شوونیسیت گزیده و مسلح کننده قبلی و غیره، نمایندگان و حامیان جدید خود را به ادای وظیفه و امداد طلبید که بشکل غیرمصلحت ارزیابی کردنهای حيله گرانه از دادن حق طلاق به زن و ملل دربند خود امتناع ورزیده و با شعار "استقلال- آزادی" همان بکنند که با ملت فارس کرده بود که کردند و با شکست مواجه ساختند.

شعار "استقلال- آزادی" انقلاب بهمن اگر شکست نمیخورد، اصولاً و منطقاً میبایست که آذربایجان از ایران جدا میشد. زیرا که شعار مذکور در تضاد و تخاصم با استعمار و اسارت ملل دربند بود.

قصد انقلاب بهمن از آزادی، صرفاً آزادی ملل دربند بود:

- آزادی زنان نبود [زیرا که طبق قوانین غیرقابل تغییر قرآن کریم، یعنی طبق احکام دین اسلام مورد حمایت و پشتیبانی خط امامی های متشکل از "توده ای" و "فدائی" (کمونیست نماهای فاشیست)، زنان از حق قضاوت، از حق شهادت و میراث برابر با برادر، از حق طلاق و اولاد و غیره ای که جزو حقوق حضرت آدم هستند، برای همیشه بی نصیب گردیده اند.]

- آزادی دهاقین نبود [مصادره املاک اربابی و موقوفه جات کاست مذهبی]

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

- آزادی اصول دموکراسی نبود. زیرا آزادی عقیده و بیان و قلم و مطبوعات احزاب سیاسی و اجتماعات و غیره در تضاد ابدی با قوانین غیرقابل تغییر اسلامی مندرج در قرآن کریم ظالمین و شوونیستهای در تضاد و تخاصم با حق طلاق بوده اند و برای همیشه غدغن گردیده اند که خط امامی های متشکل از "توده" ای و "فدائی" و امثال نیز واقف بدان بوده اند و می باشند.

به نفع کی "اقتصاد مال خرس"ت

از دید کی خر کننده رهبرست

در ایران ماندن نه تنها هدرست

انباشت ضرر بر روی ضررست

گوش فارس غارتگر چونکه کرس

خواهش و سخن بر او بی اثرست

ستمگر سزاوار "چوب تر" است

یا مرگ، یا استقلال حرف آخر است.

این همه را تقریباً کلّ شخصیت‌های سیاسی و رهبران (گاوچرانهای)

جریانات سیاسی دموکرات نما و کمونیست نمای فارسستانی ی الحاقگرا میدانند، ولی نگفته و نمیگویند که مبدا خفته گان بیدار شوند.

زیرا به علت تربیت شوونیستی خودشان، **خالص المخلص فاشیست** هستند.

یعنی ریشه در فارسستان ایران داشته، مرزهای فارسستان و ایران را یکی

انگاشته، منجمله آذربایجان باقی مانده در ایران را ملک فارس پنداشته، بنام

"اتحاد خلقها" و "کارگران جهان متحد شوید" و غیره، پرچم الحاقگرائی افرا-

شته، بر سر خلقهای غیرفارس کلاه گذاشته، بهر سهل و آسان کردن غارت

ملی ی ملل در بند ملت هم‌تبارشان تخم بردگی کاشته و برداشته اند.

زیرا از هشتاد سال قبل مشغول تربیت کردن برده ملی در اشکال ضد ملی

(جهان وطنی، هرجائی، انترناسیونالیست) جهت تثبیت و حفظ وضع موجود

در جوامع چند کشوری مورد نظر بوده، و مادر ما را بنام "سوسیالیسم" و

"دموکراسی" گریانیده و جنایات نژادی- ملی همدیگر را منجمله این چنین

تکمیل کرده اند و میکنند:

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

یکی در شکل شاه تبدیل شده به شیخ، و یا در شکل گاوچرانهای جریانات سیاسی دموکرات نما و کمونیست نمای مذکور، توأم با ملی (ناسیونالیست) تربیت کردن خلق فارس هم‌تبارشان، در ضمن مثلاً زبان خلقهای غیر فارس را (بنام تک ملّتی شدن ایران چند میلّتی، بنام متحد و تک زبانی شدن پرولتار- یای فارس و تورک رنج برده از اقتصاد ملّی ی غارت شده و بیمار گردیده و بیکار صادرکننده) با توسل به حیل‌های مختلفی قانوناً و یا عملاً غدغن کرده و میکند که برده ملّی (خودفروش) تربیت کرده و لذت ملّی برده و ثروت ملّی زایانده و مورد استفاده انکشاف ملّی خود قرار بدهند.

یعنی جهت قول زدن و گمراه کردن است که منجمله میگویند:

- ما ملّی "نیستیم". مسئله ملّی مسئله ما "نیست". الحاق طلبی ی ما از نوع "پرولتاری" است (مرگ بر پرولتاریای فرضی الحاقگرا! آراز بالتاجی)،
- ما را با محل و مکان سرمایه گذاری سر و کاری "نیست". زیرا در داخل ایران (چند سرزمینی) برای خلقها حدّ و مرزی "نیست"، کوچیدن مثل آب خوردنست، جستجوی کار مثل سیر و سیاحت سهل و آسان و آزاد است.
- دعوی ما بر علیه استثمار طبقه کارگر بوسیله سرمایه است، و نه مکان سرمایه گذاری. به سرمایه و محلّ سرمایه گذاری نیاندیشید که اقتصاد مال خرس (همچنانکه خمینی فاشیست و شوونیست میگفت). سرمایه همسان ماده "کثیف" است. روح خود را تمیز کنید (هاهاها! آراز بالتاجی). یعنی:
1- هرجائی شوید که به استقلال ملّی نیاندیشید. وگرنه مانند هیترها فاشیست (=حق کش و انگل رشد و تکامل - آراز) میشوید.

وگرنه تجدید تقسیم ایران صورت گرفته، و دولت ملّت فارس از آذر-بایجان باقی مانده در ایران رانده شده، و آذربایجان پرولتاریای تورک، مستعمرة بورژوازی تورک آذربایجان میشود (هاهاها! آراز بالتاجی).
2- خلق تورک را ضدّ ناسیونالیست (ضدّ ملّی) تربیت بکنید که ایران- وطنی، جهان- وطنی، انترناسیونالیست، هرجائی، بی غیرت و لمپن ملّی، بت پرست و قیّم پذیر تربیت شود که بسیج و متحد کردن خلق آذربایجان بر علیه ملّی گرائی (استقلال خواهی) ممکن و میسر و سهل و آسان شود.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

دیگری به منظور قدغن کردن زبان ملی ملل غیر فارس ایران چند ملّتی، و یا به منظور رسمی (دولتی) نشدن زبان ملل غیر فارس است که ایران چند-ملّتی و چند کشوری را "تک ملّتی" و "تک کشوری" می نمایند که گویا زبان تک ملّت فرضی نیز زبان فارسی است.

و یا جریانات سیاسی کمونیست نمای فارستانی پیدا میشوند که ایران مذکور را بی شرمانه تک ملّتی و چندخلقی ارزیابی کرده، علنا و عملا فاشیست بودن خودشان را به نمایش میگذارند و نمیگویند که ملّت به قوم بالغ شده ای اتلاق میشود که بالقوه (ماهیتا) قادرست روابط سرمایه داری را حاکم بکند. زیرا بورژوازی هر قومی بطور عام و قشر تجاری آن بطور خاص تشکیل دهنده هسته اصلی هر ملّتی است که اقشار و طبقات دیگر آن قوم نیز قمرهای خدمتگذار ملّت خودی هستند (همچنانکه بورژوازی و پرولتاریا مثل حلقه-های زنجیری هستند که بدون یکی، دیگری نمیتواند وجود داشته باشد).

یعنی با پرداخت مالیاتهای تبدیل شده به راه و دانشگاه و بیمارستان و غیره، زمینه را برای سرمایه گذاری تجاری و صنعتی ی تغییر دهنده شیوه تولید و شیوه زندگی و شیوه تفکر آماده میکنند که ملّت مذکور در صورت خودفروش بودن بورژوازی تجاریش، نه فقط قادر به سازمان یابی نمیشود، بلکه خود به برده ملی، و کشورش به مستعمره ملّت شکل و سازمان یافته و حاکم شده تبدیل میشود.

نتیجتا، نه با درک و فهم فلان دانشمند آمریکائی و اروپائی و آسیائی و آفریقا-ئی ی مغشوش کننده اذهان، بلکه با همچون درکی از ملّت می توان ملّت را شناخت و دردهایش را مدوا کرد.

بعبارت دیگر، ما نیز بادمجان نیستیم که دیگران ما را تعریف بکنند، بلکه آموخته ایم و میدانیم که درد دندان را کسی می فهمد که دندانش درد میکند.

با این توضیح که هر ملّتی با سرزمین ملی و زبان ملی و فرهنگ ملی و اقتصاد ملی ی خاص خود معین و مشخص میشود، لازم به گفتن است که در ایران چند کشوری و چند ملّتی مذکور، ملّت حاکم بر ایران داریم، **ولی** ملّت ایران، زبان ایرانی، فرهنگ و موسیقی ایرانی نداریم.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

زیرا سرزمین ملی ی هیچ یک از ملل ایران چندملتی در حد ایران چند سرزمینی امروزی نیست (جناب آقای ف. علاالدین!). نتیجتاً:
الف- تک ملتی ارزیابی کردن ایران چندملتی به معنی نفی وجود خلقها و ملل غیرفارس و متعلقات مربوطه است.

ب- تک کشوری ارزیابی کردن ایران مذکور به معنی متجاوز بودن و دفاع کردن از متجاوزین است.

ملت فارس متجاوز و محصولات سیاسی آن، ایران را تک ملتی و تک کشوری می نمایانند که خلقهای غیرفارس ارزش آفرین و باج ملی پردازنده به مکان سرمایه گذاریها و به علل عقب ماندگیهای دهها ساله اقتصاد ملی و غیره آذربایجان و امثال از فارسستان ایران نیاندیشند.

یعنی نیاندیشند به اینکه بیش از یک چهارم کل درآمدهای گمرکی و عوارض و مالیاتهای مختلف و بهره های بانکی و درآمدهای موسسات خدماتی (پست و تلگراف و امثال) و صنعتی (نیروگاههای برق و امثال) و کارخانه جات دولتی، به ساکنین آذربایجان (آذربایجانی تولید کننده و پردازنده بهره های بانکی و گمرکی و مالیات های مختلف) تعلق دارند که به همراه ثروت های کشوری خودشان (معادن آذربایجان باقی مانده در ایران که بوسیله دولت فارس سالانه صدها ملیارد دلار بهره برداری میشود) غارت میشوند.

کل محصولات سیاسی ملت فارس متجاوز به علت فاشیست بودنشان از چندگانه بودن اقتصاد ملی ی ایران چند کشوری نه فقط سخنی نرانده اند و نمیرانند، بلکه مثلاً کوچ بیش از ده ملیون آذربایجانی به فارسستان ایران را نه با مسئله ملی، بلکه با دادن آدرس عوضی و نامشخص، یعنی با سرما-یه داری توضیح داده اند و توضیح میدهند که یقه دولت ملت همتبار خود را برهانند که،

- به قیمت تبدیل شدن آذربایجان به گاوداری فارسستان ایران،

- به قیمت عدم رشد و تکامل نیروهای مولده ی تغیر و تکامل دهنده زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و حقوقی و ایدئولوژیکی و فرهنگی سرزمینهای غارت شده ... در فارسستان ایران ثروت اندوزی بکنند.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

کل محصولات سیاسی ملت فارس متجاوز به علت فاشیست بودنشان است که ناسیونالیسم حق طلب و انقلابی ی خلق و ملت آذربایجان را با ناسیونالیسم ارتجاعی و فاشیستی هیتلرها "از یک قماش" ارزیابی میکنند که خوش باوران شکل گرا را به تور انداخته و صید کرده و کباب بکنند. عبارت دیگر، آنچه را امپریالیست ها با صدور سرمایه میکنند، ملت فارس امپریالیست گزیده همانها را با حیل عوامفریبانه، و زور سر نیزه میکند. یعنی نه سرمایه گذاری، بلکه حیله گذاری و جهل گذاری و استبداد گذاری کرده و بهره برداری میکند که جنبه باجگیری ملی دارد. ...

یکی سرمایه را ارتجاعی شده و جهانی گردیده و خاتمه بخشیده به وجود ملل و غارت ملی و غیره نمایانیده، و انقلابات ملی ی خاتمه دهنده به سلطه ملل غارتگر و الحاق طلب را به گذشته سپری گردیده مربوط ساخته، و اندیشیدن به منافع ملی و استقلال ملی را نشانه عقب ماندگی و واپسگرایی و ارتجاعی بودن (هاهاها)، و موجب درد سر "طبقه کارگر" شدن (هاهاها) ارزیابی کرده، و همچون ارزیابی ی امپریالیستی و شوونیستی را نیز نه به حساب عدم درک درست خود، نه به حساب تربیت شوونیستی خود، نه به حساب نوکری خود، بلکه به حساب طبقه کارگر و مارکسیسم میگذارد. در حالی که:

الف- در جوامع ماقبل سرمایه داری (یعنی فاقد بورژوازی و کارگر صنعتی ی ماشین ساز)، سرمایه های بورژوازی کمپرادور ارتجاعی شده اند و بس. زیرا سرمایه های قشر مذکور با تبدیل شدن به دم سرمایه های امپریا-لیستی، مانع از رشد و تکامل نیروهای مولده ی تغییر و تکامل دهنده و تاریخساز شده اند، و نه سرمایه های ملیونها دهقان و پیشه ور و کسبه که در امر پیروزی و تحقق انقلاب بورژوائی ی صنعتی کننده و مستقل کننده و پرولتریزه کننده جامعه ماقبل سرمایه داری خود، نفع حیاتی دارند.
ب- در جهان امروزی هیچ سرمایه ای جهانی نشده است که شامل سرما-یه های امپریالیستی نیز بشود.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

زیرا سرمایه های صادر شده ی امپریالیستی سودهای حاصله از نیروی کار ارزان بازارهای خارجی را غارت کرده و در نهایت در جوامع ملی- امپریا- لیستی خاص خود انباشت میکنند که هر روز غنی تر و شکوفاتر شده، و به وسیله دیوارهایی به بلندی طول عمر امپریالیسم از بازارهای خارجی مذکور، و نیز از جوامع رقبای امپریالیستی خود جدا بوده و بوسیله دول ملی و ارتش های ملی ی خاص خودشان اداره شده و محافظت میشوند.

یعنی سرمایه های امپریالیستی در اشکال تأسیسات صنعتی و کارخانه جات مونتاز به علت سرمایه بودنشان فروخته نمیشوند که جهانی و یا ملی شوند. وگرنه غارت امپریالیستی و تجدید تقسیم جهان و جنگهای جهانی ی سرد و گرم ناشی از آن رخ نمیداند و ریشه کن میشدند که نشده اند.

پ- در جهان پر از مبارزات ملی، انکار وجود ملل و انکار استثمار ملی و غارت های ملی ی موجد تضادهای ملی و مبارزات ملی البته تعجب انگیز نیست. زیرا ما نیز جورج برکلی (اسقف انگلیسی) منکر ماده را تجروبه کرده ایم.

جهت محکوم کردن جنبشهای ملی خلقهای منسوب به ملل در بند ملت فارس امپریالیست گزیده، هیچ ملتی ارزیابی کردن ایران چندملتی نیز تعجب- انگیز نمی تواند باشد. زیرا تک ملتی ارزیابی کنندگان ایران چندملتی را نیز تجربه کرده ایم.

هیچ ملتی ارزیابی کردن ایران چندملتی، آنان را متعجب خواهد کرد که خواهند فهمید که "مار را به دست سید احمدها (گاوچرانهای کمونیست- نمای فارستانی) میگیرند" که باید ... تف باران شوند.

کدام تشکیلات فارس سیاسی؟

ذره ای بو برده از دموکراسی؟

تورکی را نکرده فدای فارسی؟

حرفی از غارت زده در کلاسی؟

تو فاشیست هستی ای فارس سیاسی >>>

بهر قائم شدن ... محتاج لباسی.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

دیگری در ایران مذکور، تضاد عمده را تضاد "کار و سرمایه" ارزیابی میکند که نه به انقلاب بورژوائی پایان دهنده به غارت ملی و عواقب ناشی از آن، بلکه به انقلاب "سوسیالیستی" اندیشیده شود که کلکی ماتیک خورده است.

زیرا انقلاب سوسیالیستی در جوامع فاقد پرولتاریای صنعتی (ماشین ساز) مطلقاً و ابداً قابل تحقق نمی باشد، و بعلاًت قابل تحقق نبودن مذکورست که نه فقط بر طبقات حاکم، بلکه بر شوونیسم ملت حاکم هم خطر ساز نبوده و مفید نیز بوده است و خواهد بود.

زیرا مشغول و سرگرم کننده، گمراه و منحرف کننده، هرز و پاسیو کننده نیروهای انقلاب ملی-دموکراتیک تاریخاً ضرورت یافته است.

مادر نظام سرمایه داری

کارگر ماشین سازست که نداری

نظام سرمایه داری خودکفاست

سهم مونتاز کننده جور و جفاست

کارگر ماشین نمیسازد ای یار

کارگر سلاح نمیسازد ای یار

که درآرد از دست سرمایه دار

بیخود نیست که خلقهای ماها، نه سازنده و سرنوشت ساز، بلکه مصرف کننده و مقلد و خرافی و غیره باقی مانده اند.

بیخود نیست که جامعه ماها ماقبل سرمایه داری، و رژیم های سیاسی جامعه ماها نیز قرون وسطائی باقی مانده اند.

زیرا بعلاًت پایان ندادن به درک مولائی از قضایا،

الف- کارگر مونتازکار و مصرف کننده ماشین را پرولتر می پندارند که با

پیشه ور و دهقان مصرف کننده ماشین و تراکتور فرق ماهوی ندارد.

ب- سرمایه را با سرمایه های کمپرادورها، و سرمایه داری و رشد اقتصاد-

دی را با حجم مبادلات تجاری توضیح میدهند و الاخر.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

زیرا که کمپرادورهای رنگارنگ تغذیه گرداننده و خط دهنده پشت پرده ای، اربابان جریانات سیاسی مذکور بوده اند و می باشند که عارف از اشاره می فهمد و نتیجه گیری می کند.

یکی الحاقگرائی ملت فارس (متجاوز و غارتگر، تحقیر و اهانت کننده، غیرت و ارا ده کش و جنایت آفرین و غیره) را به نفع "اتحاد" خلقهای ملل مختلف ایران چند سرزمینی، به نفع "پرولتاریای جهان متحد شوید" نمایانده و نمی گوید که،

1- "کارگران جهان متحد شوید" به معنی هم کشور شدن مثلا روسیه است. لینی با چین مائوئی نیست، به معنی هم کشور شدن مثلا آذربایجان (که در سال 1918 مستقل شد و در سال 1920 اشغال گردید) با روسیه ی لنینی (لنینیسم تن داده به استقلال فنلاندی مو طلائی، نه ترک کله سیاه) و غیره نیست، بلکه پشتیبانی همدیگر در مبارزات طبقاتی و استقلال ملی تاریحا ضرورت یافته است.

نفع آذربایجان چیست از "اتحاد"؟
نفع ملی منظورست، نه قشر و افراد.

2- مابین دو کشوری که یکی دیگری را غارت و چپاول می کند، تحقیر و توهین و بی حرمتی می کند، غیرت و اراده میکشد که قادر به دفاع از ناموس ملی و هستی ملی و منافع ملی خود نباشد، ... کین ملی و درّه بسیار عمیقی وجود دارد که جز با خون غارتگران ملی، غیرت و اراده-کشان ملی، با چیز دیگری قابل پر شدن نیست.
زیرا خلق آذربایجان مزه تلخ غارتهای ملی و تحقیر و توهین های ملی ی عملا چشیده را، صدمات (بخشا جبران ناپذیر) دیده از عقب مانده گیهای دهها ساله آذربایجان از فارسستان ایران را ... به روح انتقامجویی، به آگاهی خط دهنده، به نیروی دگرگون کننده تبدیل کرده است.
صد افسوس که سلاحش تبرست.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

بهر چاپیدن هر جایی کرده بود
که مادر نبیند از فرزندش سود
ما بعد از وطن مسئول جهانیم
گر تجاوز بشود ... میرهانیم

"خوش" بحال کرها و کورهای مکاتب کهنه و جدید برده سازی و لمپن-
پروری که هنوز هم لنین تزارزاده و استالین خودفروش و مدافع منافع شو-
ونستی روسیه ماتیک خورده و سرخ گشته قبلی را "کمونیست" میپندارند.
یعنی:

لنین اشغاکر و فاشیست را کمونیست میپندارند که در سال 1920 با استقلال
ملی بخش شمالی آذربایجان همان کرد که یئلتسین با خودمختاری فرهنگی
چچنستان دیروزی کرد.

استالین ضد تورک را کمونیست میپندارند که بنام "طبقه کارگر" و "سوسیا-
لیسم" نه فقط بیش از یک چهارم خاک آذربایجان اشغال شده بوسیله لنین
را تقدیم داغستان و گرجستان و ارمنستان نازله از آسمان کرد،
بلکه انقلاب ملی- ارضی بخش جنوبی آذربایجان را با خلع سلاح کردن فدای
منافع نفتی روسیه امپریالیست (ماتیک خورده) کرد.
غافل از اینکه کمونیست دشمن آشتی ناپذیر هر گونه استثمار طبقاتی و استثمار
ملی است.

غافل از اینکه طبق آمار دولتی 1897 امپراطوری روسیه، ساکنین شهر
ایروان متشکل بوده از 3.313 روس و 55.141 ارمنی و 77.441 تورک.
در این مورد به صفحه 31 کتاب زیر مراجعه شود.

THE AZERBAIJANI TURKS
Power and identity under Russian Rule
AUDREYL- ALTSTADT

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

همانهائی که آگاهانه و یا ناآگاهانه لنین اشغالگر و فاشیست و استالین خود-فروش و ضد تورک را "کمونیست" می پنداشتند، امروزه نیز گاوچرانهای مرتجع و شوونیست و فاشیست ملت فارس معلوم الحال را "دموکرات" و "کمونیست" می پندارند، گاوچرانهای که،

الف- خواستار "تمامیت ارضی" ایران برای گاورداری باقی ماندن کشورهای ملل غیر فارس بوده اند که "حق تعیین سرنوشت به معنی استقلال کامل ملل" مورد نظرشان حقی از نوع لقی است. یعنی جنبه دکوری دارد و نه اجرائی. یعنی از نوع لنینی و یئلتسینی و امثال است که آذربایجان 1920، و چچنستان دیروزی تجربه کردند که درسی برای آینده گان خود و دیگران همدرد و همسرنوشت خود شوند.

ب- حل مسئله ملی در ایران چند کشوری را تابع تحقق انقلاب سوسیالیستی و قیامت یاسیو کننده میکنند که تا قبل از ضرورت یافتن و متحقق شدن معجزه مذکور، غارت ثروت‌های طبیعی و سرمایه های بی نصیب شده از وامهای صنعتی و درآمدهای ملی آذربایجان بوسیله فارسستان ایران ادامه یابد.

پ- در ایران چندملتی و چندکشوری نیز منجمله خلق آذربایجان را لنینیست تربیت می کنند که دارای دولت مستقل و ارتش ملی حافظ انقلاب ملی و منافع ملی خاص خود نشود که در فرصتهای مساعد مادرش را بنام "سوسیالیسم" بگریانند.

نتیجتا باید گفت که مانند آنان به معنی ملی بودن باید که ناسیونالیست و میهن پرست شد، ولی نباید بمثل آنان شد که متجاوز و الحاقگرا و فاشیست (حق کش) و جنایت آفرین و بی شرم و بی شرف و دروغگو و تحقیر کننده و توهین کننده و غیره هستند. بعبارت دیگر:

1- همانند آنان مذکور باید دارای دولت ملی، ارتش ملی، پرچم ملی، یکپار-چگی کشوری، زبان نژادی- ملی- دولتی و غیره خودی شد.

2- همانند آنان که زبان فارسی را به قاتل زبان تورکی تبدیل کرده اند، زبان ملت فارس شوونیست و فاشیست را در آذربایجان باید کشت و طعمه سگان کرد.

آذربایجان حامله استقلال و یکپارچگی خود است.

3- نباید همانند آنان شد که طالب ملی بودن برای خود، ولی طالب ضدّ ملی و هرجائی شدن برای دیگران هستند.

4- نباید همسان آنان شد که نوازنده آذربایجانی را ایرانی معرفی میکنند، در حالی که موسیقی آذربایجانی وی نواخته را نه موسیقی ی ایرانی، بلکه بدرستی موسیقی آذربایجانی می نامند.

زیرا آنان نه فقط آگاهند که تورکان نه ایرانی، بلکه تورانی های حکومت باخته به انگلیس (فارس گزیده) هستند، بلکه عاقل و واقفند که اربابان نه به زبان و فرهنگ و موسیقی برده ملی، بلکه جهت ثروت اندوزی در فارسستان ایران، به ثروتهای ملی و درآمدهای ملی ی بردگان ملی، و به روح مرده و بی غیرت شده و خر گردیده، و به جسم (نیروی کار) زنده و فعال و ارزش آفرین برده گان ملی نیازمندند.

5- طبق علل و دلایل فوق الذکر است که بیداری ملی بردگان ملی را، برای خود شدن بردگان ملی را، جنگیدن بردگان ملی در رکاب خود را به منافع استعماری ی ملت خود مضر و خطرناک دانسته، و مضر و خطرناک بودن مذکور را با اومانيسم غیرطبقاتی و "اتحاد" خلقها و کارگران جهان توضیح میدهند که اندیشیدن و جنگیدن برای کسب استقلال ملی را بنوعی فاشیستی بنمایانند که جز خود را در دیگران دیدن، و دیگران را بنام خود نامیدن، چیز دیگری نبوده است و نمیتواند باشد. زیرا:

فاشیست کیست؟

(تن ها کاغذ لازم نیست)

فاشیست آنست که باشد شوونیست
ناسیونالیست حق طلبست، شوونیست نیست
فاشیست آنست که شرم از دست نهد
ایران را "تک ملّتی" جلوه دهد
فاشیست آنست که الحاق طلبست
ضدّ استقلال تورک و ... عربست
فاشیست آنست که گوید: "مثل زن،
ملل دیگر زبند در بند من"
فاشیست آنست که اندیشد به الحاق
نخواهد بر اسیران حقّ طلاق
فاشیست آنست که الحاق طلبی را
نگارد به "نفع" ... پرولتاریا
فاشیست آنست که گر بدهد حقّ
ندهد حقّی به جز از نوع لقّ
فاشیست آنست که به نفع استعمار
<<< خلق خود را برده میکند دوبار
فاشیست آنست که به خلق دربند
نخواهد بهر استقلال بجنگند
فاشیست آنست که غیرت میکشد
< گوسفندش میکند که بدوشد
فاشیست آنست که بدون علل
تحقیر و توهین میکند به ملل
فاشیست آنست که با "تورک خر" گفتن
اندیشد به غیرت و اراده کشتن
فاشیست آنست که با سلب اراده
(مستعمره کرده >) به استثمار ملّی شکل داده

فاشیست کیست؟

فاشیست آنست که میزند گردن
حقّی گر بخواهند به ملل و زن
فاشیست آنست که به تبعیض اندیشد
زبان و فرهنگ ملّی می کشد
فاشیست آنست که به جهل برده است
فارسی را قاتل تورکی کرده است
فاشیست آنست که گردیده دشمن
با "استقلال" و "آزادی"ی بهمن
فاشیست آنست که بهر ... تورکمن
تربیت میکند خلق بی وطن
فاشیست آنست که میکند ... شیون
که چرا یکپارچه گردیده ... یمن
فاشیست آنست که گردیده مریض
منطقاً نیز اندیشد ضدّ و نقیض
فاشیست آنست که عقلاً نیز کرسست
خواهش و سخن بر او بی اثرست
فاشیست آنست که باید بمیرد
تا که حقدار حقّ خود را بگیرد
فاشیست آنست که باشد شامل او
یکی از این همه ... خصلت بد بو.

گر حقیقت ترس نیستی افشا کن!
(آگاهی میکاهد از پستی ی دون)

(مادر ما را به نام "سوسیالیسم" گریانیدند)
(بهر غارت مّلی . . . ضدّ مّلی گردانیدند)

فارس "چپی" دنبال گاو و میش است
بفکر یکپارچگی های پیش است
در حالیکه قیّم قوم خویش است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چپی"!

فارس "چپی" نگفته فرق شان چیست؛
ناسیونالیست در بند شو نیست نیست
ضدّ حق طلب بودن به نفع کیست؟
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چپی"!

فارس "چپی" دشمن غیرفارس است
نسبت به زبان تورکی وسواس است
دشمنانه به استقلال حسّاس است (استقلال ملل در بند)
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چپی"!

فارس "چپی" عقل تو را ربوده
شعور مّلی ی تو را زدوده
گفته دعوا بر سر زبان بوده
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چپی"!

فارس "چپی" ما را خلع سلاح کرد
شعور مّلی ی ما را تباه کرد
یعنی پیشروان ما را گمراه کرد >
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چپی"!

گر حقیقت ترس نیستی افشا کن!

فارس راستی هر جا چاره نیافته
فارس "چی" به داد وی شتافته
بنام "دوست" کار دوستان را ساخته
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" شعور مّلی خورده
شعور هر که را خورده است مرده
فارس راستی هم غارت کرده برده
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" بنوعی نفوذی است
چو فارس راستی مگار و موزی است
کارش خر کردن و پالان دوزی است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" قویتر از راستی است
زیرا بنوعی دارای خواستی است
خواستی که تهی از حق و هستی است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" لمپن مّلی کاشته
فارس راستی محصولش را برداشته
در فارسستان قوم فارس انباشته
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" کی را آگاه ساخته؟
به فرق کرمان و خوی نپرداخته
چونکه کرمان برده، اردبیل باخته
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

گر حقیقت ترس نیستی افشا کن!

فارس "چی" به فکر فارسستان است
که در آمدش از ... آذربایجان است
از ملل غیر فارس ایران است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" ماتریالیست ناب است
بهر فارسستان خواهان "کباب" است
به جهنم ... الاحواز در عذاب است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" هشتاد سالست نخفته
چیزی از تضاد ملی ... نگفته
هر چه جبرا گفته بزودی روفته
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" به باکو بیگانه است
دشمن پرستی کاره دیوانه است
خود پرستی کاره عاقلانه است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" شوونیست و ملی است
محصولش تورکان فکرا سلی است
که به قوم فارس برده ملی است
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

فارس "چی" میدانند سیاست چیست
نفع اقتصادی در ریاست چیست
وظیفه ی حيله و کیاست چیست
لعنت باد بر تو هم ای فارس "چی"!

دوست تورک تورکست

دوست تورک تورکست، نه اهل دیانت
مگر فارس به تورک خیانت نکرده؟
تورکان را تاریخا نبوده حریف
مگر فارس تاریخ را تحریف نکرده؟
چرا بی نام شده تورک نامدار؟
مگر فارس تورکان را انکار نکرده؟
بهر نفی ی ملل نامیده ... "دون"
مگر فارس بهمن را واژگون نکرده؟
ستار با مولاً میجنگید، نه تبار
مگر فارس ستارخان را خوار نکرده؟
چرا عاقل کمترست، جاهل بیشتر؟
مگر فارس ترکان را کشتار نکرده؟
دولت را میکشند که شوند قیّم
مگر فارس تورک را یتیم نکرده؟
بهر اینکه کند به تورک خدائی
مگر فارس تورکی زدائی نکرده؟
زبان ناموس است و غیرت ملّی
مگر فارس تورکی را سلّی نکرده؟
سهم برده از کار خودش درده
مگر فارس تورکان را برده نکرده؟
ای آذربایجان کوشا کو بارت؟
مگر فارس توران را غارت نکرده؟
محصول عقب ماندگی بوده درد
مگر فارس رشد ما را سدّ نکرده؟
شعور را محرومیّت کند زایل
مگر فارس تورکان را جاهل نکرده؟

دوست تورک تورکست.

هر هدفی یک راه دارد، نه دو راه
مگر فارس تورکان را گمراه نکرده؟
ذهن مغشوش درک را کند معدوم
مگر فارس اذهان را مسموم نکرده؟
مانقورت آن تورکیست که کرده اند روبات
مگر فارس تورکان را مانقورت نکرده؟
به چه دردی می خورد عضو بیمار؟
مگر فارس تورکان را بی عار نکرده؟
خودفروشی نشده ... دین و آیین
مگر فارس تورکان را خاین نکرده؟
بذر ضد تورک فشانده ... فردوسی
مگر فارس عبد فردوسی نکرده؟
فارس سزاوار حرمت نیست تبریزی
مگر فارس تورک ستیزی نکرده؟
شاگرد آموخته را انگارد ... یقین
مگر فارس "تورک خر" تلقین نکرده؟
با چشم خر ننگر که عاقل بین
مگر فارس به تورکان توهین نکرده؟
معنی ی سیاسی را بیآموز
مگر فارس به تورک تجاوز نکرده؟
تورک از هیچ فارسی ندیده ... همدردی
مگر فارس به تورک نامردی نکرده؟
تورک به فارس فرهنگ داده، نه آزار
مگر فارس تورکان را بیزار نکرده؟
گر چه طومار ... صدقه می پذیرد
مگر فارس طومارها را رد نکرده؟

دوست تورک تورکست.

وقت انتقامست، نه بسوز بساز
مگر فارس جنگ را آغاز نکرده؟
بیاموز از شمال آذربایجان
فدرالیسم ضرر را جبران نکرده،
فدرالیسم سدّ راه استقلالست
آراز اضداد را با هم دوست نکرده.

آذربایجان تا کی غارت خواهد شد؟

جریانات "ایرانی"، "کمونیستی"
به جدائی زده مهر "فاشیستی"!
مانند کولی ها از دهن ر.....
فاشیسم خود را در تورک و کرد دیده
یا به تضادّ ملی ... ناآگاهند
ورنه در خدمت صید گمراهند
طبق گفته دروغ ... مارکسیستند
چرا قادر به بکارگیری نیستند؟
بی سرمایه بخود می دهند بها
چه یاد میدهند بیش از ... رادیوها؟
"سناریوی سیاه و سفید" منصور (>حکمت)
به موضوع پرداخته مثل بی شعور
ولی نعمت اربابان و دولت
خلقی است که کارش میشود ثروت
کم و کیف رفاه و رشد کشور
تابع شیوه تولید است و ... زر
دعوا بر سر ثروت ملی است
که چپاول شده، رفته است از دست
می نالی تا بخری یک دست فنجان
تا که غارت خواهد شد آذربایجان؟
آنچه غارت شده لعل و مرجانست
قرض فارسستان به آذربایجانست
حاکمیت فارسستان نصبی است
هشاد درصد ثروتش غصبی است
آذربایجان از فارسستان میخواهد
که هر چه چاییده است پس بدهد

آذربایجان تا کی غارت خواهد شد؟

ظالم با پس دادن چاییده ها
روح عدل میدمد به پدیده ها
بعد از عادل شدن ملت فارس
اتحاد را میشود گذاشت به بحث
گر ثابت کند که عادل شده است
میتوان گفت نقشه باطل شده است
اگر اینکار ممکن و میسر بود
هشتاد سال تن نمیداد به اخذ سود
ظالم طبق نقشه عمل میکند
مظلوم ناآگاه < کامل میکند
فدرالیسم از روی حقدار میجهد
مال غصبی را به غاصب میدهد
دشمنان را می نمایاند چو دوست
< گوید هر کی هر چه دارد مال اوست
نیرو هم سرنوشت تعیین میکند
هم دموکراسی را تضمین میکند
آذربایجان با چه نیروی مادی
حریف فارسستان خواهد شد عادی؟
ارتش فدرالیسم ... مال مرکز است
آموختن از چچنستان غرض است.

"3- سیاست خارجی، سیاست پولی، برنامه ریزی های کلان اقتصادی، سیاست دفاعی در مقابله با تعرض خارجی [و سرکوب ملت ... چچن. آراز]، سیاست حفظ محیط زیست ... [و امور امنیتی و سانسور. آراز] در حوزه ی مسئولیت دولت فد-رال ایران [یعنی دولت ایالتی ملت فارس. آراز] خواهد بود. ... چرا که قدرت سیا-سی دولتهای ایالتی مذکور به دلیل کمی و کیفی نمیتواند به آن اندازه باشد که بتواند با دولت ایالتی ملت فارس به خصومت پردازد. بنابراین اگر خشونت در رابطه با ملل مذکور بروز کند می تواند از سوی بخش قدرتمند آن، یعنی دولت ایالتی فارس، که دارای قدرت برتری است به منصفه ظهور برسد و نه عکس آن." یونس شاملو

خواست ملل دربند استقلال است

ایران تشکیل یافته از چند میهن
هر کدامش مختار بوده از کهن
در ایران ملّتی به نام ایران
وجود خارجی ندارد ... توران
کی حق داده که زبان بیگانه
زبانّت را بکشد در کاشانه
فارس علیه تورک جنایت می کند
هم می چاید، هم اهانت می کند
کولی هر کسی را تحقیر میکند
امر و نهی بر وی تأثیر نمیکند
زخمی که فارس بر دل تورک زده
در نمی آید بعد از چندین صده
فارس عقل تورک را سلّی کرده است
عاشق دشمن ملّی کرده است
بهر چابیدن هرجائی کرده بود (~ اینرناسیونالیست)
که مادر نبیند از فرزندش سود
ما بعد از وطن مسئول جهانیم
گر تجاوز بشود می رهانیم
آنچه را که آذربایجان باخته
فارسستان برده با آن رشد یافته
بازنده خواهد مسائل حلّ شوند
برنده خواهد روی هم تلّ شوند
هیچ خلقی بهر خود گور نمیکند
خود را غیر خود آزاد نمیکند
مثل آلمان و، ویتنام و، یمن
کنند ظلم ملّی را هم ریشه کن

خواست ملل دربند استقلال است.

روس بعد از سلطه مغول تانک ساخت
شمشیر تورک به تانک روسیه باخت

جرم ما اینست که سلاح نداریم

گر نیابیم مثل چین بدست آریم
تورک اگر برده ملی خواهد ماند
بهترست که بمیرد شرافتمند
تو که برخورداری از رگ چنگیز
برو شمشیر خودت را بکن تیز
برای زدودن لگه و ننگ
انتقام لازمست در میدان جنگ
با ظالم مثل ظالم رفتار بکن
ورنه چاییده، کشته، کند زیون
چونکه خون زالوها را نخوردیم
خونمان را خوردند و رنج بردیم
گر لازم آید خون زالو را بخور
درس عبرت شود به ظالم و زور:
اگر با کشتن تو را برده کرده
بکش آنان را که می کنند برده
اگر با کشتن ... خلع ید می کنند
تو بیشتر بکش، ورنه رد میکنند
صلح در خدمت وضع موجود است
سهم حاکم از وضع موجود سود است
آنکه الحاق طلبست سیاسی است
دشمن منشور ملل عاصی است
بعد از اثبات حق باید حمله کرد
حمله را هم مجری این جمله کرد:

خواست ملل در بند استقلال است.

تو هم دشمنان مّلی را بکش
هر چه غارت کرده به آتش بکش
همچون برخورداری عین عدالتست
داروی تلخ علم طبابتست
بدون تئوری ی انقلابی
نه انقلاب ممکنست، نه کامیابی
در ایران ماندن نه تنها هدرست
انباشت ضرر بر روی ضررست
هر حزب مدّعی ... میهن پرست نیست >
برخوردش بدین اثر خواهد گفت کیست
شعر من بیانیه‌ست از حق طلبی
نه با قید و بند شعر عربی
(فعولون، شعولون، سعولون، قعول)
شعر من محصول علم و فرهنگست
< راهنمای عمل و صلح و جنگست
نقد هیچ حقیقتی میسر نیست
لازمست که بدانند سفسطه چیست
آراز هر آنچه که گفته خواهد شد
قبل از موقع نمی توان شاهد شد.

قوم فارس توران را تالان میکند

قوم فارس هر چه که در خود یافته
با آنها تورک خیالی ساخته
نه تورک دیو بوده، و نه زن ازدها (در شاهنامه فردوسی)
چیزکی نبوده گویند چیزها
ز روزی که فارس بجای تورک نشست (1925)
نمک خورد و نمکدان را هم شکست
با تحریف تاریخ و فرهنگ تورک
"تورک خر" میگوید در اشکال جوک
"تورک خر" گفتن عین تف کردن است
جنابیتی توأم با کنیف کردن است
"تورک خر" یکی از اشکال تف است
کی را از توضیح مابقی خوف است؟
فارس به تورک هشتاد سال تف خورانده است
علیه پستی فارس شورانده است
"تورک خر" گوینده بورژوازی است (ارباب و چوپان رمه)
فارسی که سکوت گزیده راضی است
فارسی که به تورکان تف میخوراند
غیرت کشته، برده می پروراند
آذربایجان پیر شده با تف فارس >
ثروتش غارت شده ایهناس
تورک تفخور به درد فارس میخورد
ورنه دست غارتگر را می برد
تورکان تفخور فدرالیست میشوند
آبروی ما تورکان را می برند
تفخوران را به حال خود نگذار
ورنه به خلق خود میکنند مزار

قوم فارس توران را تالان می کند.

زشتی فارس در خود فارس زشتست
ناآگاهی تفخور کرد و دهن بست
نفرت را تبدیل به آگاهی بکن
که بجنگند، نه بهر ریختن خون
جدا شو از فارسی که کثافت است >>>
بهر تورک و زن مانند آفتا است
جدا شو از فارسی که بی فرهنگ است
فردوسی پرست بودن عیب و ننگ است
جدا شو از فارسی که اینقدر زشت است
ظلم هایش فزون بر هفت پشت است
گر ز خلقی غیرت و شرف داری
ز حق و عدالت کن طرفداری
هم کشور شدن با فارس کار خراست
یا مرگ، یا استقلال حرف آخراست.

فردوسی و تورک کشی:

(بعثت حاکمیت سیستم پدرشاهی بود که اقوام فارس ضد زن بودند. آراز بالتاجی)

ابا سرخ ترکی، بدی، گر به چشم که آن ترک بد ریشه و ریمن است تن ترک بد ذات بی جان کنم از آن پس پیرسید، از آن ترک زشت چه مردی و نام و نژاد تو چیست؟! بود ترک، "بد طینت" و "دیو زاد"	تو گفتی دل آزرده دارد به خشم که هم بد نژاد است و هم بد تن است ز خونش دل سنگ مرجان کنم که ای دوزخی روی دور از بهشت که زاینده را بر تو باید گریست که نام پدرشان ندارند یاد!
سخن بس کن از هر رمز ترک زاد که این ترک زاده سزاوار نیست که خاقان نژاد است و بد گوهر است هر آن شهر که از مرز ایران نهی تهی کرد باید از ایشان زمین	که اندر زمانه مباد این نژاد ... کس او را به شاهی خریدار نیست به بالا و دیدار چون مادر است بگو که کنیم آن ز ترکان تهی نباید که آیند زین پس به کین

آذربایجان محتاج استقلال است

آذربایجان محتاج استقلال است
استقلال در تضادّ با فدرال است
فرق آرزو و خواست مشخص
هم در ماهیت، و هم در اشکال است
چرا آذربایجان در ایران مانده
< ولی بحرین دارای استقلال است
آذربایجان نمی‌گنجد در ایران
همسان ماکادونی و امثال است
خلق تورک ارتش فارس را رانده بود (1945)
چونکه برگشته، تبریز در اشغال است
قوم فارس توران را غارت میکند
دوست نمایاندن دشمن اخلاص است
فارس تجاوز کرده به ناموس تورک
یکسال و دو سال نیست که هشتاد سال است
آزمودن آزموده خطاست
زبان فدرالیست عاجز و لال است
دعوی تورک صرفاً بهر زبان نیست
ضمناً بهر ارتش و بیت المال است
فدرالیست قشری را تمثیل میکند
که امتیاز طلبست و دلال است
تورک و فارس باید جدا شوند از هم
<<< چونکه محصولشان جنگ و جدال است
کی به فارس حقّ شوهری داده است؟
دارای حقّ طلاق و عیال است
قوانین سازمان ملل هم
قابل تغییر و، رشد و، کمال است

آذربایجان محتاج استقلالست.

منشوری که در تضاد با خواست ماست
درخور نفی وُ، انکار وُ، زوال است
ملت تورک به سازی میرقصد که
آهنگش در خدمت استقلال است
آرزوی ملت آذربایجان
یکپارچگی جنوب وُ شمال است
تحقق بخشنده به یکپارچگی
نیروئی است که در دل وصال است
تبدیل آرزو به خواست ملی
کار آذربایجانی فعال است
تورکی که مسلح گردد به سلاح
در بکارگیری آن بی مثال است

"که ترکان بدیدن پری چهره اند
به جنگ اندرون پاک بی بهره اند!" فردوسی

حق دادنی نیست که، گرفتنی است
خون دشمنان خونخوار حلال است
یا مرگ، یا استقلال حرف آخرست
مرگ شرافتمندانه جلال است
آراز با دشمنان بحثی ندارد
منجمله با آنکه کارش اغفال است
سر و کار وی با فدرالیستی است
که هنوز دربند وهم وُ خیال است
باقی مطلب را تعقیب بکنید
در آثارش که چون آب زلال است
فدرالیسم سدّ راه استقلال است
اقدام درست لازمه حال است.

ننگت باد ای فارس ایکه کنی شیون

ننگت باد ای فارس ایکه مثل لمپن
با "تورک خر" گفتن میرینی از دهن
تف بر تو ای فارس که بهر چاپیدن
شده ای الحاقگرا و ضد زن
ننگت باد ای فارس ایکه شدی دشمن
با زبان من که گردد ریشه کن
ننگت باد ای فارس که بهر خویشتن
تربیت میکنی ضدّ ... تورکمن
ننگت باد ای فارس ایکه به تورکمن
تربیت میکنی ... خلق بی وطن
ننگت باد ای فارس ایکه کنی شیون
که چرا یکپارچه گردیده ... یمن
تف بر تو ای فارس ایکه خواهی ز من
از در دوستی درآیم با دشمن
وای از آن روزی که بپوشیم کفن
انتقامت را میگیریم ای وطن.

بجاست که در رابطه با سادیسیم و وحشیگری شاه هخامنشی مورد افتخار هخامنشی-زاده ها به دو بند کتیبه بیستون اشاره شود: (گویا فارسها بنیانگذار حقوق بشر هستند.)
"بند 4- داریوش شاه گوید: این [است] کشورهایی که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد که اینها به مردم دروغ گفتند. پس از آن اهورامزدا آنها را بدست من داد. هر طور میل من [بود] همانطور با آنها کردم."
"بند 13- داریوش شاه گوید: پس از آن، فرورتیش با سواران کم گریخت. سرزمینی ری نام در ماد از آن سو روانه شد. پس از آن من سپاهی دنبال [او] فرستادم. فرورتیش گرفته شده به سوی من آورده شد. من هم بینی هم دو گوش هم زبان [او] را بریدم. و یک چشم [او] را کندم. بسته بر دروازه [کاخ] من نگاشته شد. همه او را دیدند. پس از آن او را در همدان دار زدم و مردانی که یاران برجسته [او] بودند آنها را در همدان (اکباتان پایتخت بابای مادری کوروش مادرا تورک نژاد بود. بمثل رضا شاه پهلوی و محمّد رضا شاه و "ولیعهد" دو رگه اش. آراز بالتاجی) در درون دژ اویزان کردم."
(در حالیکه در آن زمان فیلسوفان یونانی آثار گرانبهائی خلق میکردند که هنوز هم در دانشگاهای معتبر جهان امروزی تدریس میشوند. آراز بالتاجی) صفحه 42

گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!

تورک به فارس جز خوبی چیزی نکرده
نشاید دوستی با آنکه نامرده
فارس محتاج خرسست که کار بکشد
بهر کار کشیدن غیرت بکشد
تورک نمیدانست که فارس "خر" خواهد گفت
به جدّ نظامی که جهل میرفت
دولت فارس "تورک خر" می آموزد
دهن معترضین را می دوزد
صرفاً بعثت توهین به تورکان
هنر جوک سازی رشد یافته در ایران
از دید فارس گویا که تورکان "خرند"
فارس و افغان از نژاد "برترند"
(اختراع، تعلیم، تربیت، اعتقاد، بازتولید، بهره برداری)
روح فارس "تورک خر" گو کثیف است
زشتیش غیر قابل توصیف است
روح فارس کثیف است که "خر" میگوید
غیرت ملّی کشته، سود میجوید
کار غیرت کش تحقیر و توهین است
تحقیر ملّت ها ناشی از این است
به چه دردی میخورد عضو بیعار
نگذارید کسی را کنند بیمار
گم شو ای فارس بی شرم و دروغگو
تو از عزّت و شرف نبردی بو

گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!

دل تورک مملو است از کین و نفرت
نسبت به فارسی که می‌گشود غیرت
هشتاد سالست که فارس نقشه می‌کشد
< غیرت لازمست که غیرت می‌کشد
هشتاد سال قلم بدست فارس افتاد
تحریف تاریخ و حقایق رخ داد
(فارس دو میلیون صفحه دروغ گفته است
به یونسکو که تازه دریافته است)
فارس بجای توران، ایران گذاشته
تاریخ را بنام ایران نگاشته (از 1933)
نگفته قبل از دو هزار و پانصد سال (< سازندگان "پاسارگاد")
تورکان فرمان میراندند در این محال
چهل شاهنشاهی و شصت آتابک
بیست امپراتوری داشته قوم تورک
تورک زبانان جهان تورانی اند
اقوام فارسی زبان ایرانی اند
فارسی هم زبان مستقلی نیست (70% عربی، 5% تورکی، ...)
سی و سومین لهجه عربیست
تورکی سومین زبان جهانست (1999 یونسکو)
هنر تورک در زبانش نهانست
تاریخ تمدن در "ایران" زمین
با تاریخ تورکان گردیده عجین
سه هزار سال قبل از کوچ قوم فارس
تورک حکومت میکرده ایهناس
قوم فارس دو هزار و پانصد سال قبل
اشغال و قتل عام کرد بنام "عدل"
تاریخ با کوچ فارس نیآغازیده
فارس به **حذف تاریخ** هم دست یازیده

گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!

فارس کوچی تورک را آذری دید (نمیگویند فارس آذری، ...)
چون ارشاد شد به دین وی گروید

فارس جاهل به تورکی ... بدآموز کرد
Usta را هم **Avesta** تلفظ کرد
(**Üstə** = **اوستا** = معمار = رئیس = راهنما)

شاه ماد فارسی است، پادشاه تورکی (طبق دستور زبان)
شاهین شاهی و **شاهنشاه** هم یکی
(در فارسی شاه شاهان)

[پادشاه (ماد شاهی) در ضمن **توضیح دهنده** اینست که قوم فارس قبل از تشکیل دادن]
[اولین دولت خود با لغت "پادشاه" برخورد کرده بودند. یعنی **شاه لغت تورکی است**.]

قوم فارس قبلا دو امپراتوری داشت
هیچ کدامش تخم افتخار نکاشت؛
فارس چهار امپریا داشته در ایرون
از دو هزار و پانصد سال **تا کنون**
یونانی فیلسوف می پرورانید
قوم فارس از بی فرهنگی می نالید
جنگ با یونان را فارس میکند رو
که گوید مثل وی بوده دانشجو
قوم فارس تا قبل از حمله اعراب
نداشته دفتر و دستک و کتاب
به من چه فارس دونست یا اینکه برتر؟
به نژادم گر نمیگفت "تورک خر"
(بی شرفی هم حدی دارد)

رژیم ساسانی و هخامنشی

برده داری بوده، از نوع وحشی (چوپانی)
فارس وحشی خود را به یونان رساند
از صدور علم به ایران ترساند

گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!

مغول ها گر چه رصدخانه ساختند
تاختن را از قوم فارس آموختند
هدف تاریخ ... تغییر فرهنگ است
رشد فرهنگ هم نیازمند جنگ است
باید سرباز عجم کشته می شد (عجم ~ نادان)
تا که گام مثبت برداشته می شد
برده را عرب آزاد و راضی کرد
باج قومی ستاند و اخاذی کرد
(آذربایجان انقلاب ارضی کرد)
(فدای روسیه نفتی - گازی کرد)
اعراب اشغاک را تورکان راندند (تورکان مغولی)
تا عزل قاجار فرمانروا ماندند؛
در کلّ ایران منهای زندیه (< لرتبار)
تورک حکومت کرده، چون افندی یه
هر که حاکمیت را به تورک باخته
مدیریت و رهبری آموخته
هر خلقی خلاق و با استعدادست
شرایط میکند ویرا زبردست
تورکان روی پای خود می ایستادند
به از اقوام دیگر رشد می دادند
هنر و فرهنگ و صنعت و دانش
در عهد تورکان رانده شدند به پیش
نظامی زن را به مکتب فرستاد
عاشق زن کرد و، عشق را آزاد
فردوسی زن را پست تر از سگ نمود
زن را خوار کرد و، خود را چون سگ ستود

گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!

فرهنگ فارس ندارد چیز خاصی
بجز سعدی و حافظ و فردوسی
به چه دردی میخورد شعر "عالی"
با طرز تفکر ... فتوئالی؟
ملت فارس بیخود به خود می بالد
<<< هر چه دارد از عهد تورکان دارد
چرا رانده شده از بحث و اذهان
شاهنشاهی های تورکان جهان؟
با نقد کوروش، ویرا تبلیغ نکن!
نیرو را صرف نقد دروغ نکن
قبل از اسلام، هخامنش و ساسان
بعد از اسلام، شاه و شیخ و کریم خان
جمعا هفصد سال حکومت کرده اند
آبروی فارسها را برده اند
قوم تورک خالق دینتشت و دینست (آزداش، یولداش، قارینداش)
مثل خطائی مذهب آفرینست (شاه اسماعیل)
چون کوراو غلوها خدانشناس است (تائری تانیمار، دیل قانمار)
مثل ستارخان دموکرات خاص است
مثل پیشه وری انقلابی است
یعنی ضد نظام اربابی است
مانند غزنوی ضد فارسی نیست
شعرایش همسان فردوسی نیست
سان مولانا معلم فارس است
ملت فارسی زبان ... ناسپاس است
ملت فارس خیلی ارتجاعی است
گویا هندی نیست که اروپائی است

گفتند و نگفتیم پنداشتند که خرفتم!

رژیم شاه و شیخ فارس ... نموده

>>> 2500 سال قبل چی بوده؟

دو هزار سال کوروش تکامل یافته

شده رضا شاه انگلیس ساخته:

شاهش مشروطه را وارونه کاشته

شئخس پرچم مشروعه افراشته

تبریز در آسیای نیمه وحشی (اولین های آسیا را بشناسیم!)

داده به مشروطه خواهی جهشی

باکو در آسیای بی اراده (> فنودالی، ارباب رعیتی)

بنای جمهوریت را نهاده

تبریز در آسیای فنودالی (1945)

زن را آزاد کرد، رعیت را والی

تبریز در ایران بعد از مشروطه

موسس نشر و مدرسه بوده

اذان قوم فارس "تورک خر" شده

هر که نشنیده گوشش کر شده

فارس میدانند که تورک غیرت پرورست

بهر غیرت کشی میگوید "خرست"

بهر سهل و آسان کردن غارت

غیرت و اراده میکشد دولت (دولت ملت فارس)

فرهنگ ملت فارس مریض شده

بهر تورک و زن نفرت انگیز شده

خلق فارس هم نگفته به قوم فارس

چرا "خر" میگوئی به خلق ... سلماس؟

تورکان خوبی کرده اند به تو ای فارس (عرب به پارس میگوید فارس)

< چرا پارس هم میکنی ای ناسپاس؟

چرا به نفع زبان فارسی؟

زبان تورکی را میکشی، عاصی

گم شو ای فارس بی شرم و دروغگو!

چرا آذربایجان را کنی تالان؟
که بیکارانش بکوچند به تهران
کاسه صبر تورکان شده لبریز
ظلم به عرش رسیده، به پا خیز
آدم با "خر" هم منزل نمی شود
دعوا با فدرالیسم حلّ نمی شود
ملل فاقد ... ارتش ملی
محکوم به اسارت هستند، طفیلی
چونکه ایران در دست روسیه است
نوکر روس ... دشمن تجزیه است
رتبه و پول ویرا می کند گدا
که نفع خلق خود را کند فدا
خود فروش به نرخ روز میخورد نان
صیّادی میکند به بیگانگان
اگر خودفروشان را می شناختیم
انقلابات خود را نمی باختیم
فدرالیست قشری را تمثیل میکند
که به استقلال خود گور میکند
فدرالیست امتیاز طلب و دو روست
چونکه دشمن را نمایاند چو دوست
فدرالیسم راه حلّ الحاق طلبست
که پارلمان چین را به توپ بست
(به نفع فارس بر علیه ... عرب است)
فدرالیسم راه حلّ تجّار تورک است
که نیازمند بازار بزرگ است
نفع آذربایجان در استقلال است
چونکه دعوا بر سر بیت المال است.

بی شرف درخور آزمودن نیست

(سرنخ برای بسط)

دل پر خون آراز از چدن نیست
عزم تورکان قابل پژمردن نیست
هر چیز مثبت در ایران از تورکست
کار فارس جز تخریب و ربودن نیست
پیشرو ایران و آسیا بودن
فخر تورک است، قابل ستودن نیست؟
(در امر انقلاب دهقان و زن)
(فدرالیزه و مشروطه کردن)
غالب آثار فارس از تورکان است (بیش از 90%)
< ظلم فارس هم قابل شمردن نیست
تحریف تاریخ و فرهنگ تورکان
جز کار فارس بی شرم و کودن نیست
تورک حکومت کرده به نصف جهان
قابل نفی و انکار و خوردن نیست
داماد گردیدن با "زور" انگلیس < (جناب پهلوی!)
سان تورکان تاریخ آفریدن نیست
"خر" نمایانیدن اقوام تورک
بهر غیرت کشی است، آزدن نیست
فارس "تورک خر" گوینده کولی است >>>
کار کولی چیزی جز گ... خوردن نیست
خر با حیوانات هم منزل می شود
فارس سزاوار هم منزل شدن نیست
هدف ناسیونالیست حق طلب
< ملحق کردن و غارت نمودن نیست
فارس ضمن ملی بودن، شوونیست است
بهر تورک خواهان آزاد شدن نیست

بی شرف درخور آزمودن نیست.

هدف شو نیست اصلاح طلب
جز مشغول کردن و عمر افزودن نیست
قوم فارس تورکان را مانقورت کرده است
بی شرف درخور آزمودن نیست
فارس تجاوز کرده به ناموس تورک
بهر غیرت قابل بخشودن نیست
غیرت حافظ حقوق ملی است
بی غیرت شدن چیزی جز مردن نیست
استبداد لازمست بهر استعمار >>>
چونکه خواهان گره گشودن نیست
فارس علیه استبداد نمیجنگد
نمایانیدن مانند بودن نیست
استبداد سلاح الحاق طلب است
بدین علت قابل فرمودن نیست
استبداد در خدمت فارسستان است
تجربه هشتاد ساله کودن نیست
بیش از هشتاد درصد ثروت ایران
صرف فارسستان شده، نمودن نیست
دویست سال از فارسستان عقب ماندن
قابل بخشش و از یاد بردن نیست
کار لنینیست هر جائی پرور
(**لمین ملی** >) جز به درد **لمینی** آلودن نیست
تجربه برای درس آموختن است
بدست فراموشی سپردن نیست
"تعیین سرنوشت" حق ملل است
گوش غارتگر بهر شنودن نیست

بی شرف درخور آزمودن نیست.

انتقام آموزگار عبرت است
< تأثیراتش قابل زدودن نیست
فدراليسم راه حلّ الحاق طلبست
راه بن بست قابل پیمودن نیست
بجز یکپارچگی آذربایجان
هدف و راهی بهر گزیدن نیست
آزادی از جوی جنگ میگذرد
زندگی جنگیدنست، آسودن نیست
نالیدن نیز بنوعی جنگیدنست
عایدش بجز خود را فرسودن نیست
اگر آزادی قربانی طلبد
تاریخسازان را باکی از مردن نیست
گره ها اگر گشوده شده اند
وقت انقلابست، شعر سرودن نیست.
(وقت انتقامست، شعر سرودن نیست.)

لباس عزانه، کفن بپوشید

(با ظالم مقابله به مثل بکن)
(ورنه چاپیده، کشته، کند زبون)

جهل و ظلمت را بران مثل خورشید
قتل عام می شویم، چرا خاموشید؟
قاجار تانک و توپ نساخت مغلوب گردید
ورنه در میدان جنگ دوش به دوشید
تحصیل بعد از مشروطه رسمی شده
چونکه فارسی گشته، فارسستان نوشید
فارس زبان تورکی را قدغن کرد
چونکه رشد و تکامل نیافت ترشید
فارسی تورکی را شپشی کرده است
بهر پاک شدن سی سال باید جوشید
فارس رشد فرهنگ تورک را منع کرده
با آنسو باید به جبراننش کوشید
آذربایجان را فارسستان چاپیده
چیزی انباشت نکرده که بدوشید
سهم آذربایجان از رشد و نمو
خودفروشی بوده، نه خودفروشید
این همه قتل عام نژادی است >>>
باید قاتلین خود را بکشید
فارس علیه تورک نوکری می کند
باید حامی پیدا کرد و خروشید.

انقلاب بورژوائی لازم است

(افشاء درک مولائی لازم است)

سرمایه کالا نیست مثل آقائی (سرمایه مالی بشکل ... کارخانه)

قابل فروش نیست به هیچ بهائی

صادرات امپریالیست ها ناز است

تولید مثل کننده نیست که غذاست

کالا و سرمایه امپریالیست (مصرف شونده)

موجد کارگر ماشین ساز نیست

سودهای شعب انحصارات

(شکلا مدرن >) انباشت نمیشوند در مستعمرات

آذربایجان قرون وسطائی

زیبید با تولید خرده کالائی

کارگر گوید که سرمایه اغیار

رشد ملّی ی ما را کند بیمار

توران کارگر صنعتی ندارد

تا کلیم خود را از آب درآرد:

او ماشین نمیسازد به سنتی

که عذاب میکشد از بی صنعتی

او نمی سازد هواپیمائی که

ارز می فرستد به شام و مگه

او نمی سازد ماشین و تراکتور

که زاید شود نقش کمپرادور

او نمی سازد ابزار- آلات جنگ

>>> که رهاند خود را از دست پلنگ

او نمی سازد ابزار تولیدی

که رهد جامعه از ناامیدی

انقلاب بورژوائی لازمست.

او نمی سازد کند رشد و تکامل
که میهنش رهد از دست چپاول
او نمی سازد ببندد در بها را
به روی ورود سرمایه و کالا
او مونتاژ می کند چون مقلده
از دید نیروهای مولده
او مثل پیشه وران و دهاقین
بوده است مصرف کننده ماشین
او در تولید محصولات کشور
پنج درصد سهم دارد حداکثر
او در اقتصاد اقشار دیگر
> نقشی ندارد که بشود رهبر
او نمی سازد کند تابع خود
انقلاب سوسیالیستی شود مد
کارگر ماشین نمیسازد ای یار
که درآرد از دست سرمایه دار
بورژوازی بهر اینکار زاده است؛
(وی بدو حق استثمار داده است)
اگر در خدمت ماشین سازی نیست
رشد را به نقش وی نیازی نیست
با سلب سرمایه از بورژوازی
نقش وی را دولت میکند بازی
دولت با اخذ مالیات از مردم
و با تبدیل بوروکرات ها به دم
قادرست به انقلاب صنعتی
تحقق ببخشد به هر قیمتی

انقلاب بورژوائی لازمست.

قطره ها را دولت میکند دریا
که ماشین ساز شود پرولتاریا
گر ماشین ساز شود، بهر حفاظت
مثل چین بمب اتمی می سازد
کارگر بهر خواستی کند پیکار
که ضرورت یافته اندر این دیار
کارگر خواهد که کارش شود انبار
در سرزمین مّلی وُ محل کار
کارگر گوید که در عصر استعمار
استقلال مّلی را واجب بشمار
کارگر علیه هر گونه استعمار
در رکاب مّلی میکند پیکار.

ملت تورک مثل ملت فارس نیست

ملت تورک تشکیل یافته از تاجر
که خلق تورک را کرده مستأجر
ملت تورک کشورش را فروخته
چونکه به بازار فارس دست یافته
ملت فارس دست نشاندهٔ غربست (دیروز انگلیس، امروز روسیه)
غربی که کمر تورکان را شکست
ملت فارس ملت سیاسی است
چونکه زبان دولتش فارسی است
ملت فارس خود را میکند خلاص
تورکی را گر تحمیل بکنند به فارس
ملت فارس ضدّ ملی می کند
تورک را که قبر خود را میکند
ملت فارس برده می پروراند
از بین تورکائی که می چراند
ملت فارس به پیشرفت می‌آندیشد
ملت تورک به نفع فارس میکوشد
ملت فارس با درآمد توران
فارسستان میسازد در دل ایران
ملت فارس نیاز به اسلام دارد
که در توران تخم تسلیم بکارد
ملت فارس میداند برده "خر" است
بهر خر کردن میگوید که سراسر است
ملت فارس عاقل و باغیرت است
بهر ملت تورک درس عبرت است
ملت فارس جزو ملل خاصّ است
آذربایجان مستعمرهٔ فارس است

ملت تورک مثل ملت فارس نیست.

هشتاد سال است که فارس برده کرده است
ثروت ملی تورک را برده است
ملت تورک نمی خواهد برهد
ورنه فارسستان را از دست میدهد
باید به خودفروشی پایان دهیم
ورنه از سطة فارس نمیرهیم
ملت تورک "خواهان" زبان شده
چونکه استقلال خواست توران شده
ملت تورک خلق جنگجو دارد
مسلح نمی کند بکار آید
قیام سه ملیون تورک خرداد ماه (سال 1385)
گفت که خود را میرهانیم با سلاح.

آراز بالتاجی 24.01.2008

فرهنگ ملت فارس فئودالی است

فرهنگ آموزنده خوب و بد است
تحقق بخشنده به فکر و ید (عمل)
فرهنگ آخرین شکل اعتقاد است
اطاعت نامعقول اعتیاد است
فرهنگ محصول شیوه زندگی است
(ارتجاعی، انقلابی) در خدمت تخریب و سازندگی است
فرهنگ علم تغییر طبیعت است
قوم فارس فاقد علم و صنعت است
فرهنگ شامل علوم انسانی است
درک و فهم ملت فارس چوپانی است
فرهنگ ملت فارس فئودالی است
در تضاد با فرهنگ از خود عالی است
فرهنگ ملت فارس به دست شاه
مشروطه تورکان را کرده تباه
فرهنگ ملت فارس کرده تباه
انقلاب ارضی را به دست شاه
فرهنگ ملت فارس نژاد کش است
ز کشتار **سی هزار تورک** دلخوش است
فرهنگ ملت فارس کرده کودن
که گویند سگ به است از بهترین زن
فرهنگ ملت تورک ای "آریا"
منجی ی زنان بوده در آسیا
فرهنگ ملت فارس کرده کثیف
که کنند فرهنگ تورکان را تحریف
فرهنگ ملت فارس کرده تخریب
شعور تورک را که خورده فریب

فرهنگ ملت فارس فتودالی است.

فرهنگ ملت فارس گنبدیده است
خر خورده که از دهن خر ر... است
فرهنگ ملت فارس کرده قاتل
قاتل سومین زبان کامل (زبان تورکی)
فرهنگ ملت فارس کرده غاصب
که بچاپند و برسانند ... آسیب
فرهنگ ملت فارس کرده ویران
آذربایجان را که مانده در ایران
فرهنگ ملت فارس کرده علیل
که نیاندیشند به علت و دلیل
فرهنگ ملت فارس کرده مریض
که نیاندیشند، مگر ضد و نقیض
فرهنگ ملت فارس شاهنامه است
که با عزت و شرف بیگانه است
فرهنگ کلّ خلق های جهان
گویند دربند را از بند برهان.

*- گذشته از کم و کیف انقلابات ملت تورک آذربایجان به رهبری ستارخان و پیشه‌وری و غیره که محتوی کتاب حاکی از آنست، در ضمن فرق رضاشاه (تورکان، نبشتن به خسرو بیاموختند / دلش را به آتش برافروختند. از شاهنامه) مثلاً با ... **محمد امین رسول زاده و آتاتورک** در این بوده که **رضاشاه مرتجع** (که مثل کوروش مادر را ترک نژاد بود) بعّلت دست نشاندۀ اجنبی بودن، استقلال ملیّ ملت همّتبار پدرش را فروخت که مردان بر سرشان کلاه فرنگی بگذارند. چادر زنان را برداشت بی آنکه زنان از حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برابر با مردان برخوردار شوند.

محمد امین رسول زاده و مصطفی کمال آتاتورک بعّلت ملیّ-دموکرات بودنشان، نه فقط کشورشان را از دست بیگانه آزاد کردند، بلکه دموکراسی بورژوائی، یعنی آزادی عقیده و بیان و قلم و احزاب و اجتماعات و زنان و غیره را در حدّ توانائی-های آنروزی حاکم گردانیدند.

فارس تحقیر کننده را طرد کن!

کوروش با مادرش ازدواج کرد
ز شنیدنش دلم آمد به درد
داریوش دخترش را همسر گزید
شنونده انگشت خود را گزید
کمبوجیه با خواهرش آتوسا
ازدواج کرد که بزاید پارسا
اردشیر همسر دخترش گردید
به فرهنگ قوم خود ننگ آفرید
اردشیر سوم هم مثل وحوش
شوی مادرش شد ای فخر فروش
شاپور اول به دخترش دل بست
شوهرش شد که نزاید مرد پست
بهرام هم با دخترش ازدواج کرد
انسانیت را فدای تاج کرد
پسر شاپور شوی خواهرش شد
بهرجانشین سازی شوهرش شد
قباد شوی دختر و خواهرش بود
> کی فرهنگ پست را "عالی" نمود؟!
فرهنگ فارس تحقیر را کرده است مد
بهر پنهان کردن پستی خود
داریوش در کتیبه اش نوشته
که بعد از شکنجه کردن میکشته
استاد فارس بیشرم ... داریوش است
که سادیسمش در کتیبه منقوش است
کوروش دشمن حقوق بشر بود
چونکه منکر حقوق مادر بود

فارس تحقیر کننده را طرد کن!

فردوسی چون جدّ خود بی ناموس بود

که اشعار ضدّ انسانی سرود

فردوسی سگ را به از صد زن نمود

زن را خوار کرد و، خود را چو سگ ستود

کار فارس تحقیرکننده ... ننگ است

< چونکه آموزگار فارس بی فرهنگ است

نه تورک دیو بوده، و نه زن ازدها (به خسرو نوشتن بیاموختند)

چیزکی نبوده گویند چیزها

عیب تورک تا قبل از اسلام مرده

چند همسری، چند شوهری بوده

زن تورک تا قبل از اسلام آزاد بود

مثل مرد قانونگذار و بریگاد بود (بریگادر)

سر کوروش را تومروس آنام برید (> تاریخ هروود)

در خونش غلتاند و گفت: "خون بخورید"

زن فارس تا قبل از اسلام کالا بود (به شوهران فرعی کرایه داده میشد.)

از دید فارس ... نر از ماده ... والا بود

قوم فارس حکومت کرده ششصد سال

(تا حمله اعراب) کلی ننگ آفریده به کر و لال

فارس تحقیر کننده را ... طرد کن

گر تغییر نیابد از ریشه و بن

قصد هر بحثی نتیجه گیری است

آموختن از بچگی تا پیری است

نثری که بشکل نظم درمی آید

گره ها را به از نثر میگشاید.

من فارس سالم و عاقل ندیده ام.

22.06.06 آراز بالتاجی

آیا این ضدّ و نقیض ها تهمتند؟

(یا سزاوار افشا و نفرتند؟)

فارس به تورک خر گوید در قالب لاس (کف زدن)
هم ز تورک می طلبد شکر و سپاس
هم گوید زبان ناموس ملی است
هم گوید تجاوز بدان شرعی است
هم زبان تورکی را کرده غدغن
هم گوید بی لهجه فارسی حرف بزن
هم گوید آذربایجان سازنده است
هم نگوید چرا عقب مانده است؟
هم گوید همه استثمار می شوند
هم نگوید کجا انبار می شوند؟
هم گوید نصف رهبران تورک هستند
هم نگوید خودفروشنند و پستند
هم در حدّ فارسستان وطن دارد
هم به بزرگی ایران پندارد
هم گوید میهن پرستی شرف است
هم گوید استقلالچی ناخلف است
هم گوید آذربایجانیم بگو
هم مثل بیگانه بنگر به باکو
هم گوید استقلال ملی حقّ است
هم گوید حقیقت که از نوع لُقّ است
هم منشور ملل را "می پذیرد"
هم مثل الحاق طلب می ستیزد
هم به استقلال دهد فرمان ایست
هم نگوید فرقم با اسرائیل چیست؟

آیا این ضدّ و نقیض ها تهمتند؟

هم علیه تورک از کرد سود میجوید
هم با خون سرخ کرد دست می شوید
هم گوید یکسانند فنلاندی و تورک
هم گوید نه بهر لنین "بزرگ"
هم دهد علیه تورکان امتیاز
هم با دشمن تورکان شود همساز
هم گوید بودجه بده به سهم خود
هم نگوید آذربایجان را چه سود؟
هم مسلح می شود به تانک و توپ
هم گوید سهم تورک باشد سنگ و چوب
هم مثل طلبکار می کند رفتار
هم ضدّ تورک تربیت کند گفتار
هم گوید تضادّ در خود ایران است
هم گوید عامل جنگ دیگران است >>>
هم گوید به جنگ خاتمه دهید
هم گوید از قید ایران نرهید
هم گوید مخفی نشو اگر مردی
هم سپارد به دست لاجوردی.

فدرالیسم سدّ راه استقلالست

بارک اللّٰه به بیست و پنج فدرالیست
که گفتند درک و فهم و خواستشان چیست
فدرالیست قشری را تمثیل میکند
که به استقلال خود گور می کند
فدرالیست امتیاز طلب و دو روست
چونکه دشمن را نمایاند چو دوست
گوش فدرالیست حیلہ گر کراست
نقد فدرالیسم بر وی بی اثر است
فدرالیسم راه حلّ الحاق طلب است
که پارلمان چچن را به توپ بست
فدرالیسم به نفع ملت حاکم
ملل دیگر را می کند محکوم
فدرالیسم راه حلّ تجّار تورک است
که نیازمند بازار بزرگ است
تاجر تورک بهر کسب امتیاز
ره را به فارس غارتگر کرده باز
تاجر تورک بهر سود بیشتر
فارس را مسلّح کرده به بیشتر
ملل فاقد ارتش ملّی
محکوم به اسارت هستند، طفیلی
ارتش فدرالیسم مال مرکز است
آموختن از چچنیستان غرض است
چونکه ایران در دست روسیّه است
نوکر روس دشمن تجزیه است
نریمان ها را اگر می شناختیم (نریمانو)
انقلابات خود را نمی باختم

فدرالیسم سدّ راه استقلالست.

قوم فارس توران را تالان کرده است
خلق ویرا هم تف باران کرده است
جدا شو از فارسی که اینقدر زشت است
ظلم هایش فزون بر هفت پشت است
در ایران ماندن نه تنها هدر است
انباشت ضرر بر روی ضرر است
نفع آذربایجان در استقلال است
چونکه دعوا بر سر بیت المال است
باید آذربایجان مستقل شود
از پی یکپارچه گردیدن رود
باید با شعار فدرالیسم جنگید
نباید مثل هرجائی ها لنگید
فدرالیسم سدّ راه استقلال است
اقدام درست لازمه حال است.

بالتاجی آراز 31.10.2004

برادر بسیجی و سپاهی

برادر بسیجی و سپاهی!

ز روزی که شدی حزب الله هی
بریدی از خلق خود که زاده ای
چونکه عقل خود را از دست داده ای
قبل از اینکه حزب الله هی بشوی
میخواستی به جنگ با ظلم بروی
میرفتی ظلم را ریشه کن کنی
که محتاج کرده بود به لقمه نونی
فقر و بدبختی تو را فدائی کرد
که خلق خود را برهانی از درد
درد تو از نوع ملّی- صنفی بود
کی عقل سیاسی تو را ربود؟
تو که جانثار خلق خود بودی
کی قوالت زد که نرسانی سودی؟
خلق تو فقر و بدبختی میکشد
گر عصیان کند، کی ویرا میکشد؟
آنچه را به خلق تو باید دهند
به چند عضوش داده اند که برهند
تو از قشر دهقان و پیشه وری
یا اینکه زحمتکش و کارگری
درد میلیون ها دهقان حلّ نشده
فرزندانش از زندان آزاد نشده
ملیونها پیشه ور ناتوان شده
چونکه جنس خارجی ارزان شده
درد صنف کارگر بدتر شده
فرزندش سپاهی و قدار شده

برادر بسیجی و سپاهی!

ملیونها زحمتکش بیکار گردیده
ز سپاهی خود خیری ندیده
صد هزاران زن بیکار و فقیر
خودفروشی میکنند، نکن تحقیر
بیش از نود درصد گردیده فقیر
به نفع ملاک و تاجر و مدیر
ثروت حاصل کار زحمتکشست
چرا میگردند فقیر و تهیدست؟
چرا دولت فارسستان ایران
فارسستان میسازد با سود توران؟
بهر سهل و آسان کردن غارت
زبان هم میکشند گردد بی غیرت
فارسستان چه کارخانه ای ندارد؟
آذربایجان از نبودش می نالد
چونکه غارت میشود آذربایجان
دهها سال عقب مانده از فارسستان
شهرهای تورک کارخانه ندارند
ز دست کوچ و بیکاری درآیند
کلّ دانشگاههای آذربایجان
فقیرند از یک دانشگاه تهران
(مدرسه ساخته بنام دانشگاه
که خوشگل درآیند از آرایشگاه)
بیمارستان های دشمن کاملند
از آن تورک فاقد وسایلند
فرودگاه های دشمن نظامییند
از آن آذربایجان اعزامییند

برادر بسیجی و سپاهی!

اتوبان هائی که فارسستان دارد
دقّ دل به آذربایجان می آرد
وزارتخانه ها در فارسستان اند
استانداری های ما خرسستان اند
چاپخانه های بزرگ دولتی
< مقیم کجایند؟ به چه علّتی؟
محصول کار ثروت آفرینان
بهر کی میشود سرمایه و نان؟
چونکه اسلام حاکم و رهبر شده
وضع ملاک و تاجر بهتر شده
اسلام حاکم ... دارای مجلس است
چرا در خدمت قشر نجس است؟
اسلام حاکم ... دارای دولت است
چرا به مظلومین بی مروّت است؟
اسلام حاکم ... دارای دولت است
چرا محصولش فساد و رشوت است؟
اسلام دین ذینفعان اسلام است:
ملاک و تاجر و شئیخ و امام است
اسلام منحرف کننده خلق است
که در دریای فقر و جهلش غرق است
اسلام امتحان خود را داده است
خلع ید کردنش بسیار ساده است
اسلام دین بورژوا- ملاکین است
دموکراسی دین عصر ماشین است
طبق دموکراسی ی حامی فرد
یکسانند حق و حقوق زن و مرد

برادر بسیجی و سپاهی!

دموکراسی دین بورژوازی است
در تضاد با استبداد و نازی است
دموکراسی حق استقلال داده
به هر ملت قشر و فرد و اراده
دموکراسی گوید اینچنین کنید:
سرنوشت خود را خود تعیین کنید
دموکراسی خواهان برابریست
بجز سرمایه، در هر کار و امریست
(تیغ هر صنفی را در جنگ و ستیز)
(مقدار سرمایه اش میکند تیز)
بدون استثمار ای ایده آلیست
امر مکانیزه کردن ممکن نیست
گر برابر شود مزد و کار فرد
با چه سودی باید مکانیزه کرد؟
با سود ناشی از استثمار خلق
مکانیزه شده هم "غرب"، و هم "شرق"
قبل از مکانیزه شدن کشور
نیاندیش به سوسیالیسیم کارگر
با خلع ید از تجار و ملاکین
آسمان هم نمیخورد به زمین
باید صنف تاجر گردد خلع ید
گران نفروشد، ارزان نخرد
باید ممنوع شده گردد غدغن
کالای مشابه ساخت وطن
باید استاندارد شود کارمزدی
که ریشه کن گردد رشوت و دزدی

برادر بسیجی و سپاهی!

باید دولت ز قید تاجر رهد
ورنه خرج بیکاران را بدهد
باید بانک با پیشه ور شریک شود
مانوفاکتور تبدیل به فابریک شود
باید زن ز قید اسلام برهد
حقوق مرد و زن یکسان بشود
باید کشته شود چون مار افعی
روح استبداد فردی و جمعی
باید آذربایجان مستقل شود
دنبال یکپارچه گردیدن رود
(هر تضادی در هر مقطع خاصی)
(باید حل شود بطور اساسی)
باید با شعار فدرالیسم جنگید
نباید مثل هر جائی ها لنگید
تاجر تورک بهر کسب امتیاز
ره را به فارس غارتگر کرده باز
تاجر تورک بهر سود بیشتر
فارس را مسلح کرده به بیشتر
ملی خلقش را مسلح می کند
هرجائی بیگانه را شه میکند
ملی ... حافظ ... شعور ملی است
هرجائی محتاج تورک سلی است
ملی بفکر رشد و سود بردن است
هرجائی بفکر حلوا خورد انست
هیچ خلقی بی غیرت و خودفروش نیست
چونکه سازنده است و بهره کش نیست.

به قیام خرداد کی گفت که "خری"؟!*

نام کارگر شده ژاژ دهن
بهر هرجائی که شده بی وطن
که گوید از ملت‌ها حرفی نزن
چون حزب "کمونیست کارگری"
به قیام یک خرداد گفت "خری"!*
* - 1385/3/1

"ما اگر یکنفر در یک گوشه جهان خواستار برابری زن و مرد
و دفاع از حقوق کودک باشد، از آنجا که معتقدیم این بخشی از
پلاتفرم طبقاتی طبقه کارگرست، برای آن ارزش قائل هستیم."
منصور حکمت

یکی از احزابی که گردیده پست
حزب "کمونیست کارگری" است (> فارس تبار)
که با خر کردن* کند خود را سرمست
حزب مذکور آنچنان ضد تورک* است
که دست رضا شاه را از پشت بست

*- زیرا به قیام کنندگان چند ملیونی آذربایجان قهرمان پرور و تاریخساز گفت:
"خر نشو! خر نشو!"

ای آنکه خود را مینامی کمونیست
تضاد کار و سرمایه عمده نیست
چونکه غارتگرست فارس شوونیست
شوونیست مستعمرات را می دوشد
در تثبیت وضع موجود میکوشد بر علیه حل مسئله ملی

به قیام خرداد کی گفت که "خری"؟!!

حزب مذکور نوعاً کمونیستی نیست
زیرا محصولاتش بوده شوونیست
برای بد نام کردن کمونیست:
بد نام کردن کمونیست و کارگر
کار شوونیسم فارس است ... برزگر

حزبی که خر میکند چون لنینیست
ضد غیر خودی است چون شوونیست
دشمن است با کارگر و کمونیست
چونکه کارگر می‌اندیشد به سود:
به حل تضاد ملی وجود

کارگر در تضاد است با بیگانه
که ثروتش بماند در کاشانه
ورنه نمی بیند روی کارخانه
بیگانه ثروت ملی می چاید
سخن را عاقل در هوا می قاید

منافع ملی ناشی از مالیاتها و عوارض گمرکی و سودهای بانکی،
و موسسات و کارخانه جات دولتی و معادن ای که سالانه صدها
میلیارد دلار را روانه سرمایه گذاری در فارسستان ایران میکنند،
و سرمایه هائیکه بعلت عدم برخورداری از وامهای بانکی، به
همراه نیروی کار فکری و یدی، راهی فارسستان شده و میشوند.

چونکه در ایران قوم فارس حاکمست
قاتل زبان های خاص حاکمست
تحقیراتی در شکل لاس حاکمست
شوونیسم فارس در جلد کارگر
خاین بار آرد به ملل دگر*

07.10.2008

(عاقبت خاینین را بنگر!)

به قیام خرداد کی گفت که "خری"؟!!

آقای منصور حکمت در نوشته ها و بیانات خود، طبقه کارگر جوامع ما- قبل سرمایه داری را با انقلاب ناممکن سوسیالیستی مشغول می کند که خلقها و ملل دربند ملت فارس شوونیست و فاشیست (که همتبار منصور حکمت و امثال است) به استقلال ملی خود نیاندیشند.

بعبارت دیگر، جوامع ماقبل سرمایه داری، مستعمرات شکلا مدرن امپری- یالیستهای مسلح کننده هستند.

امپریالیستها هم نه فقط گورکن خود نیستند که دشمنان خود (اشتراکی کنندگان مالکیت) را مسلح کنند، بلکه مورد حمایت ملاکین ریز و درشت نیز واقع خواهند شد که عارف از اشاره می فهمد، و میفهمد که تا قبل از صنعتی و خودکفا شدن جامعه ماقبل سرمایه داری، سرمایه های تن داده به مالکیت اشتراکی به تنهایی قادر به برآوردن نیازهای جامعه خود نشده و بدنبال بی- نصیب شدن از همکاری صادر کنندگان کالاها تولیدی و مصرفی ی در تضاد و تخاصم با اشتراکی کنندگان مالکیت بر سر عقل آمده و بگویند: "کار هر بز نیست خرمن کوفتن / ...".

یعنی در جوامع ماقبل سرمایه داری و چند ملتی دربند ملت فارس الحاقگرا و غارتگر، تضاد عمده تضاد کار و سرمایه نیست که مستلزم اشتراکی شدن مالکیت بر ابزار و وسایل تولیدی باشد، بلکه تضاد عمده تضاد ملی است که مستلزم ریشه کن شدن استثمار ملی از طریق مستقل شدن ممالک ملل دربند ملت فارس برای انباشت ثروتهای کشوری (کانی و غیره) و سرمایه- های صنعتی ی خودکفا کننده در عرصه های سرنوشت ساز است که در تضاد با منافع شوونیستی ملت فارس شوونیست و الحاقگرا و غارتگر است که ملت فارس شوونیست و الحاقگرا و غارتگر را مجبور به تربیت کردن شوونیست و الحاقگر در جلد کارگر و روشنفکرانی به مثل منصور حکمت- ها و امثال گاوچران و خر کننده میکند که در صورت مغرض نبودنشان، نه بعلت ماتریالیست بودن در طبیعت، بلکه بعلت ایده آلیست بودنشان در جامعه از معده حرف بزنند که میزنند. همچنانکه روشنفکران شکل گرای غیر روس بدان درد مبتلا بودند. زیرا سرمایه داری دولتی مورد نیاز روسیه برخوردار از صنایع اسلحه سازی و ماشین سازی و صادر کننده سرمایه های مالی ی غارت کننده ثروتهای ملی ملل دربند را سوسیالیستی پنداشتند، که با محروم

به قیام خرداد کی گفت که "خری"؟!!

کردن از رقابت آزاد نیز اقتصاد ملی ملل دربند خود را ماقبل سرمایه داری نگهداشتند که مستعمره امپریالیست روسیه صادر کننده منجمله سرمایه های مالی غارت کننده نیروی کار ارزان و ثروتهای ملی مستعمرات باقی بمانند که مانده اند. زیرا بعلت تولید کننده نبودنشان هنوز هم مصرف کننده کالا های مصرفی و تولیدی و نظامی و وابسته و برده کننده امپریالیسم روسیه بوده، و نه به انقلاب سوسیالیستی، بلکه به انقلاب بورژوائی موجد طبقه کارگر **ماشین ساز و خودکفا کننده** مورد نیاز به انقلاب سوسیالیستی می اندیشند. زیرا بعد از جدائی جغرافیائی از روسیه فئدرال، از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار شده اند که راه سرمایه داری دولتی نوعا چینی و صنعتی و مکانیزه کننده و یا راه مثلا ترکیه مونتاژ کننده و تبدیل شده به بازار کالا های مصرفی و تولیدی وابسته و برده کننده به امپریالیستهای صادر کننده سرمایه های مالی و کالای مذکور را بروند که بحث دیگری است. زیرا بحث بر سر مشغول و هرز و ضد ملی کردن مثلا مینا احدی های تورک است که انقلاب ضرورت نیافته و ناممکن سوسیالیستی در جامعه ماقبل سرمایه داری ایران چند سرزمینی و چند ملتی برخوردار از ساختهای اقتصادی بسیار متفاوت را جایگزین انقلاب ضرورت یافته ملی - دموکراتیک ملل دربند ملت فارس شوونیست و غارتگر میکنند که میهن و خلق های ملل دربند از دست ملت همتبارشان نجات نیابند. قادر به نقدش نباشی بپذیر / تا که خود را نپنداری بی نظیر 07.10.2008

هر جا انقلاب شده ملی بوده (> در جهان سوسیالیسم بخود ندیده)

چین هم مثل **روسیه** نفرموده

بهر ماندن مستعمران در چین

مهر سوسیالیستی کاذب خورده

چینی هم رشد کاپیتالیستی را

بدست بوروکراتهایش سپرده

گرچه پایان داده به فئودالیسم

از ... ترکستان شرقی نزدوده

به ارزش آفرینان اجنبی (> غیر چینی)

کمی رفاه داده، **غارت نموده** ...

نادیده انگاشتن تضادهای عمده
(از پروفسور جامعه شناسی سیاسی و تاریخ سیاسی)
پذیرفتنی نیست

(این نوشته از آراز، در تاریخ 21.09.04 نوشته شده)
(و در تاریخ 25.07.05 غربال و تکمیل گردیده، ولی)
(جوابی دریافت نکرده است که به نقادش آموزنده باشد)

جدیدا از جناب پروفسور یونس پارسابناب مقاله ای تحت عنوان "مضمون مسئله ملی و پدیده پان ایسم در ایران" مطالعه کردم و با برخوردن به جنبه های مثبت و آموزنده نظرات ایشان، لازم دیدم که در جهت رفع جنبه های منفی نظرات ایشان گامی بردارم و چنانچه ایرادات از من باشند، مورد انتقاد سازنده قرار گرفته و در راه آزادی خلق و ملت و میهنمان چیز-هائی آموخته و ادای وظیفه کنم.

آقای یونس پارسابناب در مقاله مذکور خودش خود را طرفدار "حق تعیین سرنوشت" می نمایانند. زیرا می فرمایند:
"مضامین مربوط به مسئله ی ملی (بویژه ستم ملی و اصل حق تعیین سر-نوشت) مسایل مهم و پیچیده ای هستند که حل آنها بر اساس يك مشی دمکرا-تیک دارای اهمیتی حیاتی است. چرا که تا زمانیکه ستم ملی جای خود را به آزادی ملی و احقاق حق تعیین سرنوشت خویش در بین ملیتهای گوناگون ساکن ایران ندهد، استقرار آزادی و گسست و رهایی از نظام جهانی سرمایه غیرممکن خواهد بود...". **یونس پارسابناب**

1- منظور آقای یونس پارسابناب از ستم ملی و احقاق تعیین سرنوشت چیست؟
جواب:

الف- منظور ایشان از ستم ملی و فرهنگی، صرفا ستم زبانی و اشاعه اندیشه های شوونیستی پان فارسیست های پان ایرانیست نامیده شده میباشد.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

ب- منظور ایشان از حق تعیین سرنوشت ملی، "حق تعیین سرنوشت فرهنگی ملت های دربند ملت فارس میباشد.

پ- هدف ایشان از تحقق "حق تعیین سرنوشت فرهنگی ملتها" نیز رفع خطر جدائی طلبی و تجزیه خواهی و فروپاشی دولت - کشوری است و بس. نتیجتاً، باقی اهداف مورد ادعای ایشان یا عوامفریبی است و یا از نوع اهداف تاریخا ضرورت نیافته ای هستند که در نوشته های فارسی و تورکی من (آراز بالتاجی) بوضوح توضیح داده شده اند.

ت- راه حل های پیشنهادی ("راه کارگر" بوسیله) آقای یونس پارسابناب:
1- آزادی زبان فرهنگی و علاوه شدن کتاب درسی زبان و ادبیات و فرهنگ ملی.
2- یک دولت و یک زبان دولتی برای کل کشور و نه تضعیف دولت مرکزی.
3- ایران نباید به کشورهای فدراتیو تجزیه شود.
4- از آنجمله آذربایجان باقی مانده در ایران امروزی نباید از ایران جدا شود.
2- آقای پارسابناب دشمن ملی را به نفع دشمن ملی "افشا" میکنند.

زیرا میفرمایند:

"بی تردید سیاست تک زبانی کردن يك جامعه چند زبانی، غالباً از روی يك برنامه حساب شده استبدادی انجام میگیرد.

در جمهوری اسلامی، ستم ملی یکی از اصول خدشه ناپذیر سیاست گذاری کلان میباشد. این سیاست یکی از موانع اصلی گذار و دستیابی به دموکراسی در ایران است. ...". یونس پارسابناب

"اعمال اهرم سرکوب و ستم ملی تنها يك راه حل موقت و سرپوش گذاشتن بر واقعیت انکارناپذیر وجود فرهنگ های گوناگون ملی و محلی است که عموماً با وقوع بحرانهای اقتصادی همراه با ضعف و فساد دولتهای مرکزی و افزایش درجه ی اجحاف دوباره سر بر خواهد آورد و چه بسا چهره ی قهرآمیز و آشتی ناپذیر به خود گرفته و ضریب خطر جدایی طلبی و تجزیه خواهی و فروپاشی دولت - کشوری در جوامع کثیرالملله ای مثل ایران را بالا خواهد برد. ...". یونس پارسابناب

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

"... دولت ها و نهادهای سیاسی و فرهنگی باید راه حل های مناسبی اتخاذ نمایند که ضمن حفظ هویت ملی و فرهنگی ملیت های مختلف، هم بستگی کشوری و اتحاد بین آن ها نیز تقویت گردد. به نظر نگارنده، این امر یعنی اتخاذ راه حل های مناسب یکی از پیش زمینه های اساسی برای ایجاد جا-معه ای دموکراتیک و مستقل و آزاد از مدار نظام جهانی سرمایه (امپریا-لیسم) در هر کشوری مثل ایران میباشد." یونس پارسابناب

جواب:

با توجه به محتوی بندهای فوق الذکر، منظور از افشاگری های مقاله ی آقای یونس پارسابناب، خدمت به شوونیسم ملت فارس است و نه خدمت به ملل دربند و تحت ستم ملی ملت فارس شوونیست و الحاقگرا و غارتگر. زیرا:

الف- خلق و ملت منجمله آذربایجان، اگر پرچم مبارزه ملی را نمیافراشتند، آنان آگاه و مبارز و پیشرو ستمگران، "شوونیسم ملی حاکم بر بخش بزرگی از ادبیات و فرهنگ کنونی ایران ... " را به حال خود میگذاشتند که هشتاد سال دیگر نیز به کار خود ادامه دهد. ...

ب- شوونیسم ملت فارس را بیدار کرده و بر سر عقل میآورند که ملل تحت ستم ملی ملت فارس شوونیست و غارتگر بیدار شده و به حرکت درآمده "و چه بسا چهره ی قهرآمیز و آشتی ناپذیر بخود گرفته و ضریب خطر جدایی طلبی و تجزیه خواهی و فروپاشی دولت - کشوری در جوامع کثیر-الملله ای مثل ایران را بالا خواهد برد. ...".

و گر نه ایشان را نیز از راه "کارگر" رانده و به چاه "کارگر" میاندازند.

3- آقای پارسابناب ضدّ فدرالیسم هستند، ولی مثل مثلا آقای فرهاد عرفانی جسارت بخرج نمیدهند که بگویند:

نه خودمختاری! نه فدرالیسم! ایرانی یکپارچه! زیرا میفرمایند:

"... رای ایجاد "مدیریت جهانی"، نظام جهانی کوشش میکند که نیروهای سیاسی و قدرت های دولتی را تا آنجا که امکان دارد به حداکثر واحدهای محلی و منطقه ای متفاوت تقسیم کند.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

بعبارت دیگر، عملاً حاکمیت سیاسی دولت در پرتو این پروژه ی جهانی باید تضعیف گردد. ... اگر مقاومت جدی از طرف دولت و یا نیروی سیاسی مانع حرکت و گسترش سرمایه جهانی گشته و سیاستهای "مدیریت جهانی" را رد کند باید مضمحل و منحل گردد. ... "یونس پارسا بناب

"... یعنی خلع سلاح دولت در حیطه های سیاسی و محدود کردن وظایف آن به تنظیم و اداره "بازار" حتی در داخل کشورهای توسعه یافته ی جهان اول نیز توسط بخش های مهمی از هئیت حاکم (که امروزه نیروهای "ضد دولت بزرگ" و یا طرفداران تضعیف دولتهای مرکزی و فدرال و تقویت دولتهای محلی و ایالتی را تشکیل میدهند) تبلیغ گشته و با جدیت دنبال میشود. هدف این پروژه ایجاد واحدهای محلی یا ایالتی در حدود و ثغور واحدهای جغرافیائی با تکیه بر هویتهای متفاوت فرهنگی- مذهبی و یا اتنیک- قومی هستند و عمدتاً وظایف اقتصادی- مالی مربوط به بازار را بعهدہ دارند. ... در این پروژه جهانی، ممالک متحده آمریکا به خاطر موقعیت بین المللی خود، بعنوان پلیس و مدیرعامل "امنیت جهانی" عمل می کند و ایده آل نیز اینست که هیچ نیروی سیاسی دولتی نیز نباید وجود داشته باشد که سیاسی عمل کند (و به حوزه تصمیم گیری سیاسی پا بگذارد). "یونس پارسا بناب

4- آقای پارسا بناب با بسیج توده مردم در حول و حوش اهداف تنگ نظرانه اتنیک- ملی در تضاد و تخاصم کامل است.

یعنی مخالف استقلال ملی ملل تحت ستم ملی کشورهای چندملتی است. زیرا میگویند:

"به نظر من (پارسا بناب) رواج انشقاق و پراکندگی بین مردم مناطق مختلف جهان و تقسیم و انشعاب آنها بر اساس "خصوصیتهای" و تفاوتهای "فرهنگی" و بسیج توده های مردم در حول و حوش اهداف تنگ نظرانه اتنیک- قومی در واقع با هدف "اخته کردن" مبارزین سیاسی و به بیراهه بردن مبارزات آنها و تگه تگه کردن خواستههای آنها از طرف آمریکا پیاده میشود.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

سرنوشت تیر و تار 6 ملیت بزرگ در یوگسلاوی سابق، و وضع فلاکت بار کردها در ترکیه، مرگ و میر هزاران کودک در عراق ... و ذلت و خواری ملیتهای متنوع ساکن افغانستان نمونه های بارزی از عملکرد سیاست های "نظم نوین جهانی" در ده سال گذشته می باشد. "یونس پارسابناب

5- آقای پارسابناب خواهان بخش ناچیزی از حقوق ملی ملل تحت ستم ملی در جوامع کثیرالملله هستند. زیرا میفرمایند:
"این نویسندگان،

- (1) ایرانی بودن را با آریایی بودن و تکلم به زبان فارسی یکی دانسته
- (2) "اشتراک ملی" را با "اشتراک کشوری" یکسان تلقی میکنند.
- (3) تلاش میکنند تا در اذهان مردم، "تک زبانی" را نشانه ی "وحدت ملی" قلمداد کنند.
- (4) زبان رسمی را همچون واحد پول رسمی نشانه هویت ایرانیان بدانند.
- (5) نه تنها با حق تعیین سرنوشت ملی دشمنی میورزند،
- (6) بلکه با حق آموزش به زبان مادری و به کارگیری رسمی آن نیز سر ستیز دارند.
- (7) از نظر آنها برخورداری از ابتدایی ترین حقوق ملی، "تجزیه طلبی" است و "تمامیت ارضی" ایران را به خطر میاندازد. "پارسابناب

جواب:

آقای پارسابناب نیز در بندهای یک و دو و سه و چهار فوق الذکر با کلمات بازی میکنند.
زیرا یقیناً و دقیقاً می دانند که هشتاد سالست که نه به لحاظ حقیقی، بلکه به لحاظ حقوقی مالک ایران چند سرزمینی و چند زبانی و چند فرهنگی امروزی ملّتی است که زبان ملّی اش فارسی می باشد.
بعبارت دیگر، خلق ها و ملل غیر فارس بنوعی "گاو" و "گوسفند" ملّت فارس هستند که ملّت فارس دارای دولّت (چوپان) ویژه و خاصّ خود است.
زبان فارسی تعیین کننده هویّت ملّی اعضای ملّت فارس، و نیز بردگان ملّی ملّت فارس، و متّحد کننده اربابان و رعایای ملّی می باشد.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

زیرا فرد و صنف و ملت سلب هویت شده (به برده صنفی و ملی تبدیل شده) بنام ارباب خود نامیده میشوند که جز این ممکن نبوده و نخواهد شد، مگر به عمر بردگی صنفی و ملی خاتمه داده شود.

البته هر ملّتی حق دارد بجای قبول مرگ شرافتمندانه به بردگی ملّی تن داده و به خود خیانت بکند، ولی قرار نیست که ملّت برده کننده نیز به خود خیانت کرده و گورکن آقائی خود باشد.

"حق دادنی نیست، گرفتنی است". یکی از آن حقوق نیز "حق تعیین سرنوشت ملل" است و منظور آن، حق تعیین سرنوشت زبان ملّی، فرهنگ ملّی، مرز-های تاریخی-ملّی، اقتصاد ملّی، ارتش ملّی، اراده ملّی و اداره ملّی است. محدود کردن تعریف ستم ملی به ستم زبانی و فرهنگی ی مورد نظر خود-مختاری و فدرالیسم تابع مرکز سرنوشت تعیین کننده از جریانات سیاسی ی فارستانی ی ایرانی نامیده شده بعید نیست، ولی از عضو صادق و آگاه و مبارز و پیشرو ملّت تبدیل شده به برده ملّی ملّت فارس امروزی بطور عام، و از پروفیسور جامعه شناسی سیاسی و تاریخ سیاسی بطور خاص بعید و ناپذیرفتنی است که علل و دلایل آنرا در نوشته هایم در حدّ توانم توضیح داده ام.

6- سواد آقای پارسا بناب نیز موهای زرد سر و صورت خود را بحساب ریش میگذارد. زیرا می فرمایند:

"... رهبران شوونیست بوسنی، کرواتی، آذربایجانی، و صربی و آفریقایی، کاری به این ندارند که مداخله نظامی و لشکرکشی افسارگسیخته آمریکا به کشورهای مثل عراق، سومالی، کوزوو و غیره در دهه ی 1990، نه تنها این کشورها، بلکه کلیت خاورمیانه و بالکان و قفقاز و آفریقای مرکزی و غربی را به زیر کنترل بلامنازع آمریکا کشیده، و میلیتاریسم شبکه صنعتی-نظامی کلان سرمایه داری را بر آن مناطق از جهان بیش از پیش تثبیت می-سازد و با کمک به تشدید و تسریع حرکت و نفوذ سرمایه جهانی به تعمیق بیشتر شکاف بین فقر و ثروت و گسترش ناامنی در بین زحمتکشان این کشورها که 85 درصد جمعیت آنها را تشکیل میدهند میانجامد". پارسا بناب

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

در این مورد آقای "فرهاد عرفانی" نیز چنین میگویند:
"دوم اینکه، با ایجاد مجموعه ای از فدراتیوهای تحت فرمان که به هر شکل قادر به بازی با آنها خواهند بود، حضور همیشگی خود را در منطقه خاور-میانه تثبیت کرده، بر روی دریای ثروت منطقه جابخوش کرده، رقبای گردن کلفتی همچون چین و هند و روسیه را از میدان (بخوان از ایران - آراز) بدر کرده، تحت کنترل درآورند." **فرهاد عرفانی**
جواب:

مداخله نظامی و لشگرکشی افسار گسیخته آمریکا به عراق و امثال، دعوائی با روسیه بر سر تجدید تقسیم جهان است که برنده اش آمریکا و بازنده اش روسیه است و ربطی به آذربایجان ندارد که بدان بیاندیشد و یا با آن سر و کاری داشته و یا نداشته باشد.
مداخله نظامی مذکور تا آنجا که به تغییر امپریالیست حاکم بر کشور عراق و امثال مربوط میشود، به بورژوازی عراق و امثال نیز ربطی ندارند.
زیرا فرق نمیکند که امپریالیست حاکم (شاه شاهان) بر عراق و امثال عراق، "غرب" و یا "شرق" باشد.

بورژوازی عراق و امثال (مثلا ایران امروزی) با تکیه به نیروی خود، قادر به ساختن وسایل آسپزخانه خود نیستند که قادر به تأسیس و راه اندازی منجمله صنایع نفتی و نظامی و غیره سرنوشت ساز برای خود بوده، و به رهیدن از سلطه این و یا آن امپریالیست حاکم بر سرنوشت کشور هایشان اندیشیده و اقدام کنند. با حلوا- حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود.
زیرا بریدن دست امپریالیسم و نیز اقدام به انقلاب سوسیالیستی قبل از تحقق انقلاب ملی- دموکراتیک هر گز ممکن نبوده و نخواهد شد.

عراق بعد از جدائی از امپراتوری تورکان عثمانی و ایران بعد از امپراتوری تورکان قاجاری در ارتباط با سلطه و استثمار امپریالیستی تا به امروز از **کی مستقل بوده اند** که از "... از تعمیق بیشتر شکاف بین فقر و ثروت و گسترش ناامنی در بین زحمتکشان این کشورها که 85 درصد جمعیت آنها را تشکیل میدهند میانجامد" بتوان صحبت کرد؟

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

چرا تا قبل از مداخله نظامی آمریکا به عراق، از عراق تحت سلطه امپریا-لیسم روسیه سخنی بمیان نمی آید و گفته نمیشود که منجمله به آتش کشیدن چاه های نفتی امپریالیستهای غربی در کویت، و نیز روسی گرداننده سیستم نظامی ایران شیخی از طریق جنگ هشت ساله ای که به منظور مصرف شدن و به اتمام رسیدن سلاهای غربی ایران بوقوع پیوست، کار برده وار عراق مجری سیاستهای امپریالیسم روسیه بود.

البته ترجیح سلطه امپریالیست بد به سلطه امپریالیست بدتر به منظور مفید واقع شدن به تحقق انقلاب ملی-دموکراتیک صنعتی و مسلح کننده لازمست.

7- آقای پارسابناب مثل طرفداران مریم باکره به نوعی میخواهند بگویند که حق دادنی نیست، گرفتنی است، ولی با بر سر عقل آوردن دشمن تا به دندان مسلح، و نه مسلح شدن به شیوه دشمن، که بخاطر منافع استعماری خود به امپریالیست های حاکم گزیده و مسلح کننده نوکری میکند.
زیرا میگویند:

"شوونیست ها و پان های قفقاز و بالکان ... ادعا میکنند که اگر از پیوند به محور نظام جهانی سرمایه استقبال میکنند و از استراتژی "نظم نوین جهانی" (سیاست درهای باز به سوی کمپانیهای فراملی، تحت عنوان معرفی "بازار آزاد" سرمایه داری) حمایت می کنند، برای این استکه بلکه فرصت و شانسی برای احقاق حقوق ملی و کشوری خود کسب کنند. ...

این رهبران با جدا کردن پدیده ستم ملی از متن تاریخی و منطق حرکت سرمایه در این مناطق و یا پذیرش پیوند به محور نظام جهانی سرمایه، اهداف ویژه خود را که در واقع باز کردن درهای بازار این کشورها به روی بانکها و کمپانی های فراملیتی است و در دراز مدت با خواست ها و آرمان های زحمتکشان این کشورها در تضاد است، دنبال میکنند." **یونس پارسابناب**
جواب:

در آوردن حق مالکیت بخش شمالی آذربایجان از دست روسیه، مگر با حمایت دول کمپانیهای فراملی "غرب" صورت نگرفت؟

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

نتیجتاً، با تحقّق این امر مقدّس و سرنوشت ساز، مگر بخشی از مسایل مربوط به استقلال ملی آذربایجان حل نشده است؟
اگر روسیه رهرو لنین اشغالگر و وفادار به وصایای پترکبیر به حقوق ملی خلق و ملت آذربایجان احترام میگذاشت و استقلال کسب شده در سال 1918 را می پذیرفت،
اگر روسیه ی جبراً تن داده به جدائی بخش شمالی آذربایجان، به جای اشغال قاراباغ به دست دانشناق های ائرمینی، به طرفداری از جدائی ی بخش جنوبی آذربایجان از ایران، و یکپارچه گردیدن آذربایجان (مثل آلمان و ویتنام و یمن) برمیخواست، البته که "از پیوند به محور نظام جهانی سرمایه. ... " استقبال نمی شد.

8 - آقای پارسابناب سمپاشی میکند.

زیرا که می فرمایند:

"...وقتی پان ایست های آذربایجان (رهبری سازمان "جبهه ی خلق" و حیدر علی-اف) و ارمنستان (دانشناخ ها) و کروات ها و بوسنی ها و آلبانیایی ها (در منطقه بالکان) ... از کسب "حق ملی" سخن می گویند، شرایط اجتماعی و سیاسی برابری ملی و اصل حق تعیین سرنوشت خویش و استقلال (اصل گسست از محور و نظام جهانی سرمایه) را مد نظر ندارند، بلکه هدف و منظورشان به سادگی جیره خواری و سهم خواهی از نظام جهانی سرمایه برای حزب و فرقه و دولت مربوطه خود در دامن "پر برکت" و "مقدس" بازار آزاد سرمایه داری است. "یونس پارسابناب

جواب:

اولاً- آقای حیدر علییئو، شاه بخشی از بورژوازی بوروکرات آذربایجانی تن داده به سلطه استعماری ی امپریالیسم روسیه سرکوب و ساقط کننده استقلال بخش شمالی آذربایجان 1920 بوده است که طبق دستورات پشت پرده ای روسیه ی حاکم بر سرنوشت بخش شمالی آذربایجان جدا شده از جغرافیای امپراتوری روسیه ی اشغالگر و تجزیه شده، ولیعهدش را به تخت غصب

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

کرده خود نشانید و گم و گور شد که ... ولیعهدش نیز مثل پدر حيله گر و مکارش با ایجاد وضعیتهای ساختگی جنگی به فریب خلق و ملت آذربایجان پرداخته و جنبش های خود جوش برای آزادی قاراباغ را توأم با پراکندن به تاخیر بیندازد که افشا نشده باقی مانده است.

دوما- آقای حیدر علییو نوکر دست نشانده روسیه بود. روسیه ای که نه فقط به دست داشناق های ارمنی ی مسلح کرده اش قارا باغ را اشغال کرد، بلکه به دست صورت حسین اوف های مزدور نیز زمینه را برای نشانیدن حیدر علییو های حيله گر به جای فدائیان انتخابی خلق و ملت آذربایجان مستقل و واحد آماده کرد که هم آزادی قاراباغ را به تأخیر اندازد و هم مانع از یکپارچه شدن آذربایجان تجزیه و تضعیف گردیده شود که شد.

زیرا "غرب" نیز طبق منافع خود به آذربایجان یکپارچه نیازمند است.

چونکه ایران در دست روسیه است
نوکر روس دشمن تجزیه است
رتبه و پول میکند وی را گدا
که نفع خلق خود را کند فدا
اگر خودفروشان را می شناختیم
انقلابات خود را نمی باختیم
فدرالیسم راه حلّ الحاق طلبست
بنفع فارس، به ضرر ... عربست

سوما- رهبران حزب جبهه خلق و امثال وقتی ("... از کسب "حقّ ملی" سخن میگویند، ... "پارسابناب) یکپارچه شدن آذربایجان، و مفید واقع شدن متقابل به دول کمپانیهای طرفدار یکپارچه شدن آذربایجان را مدّ نظر دارند که دولت بانک ها و کمپانی های مورد نظر آقای پارسابناب میتواندست و می تواند دولت روسیه لنینی و استالینی و یئلتسنی و غیره بوده باشند که "خواستن توانستن است".

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

چهارما- با توجه به محتوای سه بند فوقا ذکر شده و در ارتباط با رهبری جبههٔ خلق و امثال که خواهان آزادی قاراباغ و یکپارچه شدن آذربایجان به مثل آلمان و یمن و ویتنام بوده و هستند، آیا به آقای پارسابناب می شود و می توان حق داد که بگوید:

"...اکثر شعارها و استراتژی و اهداف این جنگها یا توسط اقلیتی از رهبران این کشورها برای بقای رژیم خود، و یا توسط اقلیت دیگری از رهبری که میخواهد بقدرت برسد فرموله شده اند و به هیچ مناسبتی در تطابق با خواسته های اکثریت مردمان این مناطق نیستند. ...". یونس پارسابناب
جواب:

آقای پارسابناب! خجالت هم چیز خوبی است.
زیرا ارمنیستان مسلح شده و مأموریت یافته بوسیلهٔ روسیه به آذربایجان غیر مسلح اعلان جنگ داد و جهت داغ گذاشتن بر دل هر تورکی از بشریت، نه فقط در خوجالی برای ثبوت وحشیگری خود به قتل عام وحشتناکی دست زد، نه فقط قاراباغ کوهستانی خودمختار متشکل از چهار رایون را از آذربایجان جدا کرد که در سال 1994، طبق آمار بانک جهانی از **184000** نفر جمعیت آن دو سوّمش ارمنی تبار بود، بلکه هفت رایون معروف به قاراباغ آران (جلگه) را نیز به اشغال خود درآورد و جمعا بیش از یک میلیون تورک ساکن قاراباغ آنروزی را از قاراباغ رانده و آواره و سرگردان کرده را با آذربایجانی ی مظلوم و میهن پرست و حق طلب، چطور میتوان از یک قماش ارزیابی کرد که پروفیسور جامعه شناسی سیاسی و تاریخ سیاسی ما جناب آقای پارسابناب مرتکب شده اند؟!!

آقای پارسابناب باید جوابگو باشند که از آذربایجان اشغال گردیده و تجزیه شده به وسیلهٔ چار روسی، ارمنیستان تشکیل داده شده به وسیلهٔ لنین روسی، از بخش باقی مانده سهم داده شده به داغستان و به گرجستان و به ارمنیستان از آسمان نازل شده و گویچه و زنگه زور اضافه شده بدان (که باید پس گرفته شوند) از خاک آذربایجان به ارمنیهای کوچیده به قاراباغ آذربایجان، چه روشوتی داده نشده بود که قاراباغ کوهستانی و آران نیز به **120000** نفر

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

ارمنی کوچیده به قاراباغ کوهستانی تقدیم شود؟
نتیجتا باید جوابگو شد که:

- 1- راندن یک سوّم جمعیت بومی قاراباغ کوهستانی و جدا کردن قاراباغ کوهستانی واقع شده در ناب آذربایجان از آذربایجان، و اشغال قاراباغ آران بنام دو سوّم جمعیت قاراباغ کوهستانی به قیمت قتل عام در خوجال و رانده شدن بیش از یک میلیون تورک قاراباغ آنروزی به وسیله دانشناقصهای ارمنی مجری سیاست های امپریالیسم روسیه، آیا "به هیچ مناسبتی در تطابق با خواسته های اکثریت مردمان این مناطق نیستند"؟! مگر وطن فروشند؟
- 2- یکپارچه گردیدن آذربایجان تجزیه شده بوسیله چار روسی، و پیوستن "ارمنیستان" جا داده به ارمنی های قربانی جنگ های روس و عثمانی به آذربایجان، و آزادی کلّ قاراباغ از دست ارمنی های کوچی، آیا "به هیچ مناسبتی در تطابق با خواسته های اکثریت مردمان این مناطق نیستند"؟! مناسبتی در تطابق با خواسته های اکثریت مردمان این مناطق نیستند"؟!!

دانشناقص ائرمنی تورکون دوشمانیدی
ائرمنی قانی تورکون درمانیدی
ائرمنی اولدورمه گین زامانیدی
بو مظلوم عدالتین فرمانیدی
آذربایجانلی گره ک کفن گئییه
عیبرت درسی وئره بو ائرمنییه

- 9- آقای پارسابناب مانند ایده آلیست ها وارونه می نمایند:
"... از زمانی که "بازار آزاد" و راه سرمایه داری خصوصی بتدریج به کشورهای اروپای شرقی و جمهوری های شوروی سابق معرفی شده اند، هرج و مرج و فروپاشی اجتماعی، تورم و احتکار و بالاخره جنگ های خانمانسوز بین ملیتهای مختلف بنحو غیرقابل تحملی رو به افزایش نهادند."
یونس پارسابناب

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

جواب:

اولاً- در جوامع کم و بیش عقب مانده، در ارتباط با نیازمندیهای زحمتکشان جامعه و رشد و تکامل نیروهای مولّده، سرمایه داری دولتی البته بهترین و معقولترین شکل نظام سرمایه داری می باشد که بحث دیگری است. دوماً- جنگ های خانمانسوز بین ملت‌های مختلف، منجمله جنگ تحمیل کرده ارمنیستان مسلّح شده و مأموریت یافته به وسیله روسیه اشغالگر به آذربایجان را نه دول بانک ها و کمپانی های فراملی "غرب"، بلکه دولت بانک ها و کمپانی های روسیه به راه انداخته است که افشا نشده باقی مانده است.

سوّمأ- مگر نه اینست که:

هدف ناسیونالیست حقّ طلب
ملحقّ کردن و غارت نمودن نیست
فارس ضمن ملّی بودن شوونیست است
بهر تورک خواهان آزاد شدن نیست.

بعبارت دیگر، روسیه طرفدار و حامی ملی به مثل ملت فارس و ارمنی و صرب است که ناسیونالیسم شان نه از نوع حقّ طلب و مترقی، بلکه از نوع ارتجاعی و شوونیستی (الحاق طلب و غارتگر) و فاشیستی (حقّ کش) می باشد که آقای پارسابناب و ارونه نشان داده اند. زیرا میفرمایند:

"...جنبشهای دو طرز تفکر- شوونیزم ملی و بنیادگرائی مذهبی ... بصورت محملهایی در دست نظام حاکم درآمده اند و با رسوخ به درون جنبشهای ملّی و فرهنگی کشورهای این مناطق به موانع بزرگی در مقابل نیروهای مترقی و روبه جلو تبدیل گشته اند.

رهبری این جنبشها به عوض همبستگی و اتحاد در جهت تقابل با نظام جهانی سرمایه، علیه یکدیگر به تعرض برخاسته و به واقع با خواست و حمایت شرکت‌های فراملی و با برپائی جنگ، زندگی ملیونها مردم را در آن مناطق به باد فنا داده و آنها را به ذلت و فقر و ناراحتی دچار ساخته اند." یونس

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

10- اگر اشتباه نکنم از احساسات و لحن برخورد آقای پارسابناب به مسئلهٔ ملی چنین برمیآید که ایشان با خود در تضادّ هستند. یعنی تورک با غیرت و میهن پرستی هستند که قادر به درک و فهم تورک بودن و میهن پرست بودن خود نمیباشند و علت آن نیاندیشیدن به ضعفهای تئوریک خود و آلودگی به لنینیسم میتواند باشد. لنینیسمی که از طرفی سرمایه داری دولتی- امپری- یالیستی را "سوسیالیزم" می نمایاند، از طرف دیگر به نام "سوسیالیسم" در کشورهای چند ملّتی برای ملّت حاکم و یا حاکم گزیده شده بردهٔ ملّی تربیت میکند و برای تربیت کردن بردهٔ ملّی است که آقای یونس پارسابناب آلوده به لنینیسم، منجمله چنین میفرمایند:

"...همزیستی طولانی اقوام گوناگون در طول قرون و امتزاج آنها با هم منتج به این شده که در میان این ملیتها خطوط و وجوه مشترک بوجود آید که اهم آنها عبارتند از:
آگاهی تعلق به یک کشور، به یک دولت، زبان مشترک کشوری- اداری و امر تابعیت.

آگاهی و وابستگی به ایران و مراسم تاریخی نوروز و سیزده بدر و غیره." "خاتمه میدهیم: ایران کشوری چند زبانی و مسکن تاریخی ملیت های مختلف است. این ملیت ها ضمن داشتن وجوه اتنیکی متمایز (مانند زبان، فرهنگ، و خلقیات و سرزمین)، وجوه اشتراک کشوری و دولتی و تاریخی - سیاسی را نیز دارا میباشند؛ که زندگی مشترک آنها در طول تاریخ پر از فراز و نشیب ایران را میسر ساخته است.

این ملیت های مختلف ... باید از حقوق مادی در مسایل ملی و فرهنگی، از جمله حق تعیین سرنوشت ملی و زبانی خود برخوردار باشند." پارسابناب

جواب:

وجوه "مشترک" (هاهاها - آراز):
الف - آگاهی تعلق به یک کشور.
ب - آگاهی تعلق به یک دولت.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

پ - زبان مشترک دولتی.

ت - تبعیّت.

ث - وابستگی به ایران.

ج - مراسم تاریخا مشترک نوروز و سیزده به پنجره و چله و غیره.

الف - آگاهی تعلق به "یک کشور":

روسیّه دوران حکومت خاندان رمانف ها نیز ظاهرا یک کشور متشکل از چند کشور مستعمره روسیه بود. ولی برای منجمله آذربایجانی واقف به امور سیاسی، منجمله مثلا نه اوکراین و امثال، بلکه فقط و فقط آذربایجان وطن آذربایجانی محسوب میشد و محسوب میشود و خواهد شد. همچنان نیز ایران چند کشوری و چند ملّتی ی دوران ملوک الطوایفی برای هیچ یک از ملل مربوطه اش تک کشوری محسوب نمیشد که به پای نوشته شدن اولین قانون اساسی نیز "محصور الممالک ایران" جایگزین "قجر امپراتورلوغو" شد.

همی رفت شادان به استخر فارس	که اسطخر بود بر زمین فخر پارس
ورا بود شیراز تا اصفهان	که دانند خواندش مرز جهان
سپه را ز زابل به ایران کشید	به نزدیک شهر دلیران کشید
بگوش که آمد به مازندران	به غارت از ایران سپاهی گران
و زان پس بر کشور خوزیان	فرستاد بسیار سود و زیان
تناسان به سوی خراسان کشید	سپه را به آیین ساسان کشید
هر آن شهر که از مرز ایران نهی	بگو که کنیم آن ز ترکان تهی. فردوسی

در ایران چند کشوری مثلا برای تبریزی فقط آذربایجان وطن محسوب میشده است و بعلاّت مذکور بوده است که ایران چند کشوری بدون بحرین و بدون افغانستان برای تبریزی مذکور به نیم کشوری و سه چهارم کشوری تبدیل نشد، بلکه تبریزی مذکور خوشحال شد که حق به حقدار رسید که افغانستان و بحرین حداقل یک بار به جای دوبار پوست کنده شوند.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

نتیجتا باید گفت که تعلق به یک کشور تا مشروطه وجود نداشته و بعد از مشروطه تا به امروز هم مابین کشورهای ایران چندکشوری و فارسستان ایران آنچنان شکاف های عمیق تجزیه کننده ای ایجاد شده اند که جز با خون فارس های جنگیده در رکاب شوونیسیم ملت فارس با چیز دیگری قابل پر شدن نمیباشند که علل و دلایلیش را در نوشته های تورکی و فارسی خودم بوضوح توضیح داده و محق بودن خودم را نیز به ثبوت رسانیده ام.

ب - آگاهی تعلق به "یک دولت":

در امپراتوریهای تورکان امروزه ایران نامیده شده تا پایان امپراتوری قجر زیربنای اقتصادی و روبرنای سیاسی و غیره فئودالی و ملوک الطوائفی بود. یعنی نه فقط ملت شکل یافته و سازماندهی شده ای وجود نداشت که جهت رشد و تکامل اقتصاد ملی و فرهنگ ملی، نیازمند تشکیل دولت ملی دارای زبان رسمی و آموزشی و اداری و غیره باشد. بلکه هر طایفه و قبیله و قومی به ساز خود میرقصید، و باج و خراج پرداخته شده نیز به اقتصاد ملی و فرهنگ ملی ی هیچ قوم و قبیله و طایفه ای صرف نمی شدند.

یعنی در دوران فئودالی هر قوم و قبیله و طایفه ای شاه خود را داشت و بساز خود میرقصید و از تک دولتی مورد نظر آقای پارسابناب خبری نبود و تک دولتی شدن ایران چند کشوری و چند ملّتی به بعد از انقلاب مشروطه مربوط میشود که اروپای تورک ستیز نصیب ملت فارس مشروطه خوار و مشروعه خواه کرد.

اینکه در طول هشتاد سال طی شده، دولت ملت فارس با جغرافیای آذربایجان، با ثروتهای کشوری آذربایجان، با سرمایه های ملی آذربایجان، با استعدادهای ملی آذربایجان، با فرهنگ و شعور ملی خلق آذربایجان، با اعتبار و حیثیت ملی خلق و ملت آذربایجان، با بابک های تاریخساز آذربایجان قهرمان پرور چه ها کرده است را اینچنین میتوان خلاصه کرد:

زخمی که فارس بر دل تورک زده در نمیآید بعد از چندین صده.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

پ - زبان "مشترک" دولتی:

طبق علل و دلایل فوق الذکر، ایران فئودالی و ملوک الطوائفی نه فقط به زبان مشترک کشوری و اداری نیازی نداشت، بلکه در اولین قانون اساسی کشوری نیز به زبان مشترک کشوری و اداری اشاره نشده است. (گذشته از اینکه عصر، عصر آتش زدن آیات ضدّ حقّ طلاق و امثال است.)

ت - "تبعیت" :

تبعیتی آزادانه است که اختیارات هم ارز و وظایف باشند. بعبارت دیگر، آزادی یعنی جامه عمل پوشانیدن به خواستی که مضرّ دیگری نباشد. نتیجتاً، ملّتی آزاد محسوب می شود که دولتش قادر به اعمال اراده ملّی ملّت خود باشد.

ملل تحت ستم ملّی کشورهای چند ملّتی در سیستمهای فدرالی نمی تواند به آزادی ملّی خود دست یابند.

زیرا دولت مرکزی فدرال طبق قوانین رژیم فدرالی حق دارد که بدون رضا-یت مجلس ملّی ی ملّت اراده کننده و تصمیم گیرنده، تصمیم و اراده ملّی وی را باطل و لغو کرده و غیرقانونی اعلام کند. (بدست فراموشی نسپارید!) همچنانکه آقای پارسابناب میفرمایند:

"ممالک متحده آمریکا به خاطر موقعیت بین المللی خود، بعنوان پلیس و مدیر عامل "امنیت جهانی" عمل میکند و ایده آل نیز اینست که هیچ نیروی سیاسی دولتی نیز نباید وجود داشته باشد که سیاسی عمل کند (و به حوزه تصمیم گیری سیاسی پا بگذارد) ...". **یونس پارسابناب**

نتیجه گیری فوق الذکر آقای یونس پارسابناب در این مورد نیز صادق است که دولت فدرال مرکزی طبق قوانین فدرالی خود، تعیین کننده سرنوشت ملل متشکله خود است.

زیرا در امور سرمایه گذاریهای کلان اقتصادی و سیاستهای پولی و خارجی و دفاعی و امنیتی به دول زیردست خود، نه فقط اجازه نمیدهد که به حوزه تصمیم گیری سیاسی پا بگذارد و سیاسی عمل کنند، بلکه با سانسور امنیتی نیز خودمختاری فرهنگی عطا کرده را خدشه دار میکند.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

ث- وابستگی به ایران :

وابستگی به آذربایجان تجزیه شده که باید یکپارچه گردد، قابل درک و فهم و واجب و مقدّس است که نیازمند تجزیه شدن آذربایجان از ایران است. وابستگی به ایران یعنی وابستگی فقط به آذربایجان باقی مانده در ایران، و وابستگی به سرزمین مّلی و اقتصاد مّلی و فرهنگ مّلی ملت فارس و ملت بلوچ و ملت عرب و ملت دیگر ایران چند ملتّی. وابستگی به ایران فدرال در تضادّ و تخاصم با "حقّ تعیین سرنوشت ملت" است.

زیرا وابستگی موجد حقّ دخالت متقابل ملت در سرنوشت مّلی همدیگرست.

ج - مراسم تاریخی مشترک مانند نوروز و سیزده بدر و غیره در صورت مشترک بودنشان، بعد از تجزیه شدن ایران در کشورهای استقلال یافته نیز می توانند ارزشهای خود را حفظ کرده و تداوم یابند، ولی نمی توانند در تعیین سرنوشت مّلی ی ملت دخالت کرده و حقّ دخالت متقابل ملت در تعیین سرنوشت همکدیگر را لازم و ضروری و واجب و مقدّس سازند.

جناب آقای یونس پارسابناب!

همچنانکه طبق ادعای شما نیز مابین طبقه کارگر و بورژوازی (بخش نوعا ارتجاعی منظورست - از نظر آراز) وجوه مشترکی وجود ندارد.

همچنانکه مابین مارکسیسم و لنینیسم وجوه مشترکی وجود ندارد. زیرا "حقّ تعیین سرنوشت ملت" را برای فنلاند مو طلائّی برسمیت شناخت، ولی آذربایجان کله سیاه را بمثل ینلتسین چچن کش به توپ بست و بیش از صد هزار تورک تاریخساز را بخاک و خون کشید که باقی مانده را استالین خودفروش راهی زندانها و سیبیری بکند که روس های فاشیست و اشغالگر و شوونیست و غارتگر در وطن شکوفا شده خود در امن و امان زندگی کنند.

همچنان نیز مابین خلق تورک ثروت آفرین و تاریخساز ومیهن پرست با شما ایران دوست و دشمن پرست وجوه مشترکی وجود ندارد.

نا دیده انگاشتن تضادّهای عمده پذیرفتنی نیست.

زیرا شما نیز نه فقط به بخش شمالی آذربایجان بمثل فارس بیگانه نگریسته و برخورد میکنید، بلکه لنینیست کرده اند که امروز مدافع تک کشوری و تک دولتی باقی ماندن ایران، و فردا به مثل لنین، اشغال کننده بخش جنوبی آذربایجان جدا شده از ایران شوی.

مادر ما را بنام "سوسیالیسم" گریانیدند
بهر غارت مّلی ... ضدّ مّلی گردانیدند

همچنان نیز مابین خلق و مّلت تورک که در راه تحقّق آذربایجان مستقل و واحد اندیشیده و عمل میکنند با مّلت فارس شوونیست و فاشیست و اشغالگر و غارتگر، با فرهنگ فارس آفریده که به جز استثناعاتی چند در خدمت ... اراده کشی و "خر" نمایانیدن تورکهای جهان به جهانیان است، وجوه مشترکی وجود ندارد.

آراز بالتاجی 25.07.05 - 21.09.04

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟ ..."

جدیدا مقاله "ما چه می‌خواهیم؟ ... " از آقای یونس شاملو را مطالعه کردم. ایشان در مقاله مذکورش به مسئله ملی آذربایجان پرداخته و با توضیحاتی چند در مورد جنبش ملی آذربایجان و درک و برداشت خود از مسئله ملی، راه حلی را ارائه کرده اند که توام با برخورداری از جنبه های مثبت و مفید، در ضمن دارای معایب اصولی و اساسی است که مرا واداشت بمنظور ادای وظیفه و مفید واقع شدن متقابل در حدّ توان خود به نقد موارد مورد نظر مذکور بپردازم که بشرح زیر می باشند:

"اینک ایران بعد از یک قرن پاسخ خویش را برای بدست آوردن ثبات سیاسی در تحقق قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی، البته در صورت مدرنتر و تجربه شده آن، یعنی فدرالیسم، جستجو می کند. نه تنها مجلس انقلاب مشروطیت در اوایل قرن گذشته، بدرستی، بر این مهم انگشت گذارده، بلکه بیش از شصت درصد کشورهای جهان امروزه (که خواهان استقلالند و نه مثلاً آلمان فدرال و امثال که منهای سویس تک ملّتی هستند. آراز) به شیوه فدرالیستی اداره میشوند. (در اینمورد به مقاله "چرا استقلال می‌خواهیم؟ سول گوناز" مراجعه شود. آراز) بعبارت دیگر کارآیی فدرالیسم در حلّ مسئله انتیکی از یکسو و اعمال اراده دمکراتیک مردم در آن از سوی دیگر در صد سال گذشته به کارنامه تجربی کشورهای که به این شیوه اداره میشوند افزوده است." **یونس شاملو**

" ثبات سیاسی تنها سکوی پرش برای نجات کشور و مردم از منجلاب انحطاط فکری و استبداد سیاسی و عقب ماندگی اقتصادی است. روشن است که این مهم (ثبات سیاسی) تنها از طریق اعمال آزادانه ی اراده مردم در صحنه سیاسی به عنوان مهمترین مؤلفه قدرت قابل تحقق است. اعمال اراده آزادانه مردم چیزی جز جایگزینی دمکراسی سیاسی و پلورالیسم فرهنگی بجای استبداد سیاسی و تک گانگی فرهنگی نیست." **یونس شاملو**
جواب:

غارت ملی به نفع رشد اقتصادی فارسستان ایران مستلزم استبداد برای سر-کوب و مستلزم انحطاط اخلاقی و فرهنگی برای تربیت کردن هویت کش،

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

فرهنگ کش، غیرت و اراده کش، تکامل کش، هرز و گمراه کننده بوده است که صرفاً برای آقایان شاملو و امثال قابل درک و فهم و رویت نمی باشند. زیرا منجمله استبداد و انحطاط فرهنگی و سیاسی و اخلاقیات ملت فارس را، نه با ثروت و سرمایه اندوزی از طریق غارت ثروتها و سرمایه ها و درآمد- های ملی ملل دربند، بلکه با معلول ها توضیح میدهند که خفته ها بیدار نشده، آشتی با دشمنان ملی غارتگر و جنایت آفرین ممکن و میسر گردد. ایران منهای فارسستان بلحاظ رشد اقتصادی درجا زده و نه فارسستان ایران، که اگر به غارتهای ملی مذکور دست نمی یازید، هرگز نمی توانست رشد سیصد ساله طی کرده را در هشتاد سال طی کند. "خودم کردم که لعنت بر خودم باد".

آقای شاملو نه فقط به فکر نجات کشور، بلکه به فکر نجات مردم از منجلاب فکری و استبداد سیاسی و غیره نیز می باشد.

الف - منظور آقای شاملو از نجات مردم، اگر انقلاب ملی- دموکراتیک است و نه انقلاب ملی- ارتجاعی، در اینصورت هیچ تفاوتی با طرفداران استقلال آذربایجان ندارد. زیرا طرفداران استقلال آذربایجان نیز همانند آقای شاملو در امور داخلی دموکرات هستند. چونکه طرفداران استقلال آذربایجان برای آذر- بایجان مستقل و واحد خواهان آنچنان شکل حکومتی میباشند که در ارتباط با مسایل داخلی به کلیه اصول دموکراسی و حقوق بشر پای بند باشد. از طرف دیگر، برعکس آقای شاملو و امثال، که در ارتباط با مسئله ملی را- ستنی و رفرمیست هستند، طرفداران استقلال آذربایجان چپی و رادیکال و انقلابی هستند. زیرا خواهان حل مسئله ملی بطور بنیادی و ریشه ای میباشند. (اینست تعریف علمی از مفاهیم چپی و راستی در سیاست و غیره. آراز) ب- اگر منظور آقای شاملو نجات مردم از عقب ماندگی اقتصادی است، در این صورت باید بگویم نجات مردم منجمله آذربایجان باشد که حتی تاسیسات صنعتی و کارخانه جاتش نیز چیزی کمتر از یک سیصد تاسیسات صنعتی کارخانه جات فارسستان است.

یعنی در مقایسه با مردم فارسستان ایران، شیوه زندگی مردم آذربایجان باقی مانده در ایران تقریباً سیصد برابر بیشتر و فزون تر چوپانی و قرون

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

وسطائی باقی مانده است و باقی خواهد ماند اگر مستقل نشود.

"یا استمرار سیاست مشیت آهنین علیه ملل غیرفارس در ایران و در واقع تنگتر کردن فضا برای یک زندگی شرافتمندانه برای ملل غیرفارس ساکن در ایران؛ که نتیجه ایی جز تقویت نیروی گریز از مرکز در میان آن ملل از سویی، و درجا زدن ایران در منجلاب استبداد و انحطاط بیشتر از سوی دیگر از آن نتیجه نخواهد شد، و یا گردن نهادن به دمکراسی، پلورالیسم و زیستن با حقوق برابر اتنیکی (از نوع مدنی و نه سیاسی منظورست. آراز) در کنار هم که با برپایی یک جمهوری دمکراتیک و فدرالیستی در ایران مقدر است." **یونس شاملو**

دل آقای شاملو نه به استقلال و یکپارچگی آذربایجان تجزیه شده و تضعیف گردیده، بلکه به یکپارچگی ایران میسوزد. زیرا جدائی آذربایجان باقی مانده در ایران از ایران امروزی مستلزم تقویت نیروی گریز از مرکز امروزی و از مرکز فدرال مورد نظر آقای شاملو است که در تضاد و تخاصم با "حق" تعیین سرنوشت ملل" است. زیرا مرکز فدرال در مورد سرمایه گذاریهای کلان اقتصادی و سیاستهای پولی و خارجی و دفاعی و امنیتی به دول زیر دست خود، نه فقط اجازه نمیدهد که به حوزه تصمیم گیری سیاسی پا گذارده و سیاسی عمل کنند، بلکه با سانسور امنیتی نیز خودمختاری فرهنگی عطا کرده را خدشه دار میکند. ولی آقای شاملو به مثل ملت فارس شوونیست و الحاقگرا و غارتگر در اندیشه تضعیف نیروی گریز از مرکز به منظور نجات ایران چند سرزمینی میباشد و بمنظور تحقق بخشیدن به اندیشه مذکور است که خواهان برپائی آنچنان نظام حکومتی ملی است که مجلس مرکزی فدرال و دولت مرکزی فدرال و ارتش فدرال را آلت دست ملتی بکند که "زر در ترازو و زور در بازو" دارد که در امپراتوری صربستان یوگسلاوی نامیده شده و امپراتوری روسیه تجزیه شده ای که پارلمان چچنسان را به توپ بست و غیره تجروبه کرده ایم که دیگر بار تجروبه نکنیم. یعنی ملل ضعیف از حقوق و اختیارات عمده و اساسی و سرنوشت ساز ملی بمثل برنامه ریزی کلان اقتصادی و سیاست پولی و خارجی و دفاعی و امنیتی محروم نگردند و مستقل شوند که با شور و شوق، راه چند صد ساله را در چند دهه طی کنند.

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

"در تمامی شرایط بحرانی که دولت مرکزی ایران قدرت مطلقة خود را از دست داده و زمینه آزادیهای نسبی برای ملل ساکن ایران فراهم آمده، مردمان آن دیار در صدد اعمال آزادانه اراده ملت خویش برآمده اند. ناسیونالیسم افراطی فارس ... آن را حمل بر وجود استعداد استقلال خواهی، و به بیان آنها تجزیه طلبی ملل غیر فارسی ایران کرده اند. این در حالی است که در صد سال اخیر جنبش جدائی خواهانه ای در میان ملل ساکن ایران بروز نکرده است." **یونس شاملو**

آقای شاملو قبل از مشخص شدن نتایج رفتارندم ملّی مردم آذربایجان باقی ما- نده در ایران، مدّعی است که مردم آذربایجان، گویا از استعداد درک استقلال عاجز و از خواست استقلال خواهی تهی هستند و جنبشهای ملّی رهبری شده بوسیله ستّارخان و پیشه وری، چون آذربایجان را از ایران جدا نکردند، بنابراین به استقلال آذربایجان نیاندیشیده و اقدام نخواهند کرد و برده ملّی خواهند ماند! (به دروغ و تحقیر و قصاص قبل از جنایت پایان داده شود). غافل از اینکه نواقص جنبش ملّی بر رهبری ستّارخان را جنبش ملّی دوران پیشه وری ضمن بر طرف کردن تکمیل کرد. زیرا با اقدام رسمی و قانونی به تشکیل دولت و ارتش ملّی اقدام به جدائی آذربایجان باقی مانده در ایران از ایران کرد و به شکست انجامید. زیرا به وسیله روسیه خلع سلاح شد و با مخالفت اولین جلسه سازمان ملل (مدافع دولت فارس) مواجه گردید.

گویا که کنگره های برگزار کرده در قلعه بابک به تبریز منتقل نخواهد شد و خواستهای فرهنگی تبدیل کرده به فدرالیسم خورانیده به دشمنان ملّی ی حاکم و تا به دندان مسلّح را به شعار استقلال تبدیل نکرده و ارتقا نخواهد داد و فدرالیست ها را ترد نکرده و نهادهایشان را به زباله دان تاریخ خواهند ریخت.

"اما جنبش ملّی دمکراتیک آذربایجان در شرایط کنونی و با ویژه گی هایی که فوقاً برشمردیم، نه تنها استعداد ایجاد تغییرات اساسی در معادلات قدرت سیاسی در ایران را دارد، بلکه می تواند با همراهی و همگامی دمکراتیک

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

دیگر ملل ساکن در ایران که خود را در تصادم با سیستم سیاسی فرهنگی عقب مانده کنونی می بینند، معادله قدرت سیاسی را در ایران بر هم زده سیستم سیاسی پلورالیستی (دولت زیردستان تابع دولت مرکزی زر در ترازو، زور در بازو منظورست. آراز) و دمکراتیک را جایگزین تمرکزگرائی منحنی سیاسی موجود در ایران سازد. "یونس شاملو"

آقای شاملو از طرفی با اطمینان خاطر به ملت تورک میگوید "مبارزه برای حقوق ملی در آذربایجان و اوجگیری انفجار آمیز آن ... را ... حمل بر وجود استعداد استقلالخواهی ... نکنید. با گفته فوق الذکر می خواهد بگوید که گویا خلق و ملت آذربایجان خلاق و تاریخ آفرین نیست.

گویا آذربایجانی قادر به درک خود و جنگیدن در رکاب خود و برای خود نیست. گویا علیل و کودن است.

از طرف دیگر ملت فارس را از وجود استعداد استقلالخواهی خلق آذربایجان و اوج گیری انفجار آمیز مبارزه ملی اش (یعنی تجزیه ایران) میترساند که با بر سر عقل آوردن به عطای فدرالیسمی که جز خودمختاری فرهنگی چیز دیگری نیست، راضی کرده و با بتاخیر انداختن انقلاب ملی آذربایجان که جز استقلال آذربایجان چیز دیگری نمی تواند باشد به نجات کشور چند سرمینی ایران تبدیل شده به گاوداری های فارسستان ایران شتافته و دین مخفی کرده و نگفته خود (حفظ تمامیت ارضی ایران امروزی به نفع ملت فارس) را ادا کند. زیرا آقای شاملو تورکان خراسان و اصفهان و غیره را از خود دانسته، ولی تورکان زیسته در بخش شمالی آذربایجان رهیده از اشغال روسیه را یا از خود نمیداند و یا اتحاد با ملل فارس و کرد و عرب و بلوچ و لر و غیره را به آذربایجانی زیسته در آنسوی آراز ترجیح میدهد، و از آن شقه از تن واحد سخنی به میان نمی آورد.

"...مبارزه برای حقوق ملی در آذربایجان و اوجگیری انفجاری آن در دهه اخیر، مبارزه ملی در کردستان با احزاب سیاسی آن، تعمیق مبارزه ملی در

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

بلوچستان با تکوین احزاب سیاسی- مدرن و به صحنه آمدن احزاب سیاسی متعلق به خلق عرب ایران ... نمونه های بارزی از حرکت جامعه ایران برای تحقق دموکراسی از پائین است. ... چالشی دموکراتیک از پائین علیه قدرت مسلط سیاسی- فرهنگی در جامعه ایران تنها راهی است که می تواند حقوق برابر اتنیکی برای ملل ساکن در ایران را به عنوان یک آلترناتیو در جامعه ی سیاسی و غبار گرفته ایران متحقق سازد. ... "یونس شاملو"

اولا - اصول دموکراسی نه فقط شامل آزادی اندیشه و قلم و بیان و احزاب و اجتماعات و زنان و غیره است که جنبه قشری و طبقاتی دارند، بلکه طبق منشور ملل هم شامل هر ملتی است که حق دارد مستقلانه سرنوشت خود را خود تعیین بکند، یعنی شامل منجمله استقلال ملل است و مبارزه ملی در کر- دستان و بلوستان و الاحواز و غیره مورد نظر آقای شاملو در وحله اول نه دموکراسی برای اقشار و طبقات هر ملتی، بلکه دموکراسی برای تعیین سر- نوشت ملل به وسیله خود آن ملل است که آقای شاملو مشخص نکرده است که خفته گان بیدار نشوند، وگرنه حق داشت و میتواندست بگوید که استقلال بهترین راه حل مسئله ملی است و ما خلق و ملت آذربایجان باید برای استقلال و یکپارچگی آذربایجان تجزیه و تضعیف گردیده بکنیم و در صورت بر- خوردن با موانع "شکست ناپذیر" به فدرالیسم و یا خودمختاری و یا رسمی شدن زبان مادری ملی مان جبرا میشود تن داد. ولی آقای شاملو و امثال از حق مذکور یا خواسته و یا ناخواسته استفاده نمی- کنند که در هر دو حالت به خلق و ملت آذربایجان خیانت میکنند. درثانی - آقای شاملو نیز شاید خلق و ملت زیسته در آنسوی آراز (بخش شمالی آذربایجان) را خواهران و برادران تنی خود می داند (از پان ایرانیست بعیدست)، در این صورت یکپارچه کردن تن واحد چند شقه شده، با هم زیستن و با هم مردن خواهران و برادران تنی را نه در عمل، بلکه در عالم خیال طالب است. زیرا در عرایض هدفدار و خط دهنده اش از چهارچوب ایران چند سرزمینی یا فراتر ننهاد و خواهان همکشور باقی ماندن با ملل دربند ملت فارس شو-

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

نیست و فاشیست (حقّ کث) و نمک نشناس است. زیرا طرفدار پلورالیسم فرهنگی است که عمری دیگر مشغول درگیری با فر-هنگ منحط و گنبدیده ملتّ فارس کولی منش و فردوسی پرست و امثال بکند که برای اندیشیدن و آموختن به علوم و فنون تغییر و تکامل دهنده شیوه زندگی و شیوه تفکر و غیره فرصتی باقی نماند.

"... ترکیب انتیکی مردم ایران نه تنها از زاویه برابر حقوقی ملل ساکن ایران که مؤلفه مهمی در سیاست گذاری دمکراتیک برای ایران فردا بشمار می‌رود، بلکه این مهم (یعنی ترکیب انتیکی و کثیرالملله بودن ایران. شاملو) یکی از نعمتهایی است (تضادهای ملی موجد استبدادست. آراز) که این کشور باید برای رهایی از استبداد سیاسی و تقسیم عادلانه قدرت سیاسی از آن بهره جوید." **یونس شاملو**

"بر این اساس، پروژه فدرالیسم دمکراتیک در ایران در واقع زمینه های حرکت بسوی واحدهای سیاسی بزرگتر و دمکراتیک تر، از نوع اتحایه اروپا را در منطقه میتواند فراهم سازد." **یونس شاملو**

آقای شاملو بخش شمالی آذربایجان را در عمل مانند ملتّ فارس (دشمن ملی آذربایجان) میبیند. زیرا دو کشور جداگانه و همسایه همدیگر قلمداد میکنند. یعنی دانسته و یا ندانسته به ساز دشمن ملی خلق و ملتّ آذربایجان میرقصد که دودش به چشم خود و سودش به جیب دشمن ملی رنگارنگ برود.

آقای شاملو در صورت مخالف نبودن با استقلال و یکپارچگی آذربایجان، بدین علتّ خواست و شعار استقلال را فدای فدرالیسم میکند که از تضادهای ملی ی موجد مبارزات ملی برای مبارزه با استبداد سیاسی و حرکت بسوی واحدهای سیاسی بزرگتر و دمکراتیک (از نوع اتحادیه اروپا) بهره جوید که اولاً معامله بسیار بدی است. زیرا دول زبردست را تابع دولت مرکزی "زر در ترازو، زور در بازو" میکند. درثانی- بدترین توهین برای تورک و آذربایجانی است.

زیرا خلق و ملتّ تورک و آذربایجانی را لایق تورک بودن و آذربایجانی بودن نمی داند.

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

زیرا می‌خواهد خلق و ملت تورک و آذربایجانی نه بعنوان تورک آذربایجانی، نه با تابعیت آذربایجانی، بلکه به عنوان تورک ایرانی و ایرانی دوست و با تابعیت ایرانی داخل واحدهای سیاسی بزرگتر و دمکراتیک تری از نوع اتحایه اروپا در منطقه شوند و در دعواهای ناشی از مافع ملی مابین آذربایجان "شمالی" و ایران فدرال، مجری سیاستهای ایران فدرال خود پذیرفته باشند که نمیشود ضد و نقیض اندیشید و عمل کرد، مگر دیوانه بود.

"2- کلیه امور مقننه، قضائی و اجرائی و امور مربوط به مسائل انتظامی، اجتماعی و فرهنگی در اختیار حکومت های ایالتی است مگر آنکه تمامی ایالتها متحدا مسئولیتی را به دولت فدرال سراسری ایران واگذار کنند." **یونس شاملو**

"3- سیاست خارجی، سیاست پولی، برنامه ریزی های کلان اقتصادی، سیاست دفاعی در مقابله با تعرض خارجی [و سرکوب ملت "چچن". آراز]، سیاست حفظ محیط زیست ... [و امور امنیتی و سانسور. آراز] در حوزه ی مسئولیت دولت فدرال ایران [یعنی دولت ایالتی ملت فارس. آراز] خواهد بود. ... چرا که قدرت سیاسی دولتهای ایالتی مذکور به دلیل کمی و کیفی نمیتواند به آن اندازه باشد که بتواند با دولت ایالتی ملت فارس به خصومت پردازد. بنابراین اگر خشونت در رابطه با ملت مذکور بروز کند میتواند از سوی بخش قدرتمند آن، یعنی دولت ایالتی فارس، که دارای قدرت برتری است به منصفه ظهور برسد و نه عکس آن." **یونس شاملو**

کاملا درست و صحیح است که بعد از فئدرالیستی شدن رژیم ایران، "قدرت سیاسی دولت های ایالتی نمیتوانند با قدرت سیای دولت ایالتی ملت فارس ای که "زر در ترازو و زور در بازو" دارد به خصومت پردازند.

خیانت بدین بزرگی را کدام استقلالچی پنهان میکند!؟

نقدی بر مقاله "ما چه می‌خواهیم؟"

بعبارت دیگر، در طول هشتاد سال طی شده نه فقط کل درآمد ثروتهای کانی و غیره سرزمینهای ملل غیرفارس، بلکه بیش از سه چهارم درآمد-های موسسات و کارخانه جات دولتی و بهره های بانکی و مالیات ها و عوارض گمرکی و سرمایه های محتاج وامهای صنعتی ملل غیرفارس روانه فارسستان ایران شده و در فارسستان ایران انباشت گردیده اند که به کمک فدرالیسم حلال کننده، مهر حلال خورده، و بر تصاحب کنندگانش زور اربابی و آقائی بدمند.

یعنی به نفع تصاحب کنندگانشان قانون به تصویب برسانند و به اجرا درآورند که اقویا قویتر شده و ضعفا ضعیفتر شوند.

02.02.05 آراز بالتاجی

نقدی بر نظرات آقای هدایت سلطان زاده

که در مقاله "آیا حق تعیین سرنوشت بمعنی جدائی است؟" منعکس شده است.

جهت آشنائی با خلاصه نظرات آقای هدایت سلطان زاده به عرایض خود ایشان مراجعه کنیم که میفرمایند:

"اکنون با بر جسته شدن مسئله ملی در ایران، ضرورت پاسخگویی به حقوق انکار شده ملیتها در ایران نیازمند اندیشه و پاسخ جدی است. ..."
هدایت سلطان زاده

"دفاع از تعیین سرنوشت، بعنوان یک پرنسیب، دفاع از یک حق دموکرا- تیک، و دفاع از حقوق مشروع و انسانی گروه های بزرگ انسانی بنام ملیت، و دفاع از دموکراسی است. از نظر اصولی نمیتوان مخالف تشکیل دولتی مستقل برای ملتی بود. لیکن ... حق ملی و حق تعیین سرنوشت، مشروط به داشتن دولتی مستقل نیست. ..."

معادل جدائی (دقت! دقت! - آراز) از دولت های چند ملتی موجود نیست، و در هر جایی که به چنان سیاستی میدان داده شده است، بیشتر محصول یک صف آرائی بزرگ جهانی در جهت سیاستی معین، و به منظور بر هم زدن یک معادله سیاسی بزرگ (در ضمن به نفع استقلال یابی ی ملتی از سلطه ملی ملتی دیگر. بالتاجی آراز) در جهان بوده است. "هدایت سلطان زاده"

آقای سلطان زاده که ظاهراً مخالف تشکیل دولتی مستقل برای هر ملتی نیست، ولی با تشکیل دولت مستقل آذربایجان "جنوبی" مخالف است. آقای سلطان زاده بعلمت مخالف بودن با تشکیل دولت مستقل آذربایجان "جنوبی" در جبهه شونیسم ملت فارس (که به منافع استعماری ملت خود میاندیشند) و امپریالیست حاکم بر ایران امروزی (روسیه مسلح کننده) که ضمن آب کردن عمدتاً بخشی از تولیدات کارخانه های اسلحه سازی خود، به آقا و ارباب اصلی ایران تبدیل شده است، قرار دارد.

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

آقای سلطان زاده استقلالخواهی ملت آذربایجان را آگاهانه و یا ناآگاهانه فدای جنگ امپریالیستی تقسیم‌کننده مجدد جهان میکند که برنده جنگ مذکور سرکرده‌ی امپریالیستهای "غربی" و بازنده اش سرکرده‌ی امپریالیستهای "شرقی" است.

آقای سلطان زاده شاید نمیداند که شوونیسم ملت فارس طبق منافع استعماری ملت خود از آذربایجان و غیره تبدیل شده به مستعمرات ملت فارس حمایت شده و مسلح گردیده بوسیله امپریالیست روسیه، بنوعی "حق" دارد که در این مقطع به دفاع از "عدم مداخله در امور همدیگر، نظام بین-المللی را همانگونه که هست نگه میدارد" برخیزد، ولی آقای سلطان زاده از همچون حقی نمی‌تواند برخوردار شود. زیرا:

اولاً – آقای سلطان زاده به خلق و ملت و میهنی متعلق است که غیرت و فرهنگ و شعور ملیش را محو و نابود کرده اند و میکنند. نیروی کار یدی و فکری و سرمایه هایش را کوچانیده اند و می کوچانند. ثروتهای کشوری ملی نامیده شده و درآمدهای ملیش را غارت کرده اند و غارت میکنند و در نتیجه به درجه بیسوادی و بی فرهنگی و بیکاری و عواقب تلخ و فلاکتبار ناشی از آنها در حدی افزوده شده و میشود که با کسب تجربه قبلی از خودمختاری و فدرالیسم عملاً ناموفق و شکست خورده اش (در بخش شمالی و جنوبی)، استقلال ملی بخش جنوبی و یکپارچه شدن کشور خود را ضرورت یافته دریافته اند که مانع تحقق ضرورت مذکور نیز در رأس شوونیسم ملت فارس مسلح شده و حمایت گردیده بوسیله روسیه است که طبق منافع خودشان ... خواهان تثبیت وضع موجود، یعنی همانگونه مانند نظام بین-المللی و ایران و امثالی هستند که در اشکال مختلف بازارهای خارجی روسیه می باشند.

دوما – آقای سلطان زاده به خلق و ملت و میهنی متعلق است که چند سر و گردن از ملت فارس مفتخر به چند شاعرش (به چه دردی میخورد شعر "عالی" / با طرز تفکر فئودالی؟) بلندتر است ولی از هشتاد سال قبل به تور ملت کولی منش و حافظ و فردوسی پرور افتاده اند که ضمن تبدیل کردن به دم

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

اعراب هزار و چهار سال قبل، ضدّ زن و ضدّ تورک و ضدّ عرب و غیره تربیت میکنند. زیرا به سلاح غالب کننده و حاکم گرداننده مسلّح کرده اند. یعنی به نفع ملّت فارس کولی منش و غارتگر، و به ضرر منجمله خلق و ملّت تورک بابک و کوراوغلو و نگارپرور در امور داخلی ایران چند سر-زمینی دخالت کرده اند که نیازمند خلع سلاح کردن ملّت فارس و پا مسلّح کردن خلق و ملّت تورک حقّ طلب و استقلالخواه است. زیرا تا قبل از دست یابی به کارخانه جات اسلحه سازی جز این چاره ای نیست.

"در دنیائی که بیشتر از دولت ها ملیّت ها وجود دارند، ... اگر بنا باشد که شعار حق تعیین سرنوشت به معنی یک دولت برای هر ملّتی به مورد اجرا درآید، میتوان تصوّر کرد که چه صحرای محشری بوجود خواهد آمد."

هدایت سلطان زاده

همچنانکه دین اسلام طبق قوانین ارثی خود، انسان نر را آدم، انسان ماده را نیمه آدم و اسب سواری و باربر (طبق آیه قورآنی) بحساب آورده، نیمه آدم و اسب فرضی ی مورد نظرش را از داشتن حقّ طلاق محروم کرده است. دین آقای سلطان زاده نیز اولاً - به لحاظ حقوقی به فکر تقسیم بندی ملل به نر و ماده است که بخشی را از داشتن دولت مستقل محروم و بی نصیب کند. امیدوارم که ملّت تورک آذربایجان و نیز ملّت تورک صد و چند هزار نفری قبرس شمالی را در لیست محرومین قرار ندهد. درثانی - با محروم کردن فوق الذکر به نفی اعتقاد خود ("از نظر اصولی نمیتوان مخالف تشکیل دولتی مستقل برای ملّتی بود.") پرداخته و سازمان ملل را نیز دعوت به پس روی، یعنی لیسیدن تف انداخته اش میکند که کاری از نوع عبث است.

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

"... خشونت ها و بیرحمی های دوره جنگ جهانی دوم ... سازمان ملل را که خود حاصل این تغییر در قدرت و در عین حال واکنشی علیه بروز مجدد جنگ و بیرحمی های تازه بود، حق تعیین سرنوشت و حمایت از حقوق بشر را جزوی از منشور ملل قرار داد." **هدایت سلطان زاده**

"ایده استقلال مانند آزادی، گاهی بر دو مفهوم منفی و مثبت سرشکن میشود و از منطق مشابه تبعیت می کند.
جنبه منفی استقلال دولت، عدم مداخله دیگران در امور داخلی ...
جنبه مثبت استقلال دولت، یعنی حق تشکیل دولتی مستقل برای ملیتی یا ملیت های ... " **هدایت سلطان زاده**

"... عدم مداخله در امور همدیگر، نظام بین-المللی را همانگونه که هست نگه میدارد، حال آنکه حق تعیین سرنوشت، فرا تر از نظام سیاسی موجود می رود و تلاش دارد که مرزهای سیاسی را با مرزهای ملی و قومی و زبانی گروه های اجتماعی هم خط سازد. از اینرو، دولت گرایی وضع موجود، با حق تعیین سرنوشت (دگرگونی دولتهای موجود) در تعارض جدی می افتد." **هدایت سلطان زاده**

جناب آقای سلطان زاده!

منظور سازمان ملل از "عدم مداخله در امور همدیگر"، عدم دخالت دو کشور مستقل در امور همدیگرست.

منظور سازمان ملل از "حق تعیین سرنوشت ملل" شامل ملل کشورهای مستعمره به مثل ملت ایرلند و یا ملل دربند کشورهای چند سرزمینی و چندملتی ای همچون ایران و امثال است که در صورت نیاز و مطالبه، حق دارند کشور خود را از کشور چند سرزمینی مربوطه جدا کرده و مستقل کنند.

"حتی در اوج مبارزات ضد استعماری، همواره در سیاست های سازمان ملل، این تفاهم ضمنی وجود داشت که حق تعیین سرنوشت، تنها شامل ملیت-

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

ملّیت های تحت ستم در مستعمرات میشود [مثلا هندوستانی که مستعمره انگلستان بود. - آراز] و نه ملیت های دولت های موجود [مثلا آذربایجان "جنوبی" تبدیل شده به مستعمره ملت فارسستان که دولتش را دولت ایران می نامد. - آراز]. زیرا حفظ صلح یکی از دلائل تشکیل خود سازمان ملل بود، و هر گونه بر هم زدن آن از طریق حق تعیین سرنوشت در درون دولتهای موجود، دلیل وجودی خود سازمان ملل را نیز زیر سؤال میبرد."

سلطان زاده

اینکه ("حق تعیین سرنوشت تنها شامل ملیت های تحت ستم در مستعمرات میشود و نه ملیت های دولت های موجود" - سلطان زاده) جزو سیاست های سازمان ملل بوده است و یا نه، من نمیدانم. ولی در صورت وجود به معنی تخلف و سرپیچی از قوانین خود تصویب کرده است که آقای سلطان زاده ی معتقد به "ادب از کی آموختی؟ از بی ادبان." را نیز متوجه تناقض در پندار و گفتار و کردار خود کرده است و امیدوارم که چنین باشد.

"... اگر چه تبدیل کردن حق تعیین سرنوشت به مولفه ای از حقوق بشر، به آن نیرو و بعد اخلاقی تازه میدمد، لیکن در چهارچوب همان تناقض میدمد و نه بیشتر.

یعنی حق تعیین سرنوشت به معنی استقلال را تنها در شرایطی میپذیرد که دولت معینی، مرتکب نقض حقوق بشر و یا نسل کشی شده باشد."

سلطان زاده

آیا ملت صرب در ماکاونی نسل کشی کرده بود که سازمان ملل استقلال ما- کادونی را پذیرفت؟ وگرنه ملت ماکادونی را از "حق تعیین سرنوشت ملی" محروم میکرد و به حساب دفاع از حقوق ملل میگذاشت و شوونیست تر از شوونیست (الحاقگر و غارتگر) و فاشیست تر از فاشیست (حق کش و نسل کش و انسان کش) میشد؟

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

بالفرض که نسل کشی تنها شرط پذیرفته شدن استقلال ملی ملل تحت ستم ملی باشد.

در اینصورت چه بهانه قانونی برای پذیرفته نشدن استقلال ملی آذربایجان "جنوبی" باقی میماند، اگر فراموش نکرده باشیم که ارتش ملت فارس بیش از سی هزار مغز آذربایجانی را شصت سال قبل به قتل رسانید و در کارنامه نژادکشی تاریخ ثبت گردیده است که در سایه وجود آقای سلطان زاده و امثال دل درد گرفته و به وحشت افتاده از منشور ملل مفید به حال جدائی بخش جنوبی آذربایجان از ایران افشا نشده باقی مانده است.

کی عقل تورکان را سلی کرده است؟
عاشق دشمن ملی کرده است؟

"هر گونه تفسیر و یا تحقق حق تعیین سرنوشت بمعنی تشکیل دولتی مستقل را صرف نظر از عواقب درونی برای یک کشور چند ملیتی ... باید در امکان تغییر معادلات بزرگ منطقه ای و بین المللی ارزیابی کرد، وگرنه تاکید بر یک اصل بدون در نظر گرفتن امکان تحقق واقعی آن خواهد بود."
هدایت سلطان زاده

"آغلامایان اوشاغا سود وئرمز لر"

"خواستن توانستن است"

حرکت ملی آذربایجان نیز بموقع خواهد گفت که
خود را برای تحقق بخشیدن به چه هدفی آماده میکرده است.

"سئوالی که پیش روی ماست اینست که؛ حق تعیین سرنوشت آیا با دستیابی به استقلال و داشتن دولت برای هر ملیتی قابل تحقق است؟
و یا اینکه حق تعیین سرنوشت ضرورتاً معادل استقلال نیست، و استقلال نیز ضرورتاً بهترین شکل تضمین کننده آن نیست، ... " **سلطان زاده**

آقای سلطان زاده، من نیز نصف جواب سئوال شما را در طرح سئوالتان میجوستم که نیافتم.

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

زیرا "حق تعیین سرنوشت" را در ارتباط با مسائل مربوط به دموکراسی طبقاتی تعریف کرده اید، ولی در ارتباط با مسئله ملی چیزی نگفته و فرق فدرالیسم و استقلال را مشخص نکرده اقدام به طرح سئوالات گنگی کرده- اید که هر کدامش بوی ضد استقلال میدهند.

در حالیکه کسب استقلال ملی و رهیدن از قید امپریالیسم صادر کننده کالا و سرمایه های مالی- امپریالیستی از طرفی، و رهیدن از قید بورژوازی ی ماقبل سرمایه داری بیگانه که جهت غارت مستعمرانش جز استبداد و جهل بی غیرت و مانقورت کننده چیزی برای سرمایه گذاری ندارد از طرف دیگر به دو مرحله متفاوت مربوط هستند که در هر مرحله ای بخشی از مسایل مربوط به استقلال ملی حل شده و یا قابل حل می باشد. >>>>>>

"آیا در همین ایران ما (ما نه، شما - آراز)، ملیت فارسی زبان حاکم بر سرنوشت خود است؟". سلطان زاده

"مفاهیم عواقبی دارند. ... باید آنها را مسئولانه بکار ببریم." سلطان زاده

نفع آذربایجان چیست از "اتحاد"؟
نفع ملی منظورست، نه قشر و افراد.

اگر چه خلق های گل ملل ایران چند ملتی تحت استثمار ملی امپریالیستهای غارت کننده هستند،

ولی کل ثروتهای کشوری (معادن و غیره) و بیش از سه چهارم درآمدهای ملی (در اشکال بهره های بانکی، عوارض گمرکی، سودهای کلان تأسیسات و کارخانجات دولتی و مالیاتهای مختلف) خلق ها و ملل غیرفارس با رد شدن از کانال دولت ملت فارس (که مثلا کارخانه پتروشیمی را نه در مراغه، بلکه در شیراز، و کارخانه ذوب آهن را نه در اردبیل، بلکه در اصفهان بنا کرده است و غیره ای که صدها میلیارد دلار بودجه هشتاد ساله را بلعیده اند.

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

که نباید بفراموشی سپرده شوند.) در فارسستان ایران انباشت شده و طبق نقشه های پشت پرده ای نیز منجمله بیش از سه چهارم از گل دانشجویان پذیرفته شده به دانشگاه ها جزو سهمیه فرزندان فارس زبان بوده اند.

یعنی سرنوشت اقتصاد ملی ی فارسستان ایران که مورد استفاده خلق فارس است در مقایسه با سرزمین های خلق های غیرفارس باقی مانده در ایران امروزی تقریباً سیصد بار بهتر از غیره مذکور تعیین شده است و مدیون خدائی هستند که از "آسمان" غارت کرده و نازل فرموده است.

البته که ایران چند ملّتی و چند سرزمینی تا قبل از تجزیه شدن و مستقل گردیدن کشورهای تبدیل شده به مستعمره فارسستان هر گز روی دموکرا-سی را نخواهد دید.

زیرا تربیت برده ملی برای سهل و آسان کردن غارت ملی و نیز غارت ملی مستلزم بگیر و ببند و اعمال استبداد مضاعف بوده است و میباید که شامل حال خلق و بخشی از ملّت فارس نیاندیشیده به تجزیه ایران میشود که خلق و ملّت فارس، فارسستانی نسبتاً آباد، و خلق و ملّت تورک آذربایجانی خرابه داشته باشند.

"... ملّت ها می توانند سرنوشت خود را تعیین کنند، بی آنکه حتماً به دولت مستقل تبدیل شوند، چنین امکانی چه از نظر تئوریک، و چه از نظر عملی، وجود دارد.

ملتهای ستمدیده میتوانند بصورت زیر مجموعه های یک دولت، و در عین حال شریک در قدرت مرکزی ... بر حق سرنوشت خود نائل آیند. "سلطان زاده

آقای یونس شاملوی ارث نبرده از غیرت و عرضه خلق بابک پرور، نتیجه گیری فوق الذکر آقای سلطان زاده را چنین فرموله کرده است:

"2- کلیه امور مقننه، قضائی و اجرائی و امور مربوط به مسائل انتظامی، اجتماعی و فرهنگی در اختیار حکومت های ایالتی است، مگر آنکه تمامی ایالتها متحداً مسئولیتی را به دولت فدرال سراسری ایران واگذار کنند."

یونس شاملو

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

"3- سیاست خارجی، سیاست پولی، برنامه ریزی های کلان اقتصادی، سیاست دفاعی در مقابله با تعرض خارجی [و سرکوب ملت ... چچن. آراز]، سیاست حفظ محیط زیست ... [و امور امنیتی و سانسور. آراز] در حوزه ی مسئولیت دولت فدرال ایران [یعنی دولت ایالتی ملت فارس. آراز] خواهد بود. ... چرا که قدرت سیاسی دولتهای ایالتی مذکور به دلیل کمی و کیفی نمیتواند به آن اندازه باشد که بتواند با دولت ایالتی ملت فارس به خصومت بپردازد. بنابراین اگر خشونتی در رابطه با ملل مذکور بروز کند میتواند از سوی بخش قدرتمند آن، یعنی دولت ایالتی فارس، که دارای قدرت برتری است به منصفه ظهور برسد و نه عکس آن." **یونس شاملو**

این حرف ها از آن حرف های خمینی است که میگفت مردم را در درآمد نفت شریک کرده و آب و برق مجانی خواهد بود.

آقای سلطان زاده مدعیست که حق تعیین سرنوشت ملی بدون دولت مستقل گویا که عملاً ممکن است.

در حالیکه مثلاً آذربایجان "شمالی" و ارمنستان و گرجستان و امثال با وجود برخورداری از حق "شراکت در قدرت مرکزی" شوروی سابق، همچنان معدن فروش و مونتاژ کننده به مثل ایران ماقبل سرمایه داری امروزی باقی ماندند و جهت پی بردن به علل و دلایلش در اتحاد جماهیر شوروی- فدرال به مطالعه تئوری های تدوین کرده لنین و استالین و امثال، و در یوگسلاوی فدرال به مطالعه تئوری های تدوین کرده تیتو پرداختند و عیب و ایرادی "نیافته و گفتند" که عجله کار شیطان است. قصاص قبل از جنایت جرم است. هفتاد سال باختن و تجربه کسب کردن لازمست که شامل حال امروز نمیشود. زیرا:
تجربه برای درس آموختن است
به دست فراموشی سپردن نیست

"باید خاطر نشان ساخت که نه همه آلمانی های آلمان نازی فاشیست بودند و نه همه ملیت فارسی زبان شوونیست هستند." **سلطان زاده**

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

لازم به توضیح است که الف- هر نیروئی که انگل رشد و تکامل مثبت و سازنده هر شخص و هر هستی و هر پدیده ای باشد، هستی و حق دیگری را بکشد، امکان رشد و تکامل مثبت و سازنده ی هر شخص و هستی و پدیده- ای را بکشد فاشیست است.

هر نیروی حق کش و متجاوز و غاصب و غارتگر و الحاقگرا که خواهان آزادی بردگان به بند کشیده ی خود نباشد شوونیست است.

ب- تاکنون در کلّ انقلابات تاریخا ضرورت یافته، کلّ خلقهای جهان در رکاب اقشار و طبقات سازماندهنده و استثمار کننده ی تقسیم شده به مترقی و مرتجع جنگیده اند و بر حسب اینکه در رکاب کدام یک جنگیده اند، مفتخر و یا شرمنده بوده و هستند و خواهند شد که پشیمانی سودی ندارد، مگر از تجارباشان بیآموزند که 1- جنگیدن در رکاب بورژوازی ضدّ فئودال و یا بورژوازی ملی ی ذینفع در حفظ سرزمین ملی و زبان ملی و فرهنگ ملی و شعور ملی و ثروتهای کشوری و ذینفع در رشد و تکامل اقتصاد ملی ی تغییر و تکامل دهنده شیوه زندگی و طرز تفکر و غیره، منطقی و عادلانه و اخلاقی است. زیرا جنگی در خدمت رشد و تکامل مثبت و سازنده است. 2- جنگیدن در رکاب فئودال- کمپرادورهای معلوم الحال و خودفروش آذر- بایجانی و یا جنگیدن در رکاب ملت فارس فاشیست (حق کش) و شوونیست (الحاقگرا و غارتگر) نه فقط ظالمانه، بلکه به معنی واقعی کلمه عین جنایت است و بخشودنی نیست:

جنگیدن در رکاب ملت فاشیست و شوونیست تمام عیار است که به منظور غارت ثروتهای کشوری و درآمدهای ملی منجمله آذربایجان، نه فقط در آذر- بایجان مشغول تربیت برده ملی از طریق زبان کشی و فرهنگ کشی و شعور کشی و غیرت و اراده کشی است، بلکه خلق فارس را نیز فاشیست و شوو- نیست تربیت کرده است و میکند که بر علیه خلق و ملت منجمله آذربایجانی حق طلب و استقلالخواه در رکاب ملت فارس فاشیست و شوونیست بجنگد که بالنسبه موفق شده است.

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

یعنی نه فقط کلیهٔ اقشار ملت فارس طبق منافع شوونیستی خودشان فاشیست و شوونیست تمام عیار شده اند، بلکه بخش قابل توجهی از خلق فارس شوونیست و فاشیست تربیت شده نیز نه روحا، بلکه ذهنها و عملا شوونیست و فاشیست است که فقط برای "تحلیلگران" کر و کوری از نوع آقای سلطان-زاده و امثال قابل رویت و درک و فهم و تشخیص و ارزیابی نمی باشند، و نه به ما استقلالچی های تنوریزه کننده انقلاب ملی-دموکراتیک خلق و ملتمان که نه با دروغ و حيله، نه با اومانيسم غيرطبقاتی و هومانيسم غيرملی که وجود خارجی ندارند، بلکه با حقایق و واقعیت های عینا موجود، با هوما-نیسم طبقاتی و هومانيسم ملی و دیگر موارد مربوط به مسئلهٔ ملی سر و کار است.

"... ما پیش از اینکه به برانگیختن دشمنی ها نیاز داشته باشیم، به جلب دوستی ملت فارس و دادن دست در دست هم برای پی ریزی یک نظام دموکراتیک در ایران نیازمندیم." **سلطان زاده**

"جلب دوستی":

چرا جلب خواهری و برادری از نوع تتی با آنسوی آراز نه؟ بلکه "جلب دوستی" با ملت فارس تمام عیار فاشیست و شوونیست که بجرم نجات آذربایجان، بیش از سی هزار مغز میهن پرست را بخاک و خون کشید و هارتر از قبل به غارت ثروت های کشوری و درآمدهای ملی آذربایجان صادر کنندهٔ بیکاران کوله بدوش و زباله چی های اسکان یافته در حلبی آباد-های فارسستان ایران، کشتن زبان و فرهنگ و شعور و غیرت و ارادهٔ ملی خلق آذربایجان تاریخساز و یتیم پرور ادامه داده و "**تورک خر**" را در کوچه و بازار **به اذان خلق فارس** و در مراکز "فرهنگی" به اعتقاد و باور و ایدئو-لوژی قوم فارس تبدیل کرده است که تورکان نیز با دشمنان ملی خودشان به مثل دشمنان ملی خود رفتار کرده و به آقای سلطان زاده های تورک تبار نه "تورک خر" (دشمن پرست)، بلکه آقا خطاب کرده و متقابلا انتظار

نقدی بر نظرات آقای سلطان زاده.

داشته باشند که آقای سلطان زاده ها نیز دشمن ملی تورکان تاریخساز و یتیم پرور ("ساخلا یتیمی، ...") را دوست قلمداد نکنند که "جلب دوستی" مذکور مورد پیدا کند.

"دست در دست هم دادن":

چرا دست در دست هم دادن نه برای تحقق بخشیدن به یکپارچگی و تمامیت ارضی آذربایجان تگه پاره شده و اشغال گردیده؟ بلکه دست در دست هم دادن برای حفظ و حراست از تمامیت ارضی ایران چند کشوری و چند ملتی ایکه طبق علل و دلایل توضیح داده شده در نوشته-هایم، سرنوشتی جز یوگسلاوی سابق و امثال ندارد.

نه فقط توبه هر گرگی مرگست
دوست نمایاندن دشمن هم ننگست

آقای سلطان زاده!

بجای پرداختن به همچون مقالات گنگ و گیج و گمراه و منحرف کننده ناآگاهان تشنه آموختن، بهترست که منجمله به نوشته "آل بایراق" بنام نگاهی انتقادی به پلانفرم موقت "جنبش فدرال-دموکرات آذربایجان" جوابگو باشی که در صورت رئیس بخشی شدن، یقین حاصل شود که مثل مولای میل گرا و غیرقابل دستکاری و انتقادناپذیر و تحمیل کننده و تحمیل کننده و تحقیر کننده خواهی بود که در جستجوی خر برای کشیدن نعلش باشی. موفق باشید.

آراز بالتاجی 28.03.05

انتقادی از آقای احمد اوبالی

جناب آقای احمد اوبالی، شما در تاریخ 2012/09.06 در برنامه تلویزیونی گوناز بمنظور "آذربایجانچی" نمایانیدن فدرالچی های آذربایجانی (که بدون قید و شرط و بدون استثنا ایرانی هستند)

عملا به آلت مورد استفاده آقای علیرضا عسگرزاده آنتی تورک و ایرانی تبدیل شدید که آقای عسگرزاده به کمک برخی حقایق و نظرات پیش پا افتاده مطرح کرده اش در روح شنونده های صید و گمراه کرده اش تخم فدرالیسم (شوهر کردن به معنی فنودالی کلمه) بکارد.

در حالیکه طبق اصول اساسی فئدئالیسم، در ایران چند ملتی نیز دولتهای ایالتی تابع مرکز (دولت ایالتی فارس) بی قید و شرط نمی توانند از حقوق ملی مستقل کننده و از ارتش ملی خاص خود برخوردار گردند. اگر اینچنین است (که هست)، بنابراین:

- طبق کدام علل و دلایل است که دولت (متشکل از سه قوه) محروم از حقوق سرنوشت ساز ملی ی مربوط به سیاست خارجی و سیاست پولی و برنامه ریزی های کلان اقتصادی و سیاست دفاعی و امور امنیتی و غیره را "ملی" ارزیابی می کنید؟ [آزادی زبان ملی ی اخته شده نه درخور ملت، بلکه درخور اتنیک (...)] است.

- طبق کدام علل و دلایل است که شما فئدئالیستهای آذربایجانی مورد نظر را "ملی" و "آذربایجانچی" ارزیابی میکنید؟ در حالیکه نه فدرالیستهای ناآگاه، بلکه فدرالیستهای آگاه تورک های آذربایجانی ستون پنجم پان ایرانیسم ملت ارتش شونیست و استعمارگر هستند. هدف و وظیفه فئدئالیستهای آگاه تورک های آذربایجانی گمراه و تجزیه کردن خلق تورک و صید کردن بخش ناآگاه و گمراه شده اش برای جنگیدن در رکاب پان ایرانیسم ملت فارس معلوم الحال بر علیه استقلال و یکپارچگی آذربایجان

امروزی

است و بس

جناب احمد اوبالی، "ایندیکی وطن اوولادی خام دئیل". ائله اونا گوره آدلارینی چکمک ایسته مه دیگیم اولو-لاریمیزین (ulularımızın) ائتدیگری سهولری ائتمه یه جکله و ائتمه مه لی دیرلر. بالتاجی آراز

"3- سیا ست خارجی، سیاست پولی، برنامه ریزی های کلان اقتصادی، سیاست دفاعی در مقابله با تعرض خارجی [و سرکوب ملت ... چچن. آراز]، سیاست حفظ محیط زیست ... [و امور امنیتی و سانسور. آراز] در حوزه ی مسئولیت دولت فدرال ایران [یعنی دولت ایالتی ملت فارس. آراز] خواهد بود. ...

چرا که قدرت سیاسی دولتهای ایالتی مذکور به دلیل کمی و کیفی نمیتواند به آن اندازه باشد که بتواند با دولت ایالتی ملت فارس به خصومت پردازد. بنابراین اگر خشونت در رابطه با ملت مذکور بروز کند می تواند از سوی بخش قدرتمند آن، یعنی دولت ایالتی فارس، که دارای قدرت برتری است به منصفه ظهور برسد و نه عکس آن." **یونس شاملو**

"آذری" زردوشچو یوکو داشیییر. "یازیم حاقیندا علاوه:

- من (بالتاجی آراز) تاریخچی اولمادیغیم حالدا بئله بیر دوشونجه یه وار میشام کی، دونیا تورکلرینی بیر- بیرلریندن آییرد ائدن فرقلی بوی آدلاری ائتیکی آدلار دئیل دیرلر، بلکه :
- 1- یاشادیقلاری بولگه و یوره لرین آدلاریدیرلار.
 - 2- باشچیلاری و آغساققلاری نین آدلارینی داشییان آدلاریدیرلار.
 - 3- باشقا تورکلردن فرقندیرن چئشیدلی اوزللیکلرینی یانسیدان آدلاریدیرلار (مثلا قارا پاپاق تورکلری).
 - 4- فرقلی دین و مذهب لرینی یانسیدان دلاریدیرلار (مثلا "آذری" و یا "عثمانلی"). و ...

بالتاجی آراز 24/06/2012

"کسروی" هایمان را نجات دهیم!

"استقلال خواهان در نتیجه یأس از "فهم درست" دموکراسی بوسیله تحصیل کردگان و یا به اصطلاح "روشنفکران" و رهبران سیاسی جریانهای سرا-سری فارسی زبان، و نبود مهر، و رابطه عاطفی، یا عقلانی، میان آنها با مدعیان "وحدت ملی" ایران، میل (توضیح معلول با چه علتی؟! - آراز) استقلال و جدائی یافته اند." "مسائل ایران" - ضیا صدرالاشرفی

رهبران سیاسی جریانهای سراسری فارسستان، اگر روحا دموکرات میبودند، در آن صورت "حق تعیین سرنوشت" مورد نیاز استقلال و یکپارچه شدن آذربایجان شقه - شقه گردیده و اشغال شده را پذیرفته، مبارزین ملل دربند تحقق بخشنده به استقلال بخش جنوبی آذربایجان بعنوان ضرورت تاریخی (که بدوا ناشی از نیازهای تاریخا ضرورت یافته است) را به آغوش کشیده و در جبهه ملل استقلال طلب بر علیه شوونیسم ملت خودی جنگیده و به علت شرکت کردن در تحقق استقلال ملی ی منجمله آذربایجان از حق شرکت در کنفدرالیسم آتی برخوردار میگشتند.

آقای دکتر ضیا صدرالاشرفی عزیز، آشنائی با تاریخ طی شده ملل، گر چه برای همیشه لازم و ضروری است، ولی نتیجه گیری از آن مختصّ سیاسیون است و نه نوحه سرایان عتیقه و مدرن.

جدل بر سره، کی بودم بس است
چونکه مرز و زبانم مشخص است
کدام شهیدی با فدرال راضی است؟
بپرس از خون سرخش که قاضی است
وطن فروش طالب فدرال است
ضرورت خواستار استقلال است.

آقای ضیا صدرالاشرفی، یقینا شما نیز معتقدید که "همه چیز را همگان دانند". آرزو میکردم که معلومات سیاسی شما ریش سفید و باسواد بسیار عزیزمان در ارتباط با مسئله ملی به اندازه چند درصد معلومات تاریخی از بر کرده تان میبود که قادر به نقد میل انتخاب کننده فدرالیسم کرده، گمراه و منحرف کننده

کسروی هایمان را نجات دهیم!

و مخرب محسوب نمیشدید. زیرا از معلومات تاریخی تان بنوعی سو استفاده سیاسی میکنید. در حالیکه صحت کامل معلوماتتان نیز به ثبوت نرسیده اند که معلومات درست و صحیح محسوب شوند. زیرا طبق اظهارات شما گویا نام خلیج عرب پرور و فارس ندیده خلیج فارس بوده است، زیرا مثل مورّ - خین فردوسی پرست فارس منکر حکومت‌های تورکان قبل از سلجوقی هستید! آنچه لازم به گفتن است اینست که عالم بودن در عرصه تاریخ و تحلیلگر سیاسی بودن یکی نیستند. بدین علت است که در برخورد به مسئله ملی متوجه جهل سیاسی خودتان نشده و داروی ساخت جهل سیاسی تان را مورد مصرف قرار داده و فدرالیست شده اید که آذربایجان نیازمند استقلال ملی و یکپارچه شدن را از چاله به چاه بیاندازید و مورد لعن و نفرین واقع شوید که "پشیمانی سودی ندارد".

آقای ضیا صدر الاشرافی، شما در صورت دروغگو نبودن کم سواد هستید. زیرا در ارتباط تلفنی با گوناز تیوی پخش شده به ملیونها آذربایجانی استفاده کننده، آقای احمد اوبالی از شما می پرسند:

آقای دکتر ضیا، فدرالیسم مورد نظر شما برای آذربایجان جنوبی داشتن ارتش ملی ی را می پذیرد، یا نه؟

شما در جواب سؤال آقای اوبالی میگوئید: بلی.

در حالیکه آقای یونس شاملوی ارث نبرده از غیرت و عرضه خلق آذربایجان بابک پرور با تکیه بر اصول خدشه ناپذیر فدرالیسم در این مورد چنین میگوید:

"3- سیاست خارجی، سیاست پولی، برنامه ریزی های کلان اقتصادی، سیاست دفاعی در مقابله با تعرض خارجی [و سرکوب ملت ... چچن. آراز]، سیاست حفظ محیط زیست ... [و امور امنیتی و سانسور. آراز] در حوزه ی مسئولیت دولت فدرال ایران [یعنی دولت ایالتی ملت فارس. آراز] خواهد بود.

... چرا که قدرت سیاسی دولتهای ایالتی مذکور به دلیل کمی و کیفی نمیتواند به آن اندازه باشد که بتواند با دولت ایالتی ملت فارس به خصومت پردازد. بنابراین اگر خشونتی در رابطه با ملت مذکور بروز کند میتواند از سوی بخش قدرتمند آن، یعنی دولت ایالتی فارس، که دارای قدرت برتری است به منصفه ظهور برسد و نه عکس آن. "یونس شاملو

کسروی هایمان را نجات دهیم!

آقای ضیا صدر الاشرافی گرامی، شما نه طبق خواست و احکام نیازهای تاریخی ضرورت یافته، بلکه طبق میل و خواست شخصی خودتان طرفدار فدرالیسم شده اید که به داد منافع تجار خودفروش آذربایجانی بشتابید که به قیمت فروش امکان استقلال یابی آذربایجان، خواهان امتیاز صنفی بنام منافع ملی هستند. زیرا محصول فدرالیسم جز آزادی زبان و فرهنگ اخته شده چیز دیگری نیست و نمی تواند باشد.

تجار تورک، میهنش را فروخته چونکه به بازار فارس دست یافته
تجار تورک "خواهان" زبان شده چونکه استقلال خواست توران شده

آقای ضیا صدر الاشرافی، شما بدون توضیح علمی و منطقی و مشخص کردن علل و دلایل نتیجه گیریهایتان می فرمائید:

"آذربایجان ایران از ایران قابل تفکیک و تجزیه نمی باشد. زیرا اقتصاد آذر-بایجان با اقتصاد کل ایران به مثل فرش به همدیگر بافته شده اند. زیرا بازار تبریز به جدائی آذربایجان از ایران راضی نمیشود." (ترجمه فارسی - آراز)

آقای صدر الاشرافی حرف یک مشت کمپرادور تورک تبار وطن فروش و امتیازطلب را به حساب بازار تبریز میگذارید که سرکرده بازار آذربایجان است. شاید میدانند که:

توزیع بدون تولید ممکن نیست. یعنی کسبه توزیع کننده و اصناف ساز-ماندهنده نیروی کار فکری و یدی شهری و روستائی تولید کننده مکمل و همدرد و همسرنوشت یکدیگر هستند. زیرا که نه سود عقب ماندگی و فلج شدن اقتصاد ملی آذربایجان، بلکه دودش به چشم آنان همدرد و همسرنوشت می رود. زیرا از وامهای صنعتی لازم در کلیه موارد بی بهره اند و درآمد-های ناشی از عوارض گمرکی افزوده شده بر روی قیمت کالاها و مالیاتهای مختلف و بهره های بانکی و درآمدهای تأسیسات خدماتی و صنعتی و کار-خانه جات دولتی و درآمدهای ثروتهای کشوری متشکل از معادن و رودخانه و غیره، نه صرف راههای شوسه و اتوبان و راه آهن و متروی مورد نیاز حمل و نقل مواد خام و کالا و نیروی کار فکری و یدی، نه صرف دانشگاههای

کسروی هایمان را نجات دهیم!

شبیه دانشگاه برای تربیت کادر مورد نیاز اقتصاد ملی عقب مانده و فلج شده، نه صرف بیمارستانهای مجهز به آلات مداوی برای معالجه توزیع کنندگان و تولید کنندگان فکری و یدی و زحمتکشان خدمتگذار اقتصاد ملی، نه صرف مراکز فرهنگی و ورزشی و تفریحی و غیره مورد نیاز تندرستی و سلامتی نیروی کار اقتصاد ملی می شوند، بلکه روانه انباشت شدن در فارسستان ملت فارس فاشیست (حق کش) و شوونیست (غارتگر و الحاقگرا) می شوند که در قبال جنایات و ظلم های اعمال شده مذکور به اقتصاد ملی آذربایجان، به مثبته کمپرادور تورک تبار میهن فروش در بازار تهران پخش کننده اجناس خارجی سهمی قایل شده و برای سهل و آسان کردن غارت های ملی مذکور از طریق زبان کشی و فرهنگ کشی و غیره به هویت کشی و غیرت کشی و اراده کشی می پردازند که هدف از بی هویت و بی غیرت و بی ارده کردن جز غارت ثروتهای کشوری و درآمدهای ملی بخش جنوبی آذربایجان چیز دیگری نبوده است و نمی باشد. یعنی همه دعواها بر سر پول و اقتصاد ملی است و بس.

آقای صدرالاشرفی عزیز، اعضای خلق و ملت تورک آذربایجان در سخنرا- نیها و نوشته های خود به کمک علوم مربوطه توضیح داده اند که مثلا الف- ممنوع سازی زبان و فرهنگ ملی ملل دربند برای سلب هویت ملی، ب- تحریفات و تحقیرات ملی برای کشتن غیرت و اراده های ملی و سهل و آسان کردن غارت ثروتها و سرمایه های ملی ملل دربند بوده است و میباشد. بنابراین لازم و ضروری است، بنابراین لازم و ضروری است، بنابراین لازم و ضروری است که سیاست با اقتصاد توضیح داده شود که ضمن قابل درک و فهم شدن، مفید و موثر واقع شود. در حالیکه جناب عالی به هر علتی جنبه فرهنگی- ملی ی مسایل ایران چند سرزمینی و چند ملتی همدرد و همسرنوشت "شوروی" سابق و یوگسلاوی سابق را عمده کرده اید، غافل از اینکه هسته اصلی شعارهای تاریخا ضرو- رت یافته ی شهدای دیروزی و زندانیان امروزی و جان برکف های رهرو بابک ها و نگارهای تاریخ آفرین نه برای ماندن در چهارچوب امپراتوری اعراب دیروزی و و نه برای ماندن در چهارچوب امپراتوری ملت فارس

کسروی هایمان را نجات دهیم!

انگلیس و روس گزیده ی دیروزی و امروزی، بلکه برای استقلال ملی آذر-بایجان باقی مانده در ایران جنگیده اند و میجنگند. غافل از اینکه مسئله ملی با آزادی زبان ملی و فرهنگ ملی حلّ نمیشود. یعنی دعوا عمدتاً نه بر سر آزادی زبان ملی و فرهنگ ملی است که در بخش شمالی آذربایجان نیز از نوع اخته شده اش عطا شده بود (زیرا رسیدگی به مسائل امنیتی جزو حقوق دولت مرکزی بوده است و باید باشد). بلکه دعوا بر سر غارت نشدن ثروتهای کشوری (معادن و رودخانه و امثال) و درآمدهای تأسیسات خدماتی و صنعتی و کارخانه جات دولتی و درآمدهای ملی در اشکال مالیات ها و عوارض گمرکی (افزوده شده بر روی قیمت‌های کالاهای تولیدی و مصرفی) و بهره های بانکی و فرار نکردن سرمایه های ریز و درشت صنعتی ی محروم شده از وامهای صنعتی و فرار نکردن نیروی کار پیدی و فکری و غیره ملل دربند آذربایجان بوده است و میباشد که حلّ مشکلات مذکور استقلال ملی آذربایجان را ضرورت ساخته اند که به عقب ماندگیهای دهها ساله و عواقبت تلخ و فلاکبار ناشی از عقب ماندگیهای مذکور خاتمه داده شود که حلّ مشکلات تاریخا ضرورت یافته ی مذکور نیز با آزادی زبان ملی و فرهنگ ملی قابل حلّ نمی باشند و نمی تواند باشند. زیرا بدون برخورداری کامل و شریک ناپذیر از حقوق سرنوشت ساز در امور سیاست پولی و برنامه ریزی های کلان اقتصادی و سیاست خارجی و سیاست دفاعی و امنیتی و غیره، آزادی اراده ملی ملل دربند غیر قابل تصوّر و ناممکن است.

بعبارت دیگر، دعواهای ملی نه بر سر فدرالیسم، بلکه بر سر استقلال ملی است.

زیرا که فدرالیسم در بهترین حالت اراده ملی ملل اقتصادا ضعیف را تابع ملت اقتصادا قوی میکند، تابع اراده های ملی ملل اجنبی و ساخت و پاخت-های پشت پرده ای آنان اندیشیده به منافع ملی خود به ضرر دیگری میکند. در حالیکه استقلال ملی نه فقط رشد و تکامل اقتصاد ملی ی تغییر و تکامل

کسروی هایمان را نجات دهیم!

دهنده شیوه زندگی و طرز تفکر را تأمین و تضمین میکند، بلکه زبان ملی و فرهنگ ملی خود را نه فقط غدغن نمیکند و نه فقط تضعیف نمیکند، بلکه در حدّ توان خلق و ملت خود در جهت رشد و تکامل آنها نیز می کوشد.

با احترام و تشکر قلبی، امیدوارم با جوابگو بودن متقابل به "اجنّه" ترسید از نام آراز قابل انتقاد نیز آموزنده باشید.

16.05.2007 آراز بالتاجی

انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملی-دموکراتیک"؟

انقلاب ملی-دموکراتیک در جوامع ماقبل سرمایه داری، انقلابی ماهیتاً بورژوائی به رهبری خرده بورژوازی شهری و روستائی متحد با طبقه کارگر و زحمتکشان است.

طبقه کارگر و زحمتکشان آذربایجان زمانی به انقلاب سوسیالیستی اندیشیده و اقدام خواهند کرد که زمینه مادی آن آماده شود و زمینه مذکور را انقلاب ملی - دموکراتیک آماده خواهد کرد و به همین علت است که طبقه کارگر و زحمتکشان آذربایجان در پیروزی و تحقق کامل انقلاب ملی-دموکراتیک موجد پرولتاریای صنعتی (ماشین ساز و صنعتی کننده، اسلحه ساز و مسلح کننده) نفع حیاتی دارند.

جامعه ماقبل سرمایه داری از خود پرولتاریای صنعتی ندارد که بورژوازی صنعتی هم داشته باشد. بورژوازی صنعتی جوامع ماقبل سرمایه داری نیز سنتی است. یعنی از نوع کارگاهی (مانوفاکتوری) است که ماشین آلات اش را از امپریالیست های محدود و محصور کننده خریده و در بخش های غیرمفید به امپریالیست های صادر کننده کالای تولیدی و مصرفی و سرمایه مالی - امپریالیستی به فعالیت تولیدی می پردازد و بدین علت نیازمند انقلاب صنعتی سرنوشت سازست که موجد کارگر ماشین ساز و صنعتی کننده شده، و بازار را از دست کمپرادورهای آذربایجانی دلال امپریالیست های غارتگر و رقیب ناپرور، از دست تجار بزرگ آذربایجانی تبدیل شده به ریده خور شوونیسم ملت فارس غارتگر درآورده و ملی کند. یعنی کلیه سودهای حاصله از اقشار و طبقات استثمار شونده جامعه در خود جامعه انباشت شده و در اشکال مختلف و به نسبت های متفاوت مورد بهره برداری ارزش آفرینان خود نیز قرار بگیرند.

در جامعه ای که فاقد پرولتاریای صنعتی و بورژوازی صنعتی است، نه فقط لازمست که سرمایه خرده بورژوازی خصوصی باقی مانده و جهت تبدیل صنایع کارگاهی به صنایع ماشینی از رقابت آزاد برخوردار شود، بلکه

انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملّی-دموکراتیک"؟

لازمست که سرمایه های بزرگ اجیر کننده کارگران مثلا پست و تلگراف و راه آهن و بنادر و شیلات و نیروگاه های برق و معادن و امثال دولتی شده و بدست دولت خرده بورژوازی سپرده شود که دولت خرده بورژوازی را به بزرگترین بورژوازی صنعتی کننده و سرنوست ساز تبدیل کرده و جای خالی را تا مدتی و بطور مشروط به کمپرادورهای ماهیتا مرتجع و صنایع استخراجی و مونتاز امپریالیست های غارتگر و رقیب ناپرور بسپارد که ناگزیر از آن خواهد بود. زیرا با حلوا- حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود.

بعبارت دیگر، سوسیالیسم یعنی اجتماعی کردن مالکیت ابزار و وسایل تولیدی نیروهای مولده اجتماعی شده است.

یعنی حلّ تضاد مضمون انقلابی با شکل ارتجاعی گشته و ترمز کننده (مالکیت خصوصی) است که تا تحقق انقلاب صنعتی در آذربایجان، شامل هیچ بخشی از آذربایجان فاقد پرولتاریای صنعتی نبوده است و نمیتواند باشد، مگر اینکه سرمایه داری دولتی را با سوسیالیسم اشتباه گرفته و مرتکب اشتباهات مفید به حال ارتجاع و ضدّ انقلاب شد که سرمایه دار دولتی لنینی و مائوئی و امثال را "سوسیالیسم" نامیده و می نامند که سوسیالیسم جهان بر خود ندیده را بدنام کنند که قصاصی قبل از جنایت است. زیرا سوسیالیسم جز اجتماعی کردن مالکیت ابزار و وسایل تولیدی نیروهای مولده اجتماعی شده برای هماهنگ کردن شکل عقب مانده و ترمزکننده با مضمون اجتماعی شده و رشد و تکامل یابنده چیز دیگری نیست که در صورت ضرورت یافتن و شیر فهم شدن، به راحتی آب خوردن مورد پذیرش اکثریت کارگران و زحمتکشان تحمیل ناپذیر واقع شده و تحقق خواهد یافت که بحث دیگر است.

هدف اصلی و پایه ای مسئله ملی آذربایجان انباشت سودهای حاصله از اقشار و طبقات استثمار شونده آذربایجانی در آذربایجان است که از طرفی بوسیله امپریالیست های صادر کننده کالا و سرمایه های مالی (در دومین مرحله انقلاب ملّی بدان اندیشیده شده و اقدام خواهد شد) و از طرف دیگر بوسیله دولت ملت فارس شوونیست و فاشیست و مرتجع و مستبد و صادر

انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملّی-دموکراتیک"؟

کننده سموم بی هویت کننده (غارت ملّی بدون برده سازی ملی ممکن نیست)، غارت و چپاول شده، و از ثروت های غارت شده مذکور به کمپرادورهای آذربایجانی دلال امپریالیست های صادر کننده کالا، و به تجار بزرگ آذربایجانی میهن فروش و دست یافته به بخش ناچیزی از بازارهای تهران همان میرسد که بجلو سگان میاندازند.

در جوامع ماقبل سرمایه داری مذکور سرمایه های بزرگ تجاری ماهیتاً ارتجاعی و ضدّ ملّی گردیده اند. زیرا طبق منافع قشری خود به دم سرمایه-های امپریالیستی غارتگر و رقیب ناپرور، و به ریده خور ملت فارس شوو-نیست و غارتگر تبدیل شده اند. درحالیکه سرمایه های خرده بورژوازی شهری و روستائی در مکانیزه شدن روستا و ماشینی شدن صنایع پرولتریزه کننده ی جامعه خود نفع حیاتی دارند.

یعنی خرده بورژوازی شهری و روستائی آذربایجان ماقبل سرمایه داری باقی مانده نیز اگر چه استثمارکننده است، ولی در ارتباط با رشد و تکامل نیروهای مولده تاریخساز به مثل طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه خود انقلابی و ملّی است. زیرا به اندازه طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه ماقبل سرمایه داری خود از فقر و عقب ماندگی های اقتصادی و فرهنگی و غیره ناشی از غارت و چپاول ثروتهای ملّی خود در رنج و عذاب هستند.

اقشار و طبقات استثمار شونده آذربایجانی که بیش از نود درصد جمعیت آذربایجان را تشکیل داده اند، به اندازه لازم و کافی سرباز جنگاور عرضه کرده اند و شهید داده اند.

به اندازه لازم و کافی "ارزش اضافی" برای سود اندوزی کمپرادورها و تجار بزرگ آذربایجانی و نیز برای مخارج مورد نیاز نجات میهن شان از دست دولت ملت فارس اشغالگر، تولید کرده و از دست داده اند ولی با گذشت هشتاد سال هنوز هم خاک و خلق آذربایجان در اشغال و اسارت دولت غاصب و غارتگر و بی هویت کننده ملت فارس ارتجاعی و فاشیست و شوونیست است.

انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملّی-دموکراتیک"؟

زیرا آذربایجانی ناآگاه و بی تجربه، ریش خود را بدست کمپرادورها و تجّار بزرگ آذربایجانی سپرده بود که به مجلس ملّی ملت فارس نمایندگان بی هویت و میهن فروش آذربایجانی فرستاده و به قیمت فروش حقوق ملّی و منافع ملّی آذربایجانی به بخشی از بازارهای تهران دست یافته و در کنار چاپیدن بخشی از "ارزش اضافی" ارزش آفرینان آذربایجانی (از طریق کارمندان بازاری خود)، به ریده خور ملت فارس غارتگر نیز تبدیل شود که شده است و آزمون خود را داده است که دیگر بار آزموده نشود. دیگر بار حق سخن دادن و نکوبیدن بر دهان نمایندگان سیاسی تجّار میهن فروش آذربایجانی خطای نابخشودنی است. زیرا:

تجربه برای درس آموختن است
بدست فراموشی سپردن نیست

کمپرادور و تجّار بزرگ آذربایجانی آذربایجان را منجمله به مستعمره ملّت فارس (رهیده از بردگی تورکان قاجار) تبدیل کرده اند که به نفع تجّار بزرگ آذربایجانی ریده خور ملت فارس شوونیست و غارتگر، و به ضرر استقلال ملّی و انکشاف ملّی خلق و ملت خود، مستعمره باقی بماند. غافل از این که دیر یا زود و به هر قیمتی طبقه کارگر و زحمتکشانش در اتحاد با خرده بورژوازی شهری و روستائی آذربایجانی، آذربایجان اشغال شده و خلق و ملت اسیر گردیده آذربایجان را از دست دولت غاصب و غارتگر ملت فارس فاشیست و شوونیست نجات داده و حاکمیت را [تا ضرورت یافتن انقلاب سوسیالیستی] به دست خرده بورژوازی شهری و روستائی خواهند سپرد که به اندازه طبقه کارگر و زحمتکشانش آذربایجانی ملّی و انقلابی بوده و هستند. زیرا خواهان تبدیل شدن کارگر و بورژوازی سنتی به کارگر و بورژوازی صنعتی از طریق رشد و تکامل نیروهای مولده تاریخسازند.

انقلاب بورژوائی به رهبری خرده بورژوازی، بیش از تأمین منافع قشری خرده بورژوازی در خدمت انکشاف ملّی و در خدمت منافع آتی طبقه کارگر

انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملّی-دموکراتیک"؟

و زحمتکش آذربایجانی خواهد بود. زیرا جامعه صنعتی شده و پرولتریزه گردیده نیروهای مولده خود را اجتماعی میکند و نیروهای مولده اجتماعی شده و تاریخساز نیز جامعه را به سوی اجتماعی کردن مالکیت بر وسایل تولیدی و انسانی شدن کلیه روابط سوق میدهد.

"گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی"،
"با حلوا - حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود"،
"عجله کار شیطان (آناشیسیت و تفرقه افکن و تخریب کننده) است".

- انقلاب ارضی مکمل انقلاب ملّی است:

زیرا با تبدیل رعیت و اجاره دار به مالک زمین، درآمدهای حاصله بشکل موتور آب و تراکتورهای زنجیره ای و غیره ی خرید شده از شهرهای صنعتی در روستاها انباشت شده و موجب رشد صنایع شهری و مکانیزه شدن روستاها و زوال روابط قرون وسطائی در روستاها میشود.

- احکام ادیان تجار آفریده ضدّ ملّی هستند: با جدائی دین از دولت و سیاست، نه فقط زن از قید و بندهای مردسالاری و فئودالی رهیده و نیروی کار فکری و یدی زن در کلیه عرصه های زندگی بکار گرفته میشود. نه فقط به عمر بت پرستی و دیکتاتورپروری و بی اراده گی و بی غیرتی خاتمه داده شده و کلیه افراد بشر از حقّ اندیشه و بیان و قلم و انتقاد و احزاب سیاسی و اجتماعات و قانونگذاری و غیره برخوردار میشوند، بلکه علم و منطق و عقل و عدل انسانی انسان ها جایگزین جهل و خرافات و وحشیگری و وحشی پروری برای بی اراده و مسلم کردن (مورد نظر خدایان قائم شده در پشت قرآن دیکته کرده و آسمانی قلمداد نموده) میشود. (مسلم = موسلمان = تسلیم شده)

دولت ذینفع و متعهد به قانون اساسی ماهیتا علمی و منطقی و دموکراتیک و لاییک و سکولار، میتواند عملا به انکشاف ملّی تحقق بخشند. وگرنه نیروی کار فکری و یدی زنان مورد استفاده انکشاف ملّی واقع نشده و به زایانیدن فردوسی های ضدّ زن و ضدّ بشر (زنان را ستائی سگان را ستای

انقلاب "سوسیالیستی"، و یا "ملّی-دموکراتیک"؟

که یک سگ به از صد زن پارسای. فردوسی) اختصاص داده میشوند که جهل و ارتجاع وحشی پرور و نژادکشان را حاکم گردانند. وگرنه مغزهای قادر به اندیشیدن مورد استفاده انکشاف ملّی واقع نمیشوند که به نشخوار احکام پوسیده و ضدّ بشری قرآن غیر قابل دستکاری اختصاص یافته و اقشار و طبقات ضدّ بشر و جنایتکار را حاکم گردانند.

جامعه ای که نیروی کار فکری و یدی زنان (نصف جمعیت جامعه) را بکار نگیرد [کجای احکام اسلامی محترم است که زن مسلمان را از قاضی و رهبر شدن منع کرده است؟ جناب آقای سخنگوی "گایب" و امثال دروغگو]، اگر زن آزاد شود، اولادش آزادیخواه بار می آید. جامعه ای که از مغزهای اندیشیده به حقوق بشر و کاشف علوم مخترع پرور و فاتح کرات آسمانی کار نکشد، نه فقط برای شریعتمداری های مرتجع مقلد میپروراند [مقلدینی که با جنگیدن در رکاب آیت الله شریعتمداری بعنوان نماینده سیاسی- مذهبی کمپرادورها و تجار میهن فروش آذربایجانی، به مثل مرجع تقلیدشان حتی به آزادی تحصیل به زبان تورکی نیز نیاندیشیدند. جناب آقای رهبر "گاموح" و امثال دروغگو]، بلکه محکوم میشود که برای همیشه قرون وسطائی باقی مانده و مورد غارت و چپاول جوامع صنعتی قرار گیرد.

- عدالت اجتماعی متّحد کننده اقشار و طبقات میهن پرست است: هر دولت انتخابی خلق و ملت آذربایجان بطور قانونی موظف است که طبق مفاد قانون اساسی کشوری حدّ اقل مخارج زندگی انسانی و کلّ مخارج تحصیل و تداوی هر هموطن صغیر و کبیر علیل و بیکار شده مجرد و دارای اولاد را از محلّ درآمدهای دولتی تأمین کرده و بدین وسیله متقابلاً به این بخش از وظایف خود جامعه عمل پوشاند که اعتماد و علاقه و دلسوزی هموطنان زیسته برای وطن را بدست آورد که از حقّ مجازات مفسدین قانون شکن برخوردار گردد. دولت موظّف است که پشتیبان سندیگاههای شاغلین باشد. زیرا طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه به منظور اجتماعی شدن نیروهای مولده تغییر و تکامل دهنده و تاریخساز به استثمار طبقاتی در حدّی تن میدهند، در حدّی تن میدهند،

انقلاب "سوسیالیستی" و یا "ملّی-دموکراتیک"؟

در حدّی تن میدهند که قابل پذیرش سندیکا‌های حقیقی آنان باشد. بنابراین به مثل کلیّه آزادی های مورد نظر دموکراسی، مبارزات صنفی نیز باید برسمیت شناخته شده و مجاز شمرده شوند که کم و کیفیّت عدالت مورد نظر اقشار و طبقات استثمارشونده را معین و مشخص کرده و عملی کنند بی آنکه شیرازه ای از هم بیاشد.

.....
.....

30.09.2008 آراز بالتاجی

انقلاب بدون تئوری انقلابی غیرممکن است:

تئوری آگاه میکند، به حرکت درمی آورد، متحد میکند

و از افتادن به چاه می رهااند.

انقلاب میتواند ارتجاعی و یا مترقی باشد.

(در مورد مسئله ملّی کتاب "اوتای - بوتای وطندیر." از آراز)

(بالتاجی که به زبان تورکی نوشته شده است را بخوانید! زیرا:)

("بسی رنج بردم در این سال سی")

(که از تورکان بیآموزد پارسی)

(نه از مسموم کرده های فردوسی)

"ایران و مسائل ایران" (مسائل ایران)

ضیاء صدرالاشرفی

[مطالب مورد نظر زیر از شاهنامه فردوسی است که توسط آراز بالتاجی از مقاله آقای دکتر ضیا صدرالاشرفی (آنتی پان آریائیسیم - آراز) بنام "ایران و مسائل ایران" انتخاب شده اند. آراز بالتاجی]

... صرف نظر از اینکه ظاهراً و بنا به اشعار ذکر و نقل شده در این نوشته، "ایران" فردوسی شامل بلوچستان و گیلان و دیلم و آلان و کردستان و نیز مازندران نمی شود، همچنانکه اهواز و آرمان و زابل و سیستان و کابلستان (افغانستان کنونی) را شامل نمیگردد.
فردوسی در یکی از مداحیهای فراوان خود از سلطان محمود غزنوی میگوید:

کنون پادشاه جهان را ستای	به بزم و به رزم و به دانش گرای
شهنشاه ایران و زابلستان	ز قنوج تا مرز کابلستان
خداوند ایران و توران و هند	همان مرز چین تا به دریای سند
خداوند هند و خداوند چین	خداوند ایران و توران زمین
چو دارا از ایران به آرمان رسید	دو بهر، از بزرگان ایران ندید
چو صد مرد بیرون شد از رومیان	ز ایران و اهواز و زهرامیان؟
چو از شهر زابل به ایران شوم	به نزدیک شاه دلیران شوم
از ایران ره سیستان برگرفت	از آن ها رها مانده اندر شگفت
برون رفت مهرباب آل آبل- خدای	سوی خیمه زال زابل- خدای

ایران دوستی من (ضیا صدرالاشرفی فئدرالیست، یعنی پان- ایرانیست، که مضافاً ضدّ وطن هم است. - آراز) از ایرانی دوستی من سرچشمه میگیرد نه بر عکس، ... "خاک پرستی نژادی، دشمنی با انسانیت است". ...
شهریار:

جهان مراست وطن، مذهب من است حقیقت!
چه کافر و چه مسلمان؟ چه آسیا چه اروپا؟.

من (ضیاء صدر الاشرافی) "شاهنامه" - شناس نیستم، و لذا با "مرجوع دانستن اشتباه"، چنین میانگام که "شاهنامه" دو بخش دارد:

یک- بخش اول آن از کیومرث تا اسکندر را دربر میگیرد، که بخش اسطوره- ای و غیر تاریخی آن است. در آن بنا به ارزشهای ایلی و قبیله ای، جز انتقام گرفتن و کینه ورزی و قصاص و خونخواهی، و رَجَز- خوانی و تفاخر ایلی و نفرت قومی و نژادی از غیر خودی ها و بی قانونی و اها نت به زنان و یکبار همبستر شدن با آنان و آردن و لشان، برای بزرگ کردن بچه! و کشته شدن آن فرزند بدست پدر و ... نَشْر و تبلیغ خرافاتِ ضد علت و معلول، و مغایر علم و عقل، با وجود داعیه "خرد" داشتن و ... مطلب قابل نقلی برای بچه ها ندارد.

شاهنامه فردوسی مشحون از عرب کُشی و کرد کُشی و بلوچ کُشی و جهرمی کُشی و ... و جنگ مداوم دو قوم اسطوره ای ایرانی و تورانی است که عمداً و به تحریف، تورانی ها، در آن برابر ترکان (! - آراز بالتاجی) قلمداد می شوند!

حکیم فردوسی توسی در مورد کُرد کُشی و "جهرمی کُشی" اردشیر بابکان، و هندی کُشی و آلانی کُشی و گیلانی کُشی و برانداختن کامل نسل بلوچ ها، بوسیله انوشیروان دادگر، داد سخن داده است، که تنها به ذکر چند بیت به عنوان نمونه بسنده میکنم

بلوچ کُشی:

انوشیروان "دادگر" وقتی داد مردم بلوچ را با نسل کُشی آنها درمیآورد.
فردوسی می فرماید:

سراسر بشمشیر بگذاشتند	ستم کردن "لوچ" برداشتند
بشد ایمن از رنج ایشان جهان	"بلوچی" نماند آشکار و نهان!
همه رنج ها خوار بگذاشتند	درو کوه را، خانه پنداشتند!
از ایشان فراوان و اندک نماند!	زن و مرد و جنگی و کودک نماند!

گیلک و دیلمی کشی:

انوشیروان "دادگر" بسرعت بر گیلان و دیلم تاخته، داد آنان را هم درمی آورد.

ز نفرین، پراکنده گشت، آفرین چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید... نباید که ماند پی شیر گرگ که از خون همه روی کشور بشُست خروش آمد و ناله مرد و زن گیاها، بمغز سر آلوده بود	ز گیلان تباهی فزونست از این از آن جا یگه سوی گیلان کشید چنین گفت کای- در، ز خُرد و بزرگ چنان شد ز کشتن همه بوم رست ز بس کُشتن و غارت و سوختن ز کشته به هر سو یکی توده بود
---	--

بد نبال این عدالت گستری و دادگری شاهانه انوشیروان:

هشیوار و، با داد، و سنگی بدند زنان از پس و کودک خُرد پیش بُیریم سرها ز تن- ها بدست چو بیند بریده یکی توده سر گذشته شد، اندر دل او نهان کز آن پس نگیرد کسی راه بد	ز گیلان هر آنکس که جنگی بُدند ببستند یکسر همه دست خویش! اگر شاه را دل ز گیلان بخت دل شاه خشنود گردد مگر بر ایشان ببخشد شاه جهان نوا خواست از گیل و دیلم دو صد
---	--

هندی کُشی:

فردوسی "پاک زاد" در باره فتح خیالی هندوستان، و زهرچشم گرفتن از آنان بوسیله انوشیروان "دادگر" که با لشکرش طی الارض میکرده، می فرماید: وز آن جا یگه شاه لشکر براند بفرمان، همه پیش او آمدند ز دریای <u>هندوستان</u> تا دو میل بزرگان همه پیش شاه آمدند بپرسید کسری و بنواخت- شان بدل شاد بر گشت از آن جا یگه	بهندوستان رفت و چندی بماند... بجان هر کسی چاره جو آمدند درم بود و دیبا و اسبان و پیل زدوده دل و نیکخواه آمدند بر اندازه بر، جایگه ساخت- شان جهانی پر از اسب و <u>فیل</u> و سپاه
---	--

آلانی کُشی:

فردوسی توسی در مورد آلانیان نام منطقه و قومی در جمهوری آذربایجان کنونی) نیز همانند هندیان، به باجستانی خسرو دادگر میپردازد و میفرماید:

همه روی کشور نگهبان نشاند ز دریا به راه آلانان کشید همه پیش نوشیروان آمدند چو پیش سرا پرده شهریار بر ایشان ببخشود بیدار شاه بفرمود تا هر چه ویران شدست به ایرانیان گفت: "آلان" و "هند"	چو ایمن شد، از دشت لشکر براند یکی مرز ویران و بیکار دید ز کار گذشته نوان آمدند رسیدند با هدیه و با نثار ببخشید، یکسر گذشته گناه "کُنام پلنگان و شیران شدست".... شد از بیم شمشیر ما چون پَرند!
--	---

گُرد کُشی:

این مهم را اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیان با شبیخون لشکر "پارسی"، بر گردان که نسبت تعدادشان "یک به سی" بوده است، چنین به انجام میرساند:

چو شب نیمه بگذشت و تاریک شد بر آهیخت شمشیر و اندر نهاد همه دشت از ایشان سر و دست گشت بی اندازه، زیشان گرفتار شد " همه بوم-هاشان بتاراج داد!	جهاندار با گُرد نزدیک شد.... گیا را ز خون بر سر افسر نهاد! به روی زمین، گُرد بر، پست گشت! سترگی و نا بخردی "خوار شد سپه را همه "بدره" و "تاج" داد
---	---

ترک ستیزی و ترک کُشی:

سخن بس کن از هر مز ترک زاد که این ترک زاده سزاوار نیست که خاقان نژاد است و بد گوهر است	که اندر زمانه مباد این نژاد ... کس او را به شاهی خریدار نیست به بالا و دیدار چون مادر است
--	---

با وجود اینکه در جای دیگر میفرماید:
که ترکان "بدیدن" پری چهره اند"

به جنگ اندرون پاک بی بهره اند!"

اما شاعر تابع "تنگی قافیه" ما این سخن خود را، بنا به مصلحت، فراموش کرده و میسراید:

ابا سرخ ترکی، بدی ،گر به چشم(!؟)	تو گفتی دل آزرده دارد به خشم
که آن ترک بد ریشه و ریمن است	که هم بد نژاد است و هم بد تن است
تن ترک بد ذات بی جان کنم	ز خونش دل سنگ مرجان کنم
از آن پس پیرسید، از آن ترک زشت	که ای دوزخی روی دور از بهشت
چه مردی و نام و نژاد تو چیست؟!	که زاینده را بر تو باید گریست
بُود ترک، "بد طینت" و "دیو زاد"	که نام پدرشان ندارند یاد!

حکیم ابوالقاسم فردوسی، ترکان فاتح در عمل را، در عالم خیال مغلوب میکند و به عقده گشائی شفا نیافته تا به امروز در مریدان میپردازد:

وزین روی ترکان همه برهنه	برفتند بی اسب و بار و بُنه
رسیدند یکسر به توران زمین	سواران ترک و سواران چین..
ز ترکان جنگی فراوان نماند	ز خون سنگها جز به مرجان نماند
سپهدار ایران به ترکان رسید	خروشی چو شیر ژیان بر کشید

البته میدانید هرگز چهارم برآستی بر خلاف پدرش نوشیروان پادشاه عادل بود و شرح آن در شاهنامه آمده است:
سر گنجداران پر از بیم گشت ستمکاره را دل بدو نیم گشت...

اما چون ترک است پس از نظر فردوسی، مجرم است. حکیم ابوالقاسم فردوسی، با الهام از شهرت دیوار چین و نام "سدسکندر"، بین "ایران" و "توران" خیالی خود، تالی "دیوار برلین" را با کمک البته مهندسان "هندی و رومی" و نه ایرانی " ایجاد میکند! و اهالی "ایران" را "رَمِه" و مردم "توران" را "گرگ" قلمداد میفرماید:

به دستور، فرمود کز "هند و روم"	کجا نام باشد به آباد بوم
ز هر کشوری مردم ژرف بین	که استاد یابی، بدین برگزین
یکی باره از آب برکش بلند	بُنش پهن و بالای او ده کمند!
به سنگ و بساروج از ژرف آب	برآورد تا چشمه آفتاب!
همانه کزین گونه سازیم بند	ز توران به ایران نیاید گزند
نباید که باشد کسی زین به رنج	بده، هر چه خواهند و، بگشای گنج

کشاورز و دهقان و مرد نژاد
 یکی پیر مؤبد، بدان کار کرد
 دری بر نهادند ز آهن بزرگ
 نباید که آزار یابد ز باد (!؟)
 بیابان همه پیش دیوار کرد
 "رمه" یکسر ایمن شد از بیم "گرگ"

فردوسی در مورد زن ها از جمله می فرماید:

که پیش زنان راز هر گز مگوی
 به کاری مکن نیز فرمان زن
 کرا از پس پرده دختر بود
 کرا دختر آید به جای پسر
 یکی دختری بود پوران بنام
 چو این داستان سر بسر بشنوی
 بگیتی بجز پارسا- زن مجو
 بدو گفت ازین کار ناپاک "زن"
 کسی کو بود مهتر انجمن کفن
 چو زن زاد دختر، دهیدش به گرگ!
 تبه گردد از خفت و خیز زنان
 کند دیده تاریک و رخساره زرد
 ز بوی زنان موی گردد سپید!
 چو چوگان کند گوژ بالای راست
 به یک ماه یکبار از آمیختن!
 مرا گفت چون دختر آمد پدید
 نگشتم، بگشتم ز راه نیا!

چو گوئی سخن باز یابی به کوی
 که هر گز نبینی زنی، رای زن
 اگر تاج دارد بد اختر بود
 به از گور داماد، ناید به بر
 چو زن شاه شد کارها گشت خام
 به آید ترا، گر به "زن" نگروی
 زن بد کنش خواری آرد به روی
 هُشیوار با من یکی رای زن
 بهتر او را ز فرمان زن
 که نامش ضعیف است و ننگش بزرگ!
 بزودی شود سست چون بی- تنان
 بتن سست گردد، به رخ لاجورد
 سپیدی کند از جهان نا امید
 ز کار زنان چند گونه بلاست
 گر افزون بود، خون بود (خود) ریختن
 ببایست اش اندر زمان سر برید
 کنون ساخت بر من چنین کیمیا

زن و ازدها هر دو در خاک به
 زنان را ستائی سگان را ستای
 جهان پاک از این هر دو ناپاک به
 که یک سگ به از صد زن پارسای

البته من همه اشعاری که سرکار خانم مهری بهفر در جوابگوئی به شما، نقل کرده بودند نیاوردم. اشعار خرافی و شرم آور زیاد در شاهنامه حکیم توس هست که بقول خیام: "درخانه اگر کس است یک حرف بس است" ...

شخصاً پیشنهاد میکنم در این تعلیم تخصصی شاهنامه، برای ملیتهای محکوم و محروم ایران، آن بانوی قشقائی و دیگر بانوان نیز دست بالا بزنند و اشعار فراوان مربوط به تحقیر زنان را برای دخترانشان بجای لالائی بخوانند، تا کینه زن به مرد نیز در کنار سایر کینه ها، قوام گرفته و پرورده شود.

پیام فردوسی در شاهنامه در کلیت ضدانسانی، و برای حفظ منافع ایرانیان کنونی مضر، و جهت تقویت روح همزیستی و برابری، نفاق - افکن، و برای نصف بشریت یعنی بانوان، ضد زن، مردسالارانه، تحقیرکننده، و برای مردان آزادیخواه امروز هم، شرم آور است." ضیاء صدرالاشرافی

نوشته فوق الذکر در تاریخ 02.06.2011 به این اثر اضافه گردید.

بالتاجی آراز

حدود ایران در شاهنامه فردوسی

شهر و مکان جغرافیایی ایران در شاهنامه فردوسی مابین شیراز و اصفهان می باشد. واقع در 52 الی 53 درجه شرقی و روی 29/5 الی 31 درجه شمال جغرافیایی:

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد که دیهمی شاهان به دو فخر پارس دو بهر از بزرگان لشکر ندید	چو ایران نباشد تن من مباد سکندر بیامد ز <u>اسطخر پارس</u> چو دارا ز <u>ایران</u> به <u>کرمان</u> رسید
چاپ مسکو صفحه 396 که از میش بگسست چنگال گرگ که دانند خواندش مرز جهان 427 به نزدیک شهر دلیران کشید به نزدیک شاه و دلیران شوم 368 به غارت از <u>ایران</u> سپاهی گران 72 که اسطخر بود بر زمین فخر پارس فرستاد بسیار سود و زیان سپه را به آیین ساسان کشید همی تاج و تخت بزرگان کشید به هنگام آواز و بلبل شدند دل شاه ایران پر اندیشه بود 380	مرا خواند ندارد وانه بزرگ ورا بود <u>شیراز تا اصفهان</u> سپه را ز <u>زابل</u> به <u>ایران</u> کشید چو از شهر <u>زابل</u> به <u>ایران</u> شوم بگوش که آمد به <u>مازندران</u> همی رفت شادان به <u>استخر فارس</u> و زان پس بر کشور <u>خوزیان</u> تناسان به سوی <u>خراسان</u> کشید از این گونه لشکر به <u>گرگان</u> کشید ز گرگان به ساری و آمل شدند در و دشت یکسر همه بیشه بود

ترکان و فردوسی و ایران

بگو که کنیم آن ز ترکان تهی 253 که زان بوم بر تور را بهر بود یکی خوب جایست و فرحی سوی شاه ایران همی ننگرند 157 ز خونش دل سنگ مرجان کنم نبايد که آیند زین پس به کین 168	هر آن شهر که از مرز ایران نهی بزاوستان در یکی شهر بود منوچهر کرد آن ز ترکان تهی همی باز و ساوش به توران برند تن ترک بدخواه بی جان کنم تهی کرد باید از ایشان زمین
--	---

به نقل از نوشته ای از نویسنده ای ... - آراز بالتاجی

دین خدای قورآن سیاسی است
دشمن حقوق بشر عاصی است

با خدای قرآن

چه باید کرد؟

آراز بالتاجی

**خدا را از حقوقش محروم کنید
به تغییر ماهیت محکوم کنید**

این دفتر شعرم را ضمن تشکر و قدردانی
به سایت آذربایجانی "سول گوناز" (www.solgunaz.com)
تقدیم میکنم. 11.09.2010 آراز بالتاجی

با خدای قرآن چه باید کرد؟

به نفع قرآن دین را تفسیر نکن!
شریعت را بیش از دین تحقیر نکن!
(مولا را بیش از خدا تحقیر نکن!)
(معلول را بیش از علت تحقیر نکن!)
هر گناهی در آیه قرآن است،
قرآن در خدمت ستمگران است.

1- "سابقه" تروریستی و نسل کشی خدای قرآن را از زبان خودش بشنویم:

(1-) سوره 4 – آیه 81:

چرا قرآن را با دقت مطالعه نمی کنند اگر از جانب غیر خدا بود، در آن
ضد و نقیض های بسیاری پیدا کرده بودند.

(2-) سوره 3 – آیه 58:

این ها آیاتی است که بر تو تلاوت می کنیم، که حاوی پیغامی است
پر از حکمت.

(3-) سوره 3 – آیه ۲۳:

آیا توجه کرده ای کسانی که قسمتی از کتاب آسمانی به آنها داده شده بود
و چطور از آنها دعوت می شود که از این کتاب آسمانی خدا پیروی کنند
و آن را در زندگی خود بکار ببرند، سپس بعضی از آنها با بیزاری روی
می گردانند.

(4-) سوره 3 – آیه 19:

تنها دین مورد تایید خدا "تسلیم" است. ...

(5-) سوره 3 – آیه ۸۵:

هر کس غیر از تسلیم، دین دیگری برای خود اختیار کند، از او پذیرفته
نخواهد شد و در آخرت، با بازندگان خواهد بود.

(6-) **سوره 17 – آیه ۱۷:**

ما بسیاری از نسل ها را بعد از نوح نابود کرده ایم. پروردگارت در رسیدگی به گناهان بندگان دقیق ترین است؛ او کاملاً آگاه است، بینا.

(7-) **سوره 21 – آیه ۹۵:**

بازگشت هر جامعه ای که نابود کرده بودیم، ممنوع شده است.

(8-) **سوره 3 – آیه 4:**

قبل از آن، تا مردم را هدایت کند و او کتاب قانون فرو فرستاد. کسانی که آیات خدا را باور نمی کنند به عذابی سخت دچار می شوند. خدا است قادر متعال، انتقام گیرنده.

(9-) **سوره 7 – آیه ۹۴:**

هر گاه برای هر جماعتی پیامبری فرستادیم، مردم اش را به بدبختی و سختی دچار کردیم، تا شاید التماس کنند.

(10-) **سوره 25 – آیه ۳۱:**

ما همچنین از بین گناهکاران علیه هر پیامبری دشمنانی قرار می دهیم. پروردگارت بعنوان راهنما و سرور کافی است.

(11-) **سوره 25 – آیه ۱۱:** (بدوا آموزگار هیتلر باید مجازات شود)

در حقیقت، آنها آن ساعت (روز رستاخیز) را باور نکرده اند و ما برای کسانی که به آن ساعت ایمان ندارند دوزخی شعله ور آماده کرده ایم.

(12-) **سوره 18 – آیه ۲۹:** (اسیدی که بسیجی خمینی بکار میبرد)

اعلام کن: "این حقیقتی است از جانب پروردگارتان،" سپس بگذار هر کس که بخواهد ایمان آورد و هر کس که بخواهد کافر شود. ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده ایم که کاملاً آنها را در بر خواهد گرفت. هر گاه فریاد کمک بر آورند، مایعی به آنها داده خواهد شد که مانند اسیدی غلیظ صورت را می سوزاند. چه آشامیدنی بدی! چه سرنوشت شومی!

(13-) **سوره 18 – آیه ۵۹:**

چه بسیار جامعه ای که آنها را بخاطر ستم هایشان نابود کردیم، ما زمانی خاص برای هلاکت آنها در نظر گرفتیم.

(14-) **سوره 4 – آیه ۱۶:**

بخاطر ستم هایشان، ما بر یهودیان غذاهای خوبی را که قبلاً برایشان حلال بود، حرام کردیم؛ همچنین برای اینکه مدام از راه خدا دوری میکردند.

(15-) **سوره 4 – آیه ۱۵۳:**

مردم کتاب آسمانی به مبارزه از تو می خواهند تا کتابی از آسمان برایشان بیاوری! آنها از موسی بیشتر از این درخواست کرده اند، می گفتند، "خود خدا را به عیناً به ما نشان بده، در نتیجه، بخاطر گستاخی شان صاعقه ای به آنها اصابت کرد.

(16-) **سوره 25 – آیه ۳۶:**

ما گفتیم، "هر دوی شما (موسی و برادرش هارون) به سوی مردمی بروید که آیات ما را تکذیب کردند،" و بعد از آن، تکذیب کنندگان را بکلی نابود کردیم.

(17-) **سوره 17 – آیه ۱۶:**

اگر بخواهیم هر جامعه ای را از بین ببریم، می گذاریم تا رهبران آنجا بی اندازه فساد کنند. به محض اینکه سزاوار عذاب شوند، ما آن را کاملاً نابود می کنیم.

(18-) **سوره 16 – آیه ۱۱۲:**

خدا جامعه ای را مثال میزند که در امنیت و رفاه بسر می بردند، با روزیهای که از هر طرف به آنجا می آمد. اما سپس، نسبت به نعمات خدا ناسپاس شدند. در نتیجه، خدا باعث شد که آنها طعم سختی گرسنگی و ناامنی را بچشند. چنین است جزای اعمالی که انجام دادند.

(19-) **سوره 17 – آیه ۶۸:**

آیا ضمانت کرده اید که او موجب نخواهد شد که زمین در ساحل شما را ببلعد یا که او طوفانی بر شما خواهد فرستاد، آنگاه، هیچ محافظی نخواهد یافت

(20-) **سوره 18 – آیه ۴۰:**

"شاید که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا کند. شاید او طوفان شدیدی از آسمان بفرستد تا باغ تو را از بین ببرد و آن را کاملاً خشک و بدون محصول باقی گذارد.

(21-) **سوره 10 – آیه ۷۳:**

آنها او را تکذیب کردند و در نتیجه، ما او و کسانی را که در کشتی به او ملحق شدند نجات دادیم؛ ما آنها را وارث قرار دادیم. و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم. عاقبت را توجه کن؛ به آنها هشدار داده شده بود.

(22-) **سوره 16 - آیه ۲۶:**

دیگران هم در گذشته مانند آنها حلیه کرده اند و در نتیجه، خدا بنای آنها را از پایه ویران کرد که باعث شد سقف روی سرشان خراب شود. عذاب به آنها اصابت کرد هنگامی که هیچ انتظار نداشتند.

(23-) **سوره 7 - آیه ۱۳۰:**

سپس قوم فرعون را به خشک سالی و کمبود محصولات دچار کردیم، باشد که توجه کنند.

(24-) **سوره 7 - آیه ۱۳۶:**

در نتیجه، ما برای اعمالشان از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق کردیم. این به خاطر آن است که نشانه های ما را تکذیب کردند و نسبت به آنها کاملاً بی توجه بودند.

(25-) **سوره 7 - آیه ۴:**

چه بسیار جماعتی که ما آنها را هلاک کردیم؛ آنها به عذاب ما دچار شدند، در حالیکه خواب بودند، یا کاملاً بیدار.

(26-) **سوره 7 - آیه ۷۲:**

سپس ما او و کسانی را که با او بودند، با رحمت خود نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و از ایمان آوردن خودداری کردند هلاک کردیم.

(27-) **سوره 11 - آیه 82:**

هنگامیکه قضاوت ما فرا رسید، ما آنها را زیرورو کردیم و سنگ های سخت ویران کننده بر آن بارانندیم.

(28-) **سوره 21 - آیه ۳۵:** (کدام مادری بچه اش را میکشد؟ - آراز)

هر نفسی طعم مرگ را خواهد چشید، بعد از اینکه شما را با مصیبت و موفقیت امتحان کنیم، سپس نهایتاً به سوی ما باز می گردید.

(29-) **سوره 16 - آیه ۷۰:**

خدا شما را آفرید، سپس او به زندگی شما خاتمه می دهد. او به بعضی از شما اجازه می دهد تا سن پیری زندگی کنند، فقط برای اینکه بفهمند علمی که می-توانند کسب کنند محدود است. خداست دانای مطلق، قادر مطلق.

(30-) **سوره 18 - آیه ۸:**

ما قطعاً، همه چیز را در آن (زمین) از بین خواهیم برد و آن را کاملاً: خشک و بدون محصول خواهیم گذارد.

2- تروریست و نسل کش تربیت کردن خدای قرآن را از زبان خودش بشنویم:

(31) سوره 65 – آیه ۱۲:

خدا هفت جهان و به همان تعداد، زمین خلق کرد. فرمان ها در میان آنها برقرار است. این برای آن است که شما بدانید خدا قادر مطلق است و اینکه خدا از همه چیز کاملاً آگاه است.

(تکرار) سوره 5 – آیه 3:

... امروز، من دین شما را به حد کمال رسانده ام، نعمت خویش را بر شما کامل کرده ام و تسلیم بودن را به عنوان دین برای شما مقرر نموده ام.

(تکرار) سوره 3 – آیه ۲۳:

آیا توجه کرده ای کسانی که قسمتی از کتاب آسمانی به آنها داده شده بود و چطور از آنها دعوت میشود که از این کتاب آسمانی خدا پیروی کنند و آنرا در زندگی خود بکار ببرند، سپس بعضی از آنها با بیزاری روی می گردانند.

(32-) سوره 18 – آیه ۵۶:

ما رسولان را فقط بعنوان مژده دهنده و هشدار دهنده می فرستیم. کسانی که باور نمی کنند به باطل جرو بحث می کنند تا حقیقت را مغلوب کنند و آنها اثبات و هشدارهای من را بیهوده می گیرند.

(33-) سوره 3 – آیه ۲۰:

اگر با تو جرو بحث می کنند پس بگو، "من خود را فقط به خدا تسلیم کرده ام؛ من و کسانی که از من پیروی می کنند." باید به کسانی که کتاب آسمانی دریافت کردند و همچنین کسانی که دریافت نکردند، اعلام کن، "آیا تسلیم می شوید" اگر تسلیم شوند، پس هدایت شده اند، اما اگر روی بگردانند، تنها ماموریت تو رساندن این پیغام است. خدا بر تمام مردم بیناست.

(34-) سوره 4 – آیه ۱۴:

و اما کسی که از خدا و رسولش اطاعت نکند و از حدود قوانین او یا فراتر نهد (در همه جا، قوانین مندرج در بخش سوم این نوشته منظور است. آراز)، او را به دوزخ وارد خواهد کرد، جایی که تا ابد بماند. او به مجازات شرم آوری دچار شده است

(35-) **سوره 18 - آیه ۲۹:**

اعلام کن: "این حقیقتی است از جانب پروردگارتان،" سپس بگذار هرکس که بخواهد ایمان آورد و هر کس که بخواهد کافر شود. ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده ایم که کاملاً آنها را در بر خواهد گرفت. هر گاه فریاد کمک بر آورند، مایعی به آنها داده خواهد شد که مانند اسیدی غلیظ صورت را می سوزاند. چه آشامیدنی بدی! چه سرنوشت شومی!

(36-) **سوره 18 - آیه ۵۰:**

ما به فرشتگان گفتیم، "به آدم سجده کنید." (از جنس مذکر - آراز) آنها سجده کردند، به جز شیطان. او به جن تبدیل شد، زیرا او از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. آیا شما او و نسل های او را بعنوان پروردگاری به جای من انتخاب خواهید کرد، با اینکه آنها دشمنان شما هستند چه مبادله بدی

(37-) **سوره 4 - آیه ۶۵:**

هرگز، به پروردگارت؛ آنها مؤمن نیستند مگر آنکه نزد تو بیایند تا در مورد اختلافاتشان قضاوت کنی، سپس در قبول قضاوت تو هیچ گونه تردیدی در قلبشان نیابند. آنها باید تسلیم شوند تسلیمی کامل.

(38-) **سوره 2 - آیه 229:**

... کسانی که از حدود قوانین خدا تجاوز کنند، بی عدالتی می کنند.

(39-) **سوره 17 - آیه ۳۳:**

کسی را نکشید زیرا خدا زندگی را مقدس قرار داده است مگر در اجرای عدالت. ("عدالت": دو برابر بودن سهم برادر نسبت به خواهر و ... - آراز)

(40-) **سوره 4 - آیه ۳۴:**

مردان مسئول زنان ساخته شده اند و خدا به آنان خصوصیتی خاص عطا کرده و آنها را نان آور قرار داده است. زنان پرهیزگار با خوشرویی این نظم را می پذیرند، زیرا این فرمان خداست و در غیاب شوهرانشان آبرو و حیثیت آنها را حفظ می کنند. اگر به تجربه پی بردید که زنان سرکشی می کنند، اول با آنها صحبت کنید، سپس (می توانید انگیزه های منفی به کار برید مانند) از آنها در بستر دوری کنید، بعد می توانید (بعنوان آخرین چاره) آنها را بزنید. اگر از شما اطاعت کنند، شما اجازه ندارید علیه آنها ستم کنید. خدا ست تعالی، بلند مرتبه

(41-) سوره 4 - آیه ۱۲۸: (پند جنبه قانونی ندارد. آراز بالتاجی)
اگر زنی از طرف شوهرش ناسازگاری یا دوری احساس کند، باید آن زوج در جهت حل اختلافاتشان بکوشند، زیرا آشتی کردن برایشان بهترین است. خود خواهی خصلت انسان است و اگر کار نیک انجام دهید و زندگی پر-هیزگارانہ ای در پیش بگیرید، خدا از هر کاری که میکنید کاملاً آگاه است.

(42-) سوره 18 - آیه ۷۴:

پس به راه افتادند. هنگامی که با پسر جوانی روبرو شدند، او (خدمتکار موسی) پسر را کشت. او (موسی) گفت، "چرا چنین نفس بی گناهی را کشتی که نفس دیگری را نکشته بود تو کار بسیار زشتی مرتکب شده ای."

(43-) سوره 18 - آیه ۸۰:

"و اما در باره آن پسر، پدر و مادرش مؤمنان خوبی بودند و ما (خدمتکار موسی) دیدیم که او با سرکشی و کفرش آنها را به ستوه می آورد."

(44-) سوره 8 - آیه ۱۲:

بیاد آور پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: "من با شما هستم؛ بنابراین، از کسانی که ایمان آوردند حمایت کنید. من در دل کسانی که کافر شدند وحشت خواهم انداخت. شما می توانید به بالای گردن شان ضربه بزنید و حتی می-توانید به هر یک از انگشتانشان ضربه بزنید."

(45-) سوره 9 - آیه ۲۹:

علیه کسانی که نه به خدا ایمان دارند، نه به روز آخر، نه آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام می کنند و نه از دین حقیقی پیروی می کنند _ در بین کسانی که کتاب آسمانی دریافت کردند _ باید متقابلاً بجنگید، تا مالیات مقرر شده را بپردازند، چه بخواهند چه نخواهند.

(46-) سوره 51 - آیه ۴:

اگر (در جنگ) با کافران مواجه شدید، می توانید به گردن هایشان ضربه بزنید. اگر آنها را به اسارت گرفتید میتوانید آنها را آزاد کنید و یا به غرامت بگیرید تا زمانی که جنگ به پایان رسد. اگر خدا می خواست، می توانست بدون جنگ، به شما پیروزی عطا کند. ولی او اینچنین شما را با یکدیگر امتحان میکند. و اما کسانی که در راه خدا کشته میشوند، او هرگز فداکاری آنها را به هدر نخواهد داد.

(47-) **سوره 5- آیه ۳۳:**

مجازات بحق کسانی که با خدا و رسولش می جنگند و مرتکب جنایات هولناک می شوند، این است که کشته شوند، یا آنها را بر صلیب آویزند، با دست ها و پاهایشان را بر خلاف یکدیگر قطع کنند، یا از آن سرزمین تبعید شوند. این برای خوار کردنشان در این دنیاست، سپس در آخرت از عذاب بسیار بدتری رنج می برند.

(48-) **سوره 9 - آیه ۵:**

هنگامیکه ماه های مقدس گذشت، (و آنها حاضر به صلح نباشند) هر گاه با مشرکان مواجه شدید می توانید آنها را بکشید، تنبیه کنید و در مقابل هر حرکت شان مقاومت نمایید. اگر آنها توبه کنند و دعاهای ارتباطی (نماز) را بجا آورند و انفاق واجب (زکات) را بدهند، بگذارید بروند. خداست عفو کننده، مهربان ترین.

(49-) **سوره 4 - آیه ۷۵:**

چرا نباید در راه خدا بجنگید هنگامی که مردان ضعیف، زنان و کودکان التماس می کنند: "پروردگار ما، ما را از این جامعه ای که مردمش ظالمند نجات ده و خودت مولا و سرور ما باش."

(50-) **سوره 3 - آیه ۱۶۰:**

اگر خدا شما را حمایت کند، کسی نمی تواند شما را شکست دهد. و اگر او شما را ترک کند، چه کسی می تواند از شما پشتیبانی کند مؤمنان باید به خدا اعتماد داشته باشند.

(51-) **سوره 4 - آیه ۷۴:**

کسانی که حاضرند در راه خدا بجنگند، افرادی هستند که بخاطر آخرت از این دنیا چشم می پوشند. هر کس که در راه خدا بجنگد، سپس کشته شود، یا پیروز گردد، ما مطمئناً به او پاداشی بزرگ عطا خواهیم کرد.

(52-) **سوره 9 - آیه ۱۱۱:**

خدا از مؤمنان جان و پولشان را در عوض بهشت خریده است. بنابراین، آنها در راه خدا میجنگند، آماده اند بکشند و کشته شوند. چنین است و عده حقیقی او در تورات، انجیل و قرآن_ و چه کسی بهتر از خدا به وعده اش وفا می کند؟

شما باید از چنین مامله ای خوشحال باشید. این بزرگترین پیروزی است.

(53-) **سوره 13 – آیه ۳۵:**

مثال بهشت، که به پرهیزکاران وعده داده شده، نهرهای روان است، با روزیهای بی پایان و سایه خنک. چنین است سرنوشت کسانی که پرهیز-کاراند، در حالیکه سرنوشت کافران دوزخ است.

(54-) **سوره 9 – آیه ۷۲:**

خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن باغهایی با نهرهای روان را وعده میدهد، جایی که در آن جاودان بمانند و قصرهایی باشکوه در باغهای عدن. و رحمت و رضایت خدا حتی بزرگتر است. این بزرگترین پیروزی است.

(55-) **سوره 18 – آیه ۳۱:**

آنها شایسته باغهای عدن شده اند که در آن رودخانه ها جاری است. آنها در آنجا با دستبندهای زرین آراسته خواهند شد و لباس هایی از ابریشم و مخمل سبز خواهند پوشید و بر مبلمان های راحت استراحت خواهند کرد. چه پاداش نیکویی؛ چه مکان نیکویی!

(56-) **سوره 6 – آیه ۵۵:**

ما اینچنین آیات را توضیح می دهیم، و راه های مجرمان را مشخص می کنیم.

3- چگونگی عدالت خدای قرآن را از زبان خودش بشنویم.

(تکرار) سوره 4 – آیه 82:

چرا قرآن را با دقت مطالعه نمی کنند اگر از جانب غیر خدا بود، در آن
ضد و نقیض های بسیاری پیدا کرده بودند.

(تکرار) سوره 3 – آیه 58:

این ها آیاتی است که بر تو تلاوت میکنیم، که حاوی پیغامی است پر از حکمت.

(57-) سوره 65 – آیه ۱۲:

خدا هفت جهان و به همان تعداد، زمین خلق کرد. فرمان ها در میان آنها
برقرار است. این برای آن است که شما بدانید خدا قادر مطلق است و اینکه
خدا از همه چیز کاملاً آگاه است.

(تکرار) سوره 3 – آیه ۲۳:

آیا توجه کرده ای کسانی که قسمتی از کتاب آسمانی به آنها داده شده بود و
چطور از آنها دعوت میشود که از این کتاب آسمانی خدا پیروی کنند و آن را
در زندگی خود بکار ببرند، سپس بعضی از آنها با بیزاری روی میگردانند.

(تکرار) سوره 5 – آیه 3:

... امروز، من دین شما را به حد کمال رسانده ام، نعمت خویش را بر شما
کامل کرده ام و تسلیم بودن را به عنوان دین برای شما مقرر نموده ام.

(58-) سوره 21 – آیه ۱۱۲:

بگو، "پروردگار من، قضاوت تو عدالت مطلق است. ..."

(59-) سوره 4 – آیه ۶۵:

هرگز، به پروردگارت؛ آنها مؤمن نیستند مگر آنکه نزد تو بیایند تا در
مورد اختلافاتشان قضاوت کنی، سپس در قبول قضاوت تو هیچ گونه
تردیدی در قلبشان نیابند. آنها باید تسلیم شوند تسلیمی کامل.

(60-) سوره 33 – آیه ۳۶:

هیچ مرد مؤمن یا زن مؤمن، اگر خدا و رسولش فرمانی صادر کنند،
راجع به آن فرمان راهی جز اطاعت ندارد. هر کس از خدا و رسولش
نافرمانی کند سخت گمراه شده است.

(61-) **سوره 4 – آیه ۱۱۷:**

آنها حتی بجز خدا خدایان مؤنث را می پرستند در واقع، آنها فقط شیطانی سرکش را پرستش می کنند.

(62-) **سوره 4 – آیه ۱:**

ای مردم، پروردگارتان را در نظر داشته باشید؛ یکتایی که شما (همه جا مردان منظور است که آدم محسوب میشوند. – آراز) را از یک تن آفرید و از آن زوجش را خلق کرد، سپس از آن دو، مردان و زنان بسیاری را کثرت بخشید. به خدا توجه کنید، کسی که به او سوگند یاد می کنید و به والدین توجه نمایید. خدا مراقب شما است.

(63-) **سوره 5 – آیه ۵:**

امروز، برای شما تمام غذاهای خوب حلال شده است. غذای مردمی که کتاب آسمانی دارند برای شما حلال است. همچنین، میتوانید با زنان پاکدامن در میان مؤمنان و همچنین زنان پاکدامن در میان پیروان کتاب آسمانی پیشین ازدواج کنید، به شرطی که مهریه آنها را بپردازید. شما باید نجابت خود را حفظ نمایید، زنا نکنید و معشوقه های پنهانی نگیرید.

(64-) **سوره 4 – آیه ۳:**

اگر دیدید به صلاح یتیمان است، می توانید با مادرانشان ازدواج کنید. می توانید با دو، سه، یا چهار ازدواج کنید.

(65-) **سوره 4 – آیه 24:**

و نیز زنان شوهردار بر شما حرام شده اند، مگر اینکه از دست شوهران کافرشان که با شما در جنگ هستند فرار کنند. این ها احکام خداست بر شما. ...

(66-) **سوره 4 – آیه 25:**

در میان شما کسانی که استطاعت ازدواج با زنان مؤمن آزاد را ندارند، می توانند با زنان مؤمن برده ازدواج کنند. ... هنگامی که از طریق ازدواج آزاد شدند، اگر زنا کنند، تنبیه آنها نصف تنبیه زنان آزاد است. ...

(67-) **سوره 2 – آیه 223:**

زنان شما کشتزار شما هستند. بنابراین، می توانید هر طور که دوست دارید از این مزیت لذت ببرید، به شرطی که پرهیزگاری را رعایت کنید. ... (تشبیه زن به ماشین جوجه کشی و تبدیل آن به آلت لذت مرد. – آراز)

(68-) **سوره 65 – آیه ۶:**

شما باید به آنها اجازه دهید تا در همان خانه ای زندگی کنند که با شما زندگی می کردند، زندگی را برایشان چنان سخت نکنید که خودشان بخواهند بروند. اگر حامله هستند، خرج شان را تا موقعی که وضع حمل کنند بدهید. اگر به نوزاد شیر بدهند، باید مزد این خدمت را به آنها بپردازید. باید روابط دوستانه را بین خود حفظ کنید. اگر به توافق نرسیدید، میتوانید زن دیگری را برای شیر دادن بچه استخدام کنید. (یعنی فرزند به پدر تعلق دارد. – آراز)

(69-) **سوره 16 – آیه ۷۲:**

و خدا برای شما از بین خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوادگان بوجود آورد و برایتان روزی های خوب فراهم کرد. آیا باید به باطل ایمان بیاورند و به نعمت های خدا ناسپاس باشند. (سلب حقّ اولاد از زن – آراز)

(70-) **سوره 3 – آیه ۱۴:**

لذت های دنیوی، از قبیل زنان، داشتن فرزندان، انباشته های طلا و نقره، اسبان تربیت شده، چارپایان و محصولات زراعی برای مردم زیبا جلوه داده شده است. این ها مادیات این دنیاست. جایگاهی به مراتب بهتر نزد خدا آماده است. (تنزل مقام زن در حدّ مقام اشیاء – آراز)

(71-) **سوره 3 – آیه ۱۵:**

بگو، "بگذارید شما را از معامله بسیار بهتری آگاه کنم: برای کسانی که زندگی پرهیزگارانۀ ای را در پیش می گیرند، باغهایی با نهـرهای روان و همسرانی پاک (فاحشه های بهشتی منظورست. – آراز) و لذت از نعمتهای خدا، نزد پروردگارشان آماده است. خدا به پرستش کنندگان خود بیناست.

(72-) **سوره 33 – آیه 53:**

... اگر لازم شد چیزی از زنان او (پیامبر) بخواهید، از پشت حایلی از آنها سؤال کنید (که نقاب هم حایل مذکور در خارج از منزل است. – آراز). این قلب های شما و قلب های آنها را خالص تر می کند. باعث ناراحتی رسول خدا نشوید. بعد از او بازنانش از دواج نکنید (بیچاره عایشه بیست ساله بیوه شده ای که از حقّ ازدواج مجدد محروم شد. – آراز) زیرا این از نظر خدا گناهی بزرگ خواهد بود.

(73-) **سوره 33 – آیه ۵۹:**

ای پیامبر، به همسران خود، دختران خود و همسران مؤمنان بگو که لباس های خود را بلند کنند. بدین ترتیب، آنها (بعنوان زنان پرهیزگار) شناخته خواهند شد و مورد اهانت قرار نخواهند گرفت. خداست عفو کننده.

(74-) **سوره 24 – آیه ۳۱:**

و به زنان مؤمن بگو بر چشمان خود غلبه کنند و نجابت خود را حفظ نمایند. آنها نباید هیچ قسمت از اندام خود را آشکار کنند، بجز آنچه لازم است. باید سینه های خود را بیوشانند و در حضور کسانی غیر از شوهرانشان، پدرانشان، پسرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرشان، پسران خواهرشان، زنان دیگر و خدمتکاران مرد یا کارگران مرد که تمایل جنسی ندارند، یا بچه هایی که به بلوغ جنسی نرسیده- اند اصول لباس پوشیدن را رعایت کنند.

آنها هنگام راه رفتن طوری قدم بر ندارند تا جزئیات خاصی از بدنشان را تکان دهند و نمایان کنند. همه شما باید به خدا توبه کنید، ای مؤمنان، تا باشد که پیروز شوید.

(75-) **سوره 24 – آیه ۶۰:**

زنان مسنی که انتظار ازدواج کردن ندارند اشتباهی مرتکب نمی شوند که اصول لباس پوشیدن را کمتر رعایت کنند، به شرط اینکه قسمت زیادی از اندام خود را نشان ندهند. حفظ اعتدال در لباس پوشیدن برایشان بهتر است. خدا شنواست، دانا.

(76-) **سوره 23 – آیه 6:**

آنها فقط با همسران خود، یا کسانی (کنیزان – آراز) که رسماً به آنها تعلق دارند، رابطه جنسی دارند؛ آنها مورد سرزنش قرار نمی گیرند.

(77-) **سوره 24 – آیه ۲:**

زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد ضربه شلاق بزنید. از روی دلسوزی در انجام قانون خدا کوتاهی نکنید، اگر واقعاً به خدا و روز آخر ایمان دارید. و بگذارید تا گروهی از مؤمنان شاهد تنبیه آنها باشند.

(78-) **سوره 2 – آیه ۲۸۲:**

... باید دو مرد شاهد باشند؛ اگر دو مرد نبود، بنابراین یک مرد و دو زن که شهادت آنها مورد قبول همه باشد. بدان دلیل که، اگر یکی از زنان تحت تأثیر قرار بگیرد و تبعیض قائل شود، دیگری به او تذکر دهد. ...

(79-) **سوره 4 - آیه ۱۱:**

خدا بنفع فرزندانان وصیتی مقرر میکند؛ مذکر دو برابر مؤنث سهم میبرد. ...

(80-) **سوره 4 - آیه ۱۲:**

نصف آنچه زنان شما باقی گذارند به شما می رسد، ... آنها یک چهارم از آنچه شما باقی می گذارید می گیرند، ...

(81-) **سوره 4 - آیه ۱۷۶:**

آنها با تو مشورت می کنند؛ بگو، "خدا درباره شخص مجرد توصیه می کند. اگر مردمی بمیرد و فرزندی باقی نگذارد و خواهری داشته باشد، او نصف ارث را می برد. اگر خواهر اول بمیرد و فرزندی نداشته باشد، ارث او به برادرش می رسد. اگر دو خواهر باشند، آنها دو سوم ارثیه را می برند. اگر برادران و خواهرانی باشند، مذکر دو برابر مؤنث سهم می برد." خدا اینچنین برای شما توضیح می دهد، تا مبادا گمراه شوید. ...

(82-) **سوره 2 - آیه ۲۲۸:**

زنانی که طلاق گرفتند (قبل از ازدواج با مرد دیگر) باید تا سه عادت ماهانه صبر کنند. برایشان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان خلق می کند پنهان کنند، اگر به خدا و روز آخر ایمان دارند. در صورت حاملگی اگر شوهر بخواهد دوباره با زنش ازدواج کند، خواسته او بر خواسته زن مقدم است. زنان، به طور منصفانه، حق و حقوقی دارند همانطور که وظایفی دارند. بنابراین، (در صورت حاملگی) خواسته مرد ارجحیت دارد. ...

(83-) **سوره 4 - آیه ۱۵:**

در میان زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند، باید از بین خودتان چهار شاهد علیه آنها داشته باشید. اگر شهادت دهند، پس چنین زنانی را در خانه هایشان نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد، یا تا اینکه خدا راه خروجی برایشان پدید آورد.

(84-) **سوره 43 - آیه ۳۲:**

آیا آنها هستند که رحمت پروردگارت را تعیین می کنند ما سهم (منظور ثروت و سرمایه است. - آراز) آنها را در این دنیا تعیین کرده ایم و مقام بعضی از آنها را بالاتر از دیگران قرار دادیم (یعنی یکی را مالک و دیگری را برده و رعیت کرده ایم. - آراز)، تا به یکدیگر خدمت کنند. رحمت از جانب پروردگارت بسیار بهتر از مادیاتی است که آنها جمع می کنند.

(85-) **سوره 7 – آیه ۱۲۸:**

مؤسی به مردم خود گفت، "از خدا یاری بجوید و صبورانه ثابت قدم باشید. زمین متعلق به خداست و او آن را به هر یک از بندگان که انتخاب کند عطا می کند. پیروزی نهایی از آن پرهیزکاران است."

(86-) **سوره 20 – آیه ۱۳۲:**

باید به خانواده خود سفارش کنی تا دعاهای ارتباطی (نماز) را بجا آورند و صبورانه در انجام آن ثابت قدم باشند. ما از تو روزی نمی خواهیم؛ **ما هستیم که به تو روزی می دهیم** (آنکه کار نمی کند خراب نمی کند، خلق نمی کند، دستانش تاول نمی زند، ... - آراز). پیروزی نهایی متعلق به پرهیز-گاران است.

(87-) **سوره 16 – آیه ۷۵:** (... / "موجد" تضاد و جنگ و دردهاست.)

خدا برده ای را مثال می زند که مالک دارد و هیچ قدرتی ندارد، در مقایسه با کسی که ما به او روزی های خوب عطا کردیم، که از آن در نهان و آشکار انفاق می کند. آیا آنها یکسان هستند ستایش خدا را، اکثرشان نمی دانند

(88-) **سوره 17 – آیه ۲۱:**

توجه کن که چگونه (در این دنیا) بعضی از مردم را بر بعضی دیگر ترجیح دادیم. این تفاوت ها در آخرت **به مراتب بیشتر** و بسیار مهم تر است.

(89-) **سوره 17 – آیه ۵۵:**

پروردگارت به همه کس در آسمانها و زمین آگاه ترین است. بر طبق این علم، ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر ترجیح دادیم. برای مثال، به داود زبور دادیم.

(90-) **سوره 16 – آیه ۷۱:**

خدا برای بعضی از شما بیشتر از دیگران روزی فراهم کرده است (در صورت صحیح بودن فرض مذکور، باید گفت: غلط کرده است. - آراز). کسانی که به آنها روزی فراوان داده شده است هرگز دارایی خود را به زیردستان خود به اندازه ای نمی دهند که آنها را شریک خود کنند. آیا آنها از نعمت های خدا می گذرند.

(91-) **سوره 20 – آیه ۱۳۱:**

و به آنچه مردم دیگر عطا کردیم **طمع نورزد** (به انقلاب سلب کننده مالکیت نینانیدشید. - آراز). اینها تجملات موقتی این دنیا است که با آن ما آنها را امتحان می کنیم. آنچه پروردگارت برای تو فراهم میکند بسیار بهتر و جاودانه است.

(92-) **سوره 3 - آیه ۲۶:**

بگو، "خدای ما: مالک تمام سلطنت ها. تو به هر کسی که انتخاب کنی، سلطنت عطا می کنی و هر کسی را که انتخاب کنی از سلطنت بر کنار می نمایی.

هر کس را تو انتخاب کنی عزت می بخشی و هر کس را تو انتخاب کنی خوار می گردانی. تمام روزی ها در دست توست. تویی قادر مطلق.

(93-) **سوره 2 - آیه ۲۴۷:**

پیامبرشان به آنها گفت، "خدا طالوت را به پادشاهی شما تعیین کرده است. "آنها گفتند، "او چگونه می تواند بر ما پادشاهی کند در حالی که ما برای پادشاهی لیاقت بیشتری داریم؛ او حتی ثروتی هم ندارد" او گفت، "خدا او را بر شما برگزیده و با دانش فراوان و قدرت جسمانی او را مورد رحمت قرار داده است." خدا پادشاهی خویش را به هر که بخواهد عطا می نماید. خدا است سخاوتمند، دانا.

(94-) **سوره 7 - آیه ۱۴۱:**

به یاد آورید شما را از دست قوم فرعون نجات دادیم، کسانی که بدترین آزار را به شما میرساندند، پسرانتان را میکشند و دخترانتان را زنده می گذاشتند. آن برای شما امتحانی سخت بود از جانب پروردگارتان.

(+) **سوره 4 - آیه ۲:** (اولین آیه مدافع حقوق بشر)

اموال یتیمان را که حق آنهاست به آنها تحویل دهید. بد را جایگزین خوب نکنید و اموالشان را با مخلوط کردن با اموال خود مصرف ننمایید. این بی عدالتی بزرگی خواهد بود.

(+) **سوره 4 - آیه ۲۹:** (دومین آیه مدافع حقوق بشر)

ای کسانی که ایمان دارید، اموال یکدیگر را به ناحق نخورید. فقط معاملاتی مجاز است که با رضایت طرفین انجام شود. شما نباید خودتان را بکشید. ...

(+) **سوره 4 - آیه ۵۸:** (سومین آیه مدافع حقوق بشر)

خدا به شما امر میکند تا هر چه را مردم نزد شما به امانت سپرده اند به آنها بازگردانید. اگر در میان مردم قضاوت میکنید، باید منصفانه قضاوت کنید. ...

(95-) **سوره 6 - آیه ۱۱۵:**

کلام پروردگارت، در صداقت و عدالت، کامل است. هیچ چیز نباید کلمات او را لغو کند. اوست شنوا، دانای مطلق.

4- دیکتاتور بودن خدای قرآن را از زبان خودش بشنویم:

(تکرار) سوره 4 – آیه 82:

چرا قرآن را با دقت مطالعه نمی کنند اگر از جانب غیر خدا بود، در آن ضد و نقیض های بسیاری پیدا کرده بودند.

(تکرار) سوره 3 – آیه 58:

این ها آیاتی است که بر تو تلاوت میکنیم که حاوی پیغامی است پر از حکمت.

(96-) سوره 51 – آیه ۵۶:

من جن ها و انسان ها را نیافریدم مگر اینکه فقط من را پرستش کنند.

(تکرار) سوره 65 – آیه ۱۲:

خدا هفت جهان و به همان تعداد، زمین خلق کرد. فرمان ها در میان آنها برقرار است. این برای آن است که شما بدانید خدا قادر مطلق است و اینکه خدا از همه چیز کاملاً آگاه است.

(تکرار) سوره 5 – آیه 3:

... امروز، من دین شما را به حد کمال رسانده ام، نعمت خویش را بر شما کامل کرده ام و تسلیم بودن را به عنوان دین برای شما مقرر نموده ام.

(97-) سوره 18 – آیه ۱:

ستایش خدا را که بر بنده خود این کتاب آسمانی را نازل کرد و آن را بدون نقص قرار داد.

(تکرار) سوره 21 – آیه ۱۱۲:

بگو، "پروردگار من، قضاوت تو عدالت مطلق است. پروردگار ما بخشنده-ترین است؛ در مقابل ادعای شما، فقط از او کمک خواسته می شود."

(98-) سوره 25 – آیه ۷۷:

بگو، "شما فقط از طریق پرستش تان نزد پروردگار من ارزش پیدا می کنید. اما اگر ایمان نیاورید، به نتایج اجتناب ناپذیر آن گرفتار می شوید.

(99-) سوره 7 – آیه 179:

بسیاری از جن ها و انسان ها را به دوزخ محکوم کرده ایم. آنها فکری دارند که با آن نمی فهمند، چشمی که با آن نمی بینند و گوشی که با آن نمی شنوند. آنها مانند حیوانات هستند؛ نه، آنها بسیار بدترند_ آنها به کلی غافل هستند.

(100-) سوره 7 – آیه 176:

اگر میخواستیم، میتوانستیم او را با آن بلند مرتبه گردانیم، ولی او اصرار داشت به زمین بچسبد و از عقاید شخصی خود پیروی کند (مخالفین قرآن خدا از حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بیش از نود و پنج درصد جامعه دفاع میکردند که خواست زنان و بردگان و تهیدستان و غیره بوده است و میباشد. - آراز). بنابراین، او مانند سنگ است؛ چه نوازشش کنی چه سرزنش، لهه لهه میزند. چنین است مثال مردمی که اثبات ما را تکذیب می کنند. این حکایت ها را تعریف کن، تا بلکه تفکر کنند.

(101-) سوره 4 – آیه ۶۵:

هرگز، به پروردگارت؛ آنها مؤمن نیستند مگر آنکه نزد تو بیایند تا در مورد اختلافاتشان قضاوت کنی، سپس در قبول قضاوت تو هیچ گونه تردیدی در قلبشان نیابند. آنها باید تسلیم شوند تسلیمی کامل.

(102-) سوره 4 – آیه ۸۸:

چرا می بایست بخاطر منافقان (در میانتان) خودتان را به دو گروه تقسیم کنید خدا است که آنها را بخاطر رفتارشان لعنت کرد. آیا شما می خواهید کسانی را که خدا به گمراهی فرستاده است هدایت کنید هر کس را خدا به گمراهی فرستد، شما هرگز نمی توانید راهی برای هدایت شان بیابید.

(تکرار) سوره 3 – آیه 19:

تنها دین مورد تایید خدا "تسلیم" است. ...

(تکرار) سوره 3 – آیه ۸۵:

هر کس غیر از تسلیم، دین دیگری برای خود اختیار کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت، با بازندگان خواهد بود.

(تکرار) سوره 33 – آیه ۳۶:

هیچ مرد مؤمن یا زن مؤمن، اگر خدا و رسولش فرمانی صادر کنند، راجع به آن فرمان راهی جز اطاعت ندارد. هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند سخت گمراه شده است.

(تکرار) **سوره 4 – آیه ۱۴:**

و اما کسی که از خدا و رسولش اطاعت نکند و از حدود قوانین او پا فراتر نهد، او را به دوزخ وارد خواهد کرد، جایی که تا ابد بماند. او به مجازات شرم آوری دچار شده است.

(تکرار) **سوره 6 – آیه ۱۱۵:**

کلام پروردگارت، در صداقت و عدالت، کامل است. هیچ چیز نباید کلمات او را لغو کند. اوست شنوا، دانای مطلق.

(103-) **سوره 3 – آیه ۱۵۱:**

ما در قلب کسانی که ایمان نیاوردند و وحشت میاندازیم، زیرا آنها در کنار خدا معبودانی بی قدرت قرار می دهند. سرنوشت آنها دوزخ است؛ چه مکان بدی برای ستمکاران!

(104-) **سوره 3 – آیه 175:**

این روش شیطان است که به تدریج ترس را به یاران خود القا، کند. از آنها نترسید و در عوض از من بترسید، اگر مؤمن هستید

(تکرار) **سوره 25 – آیه ۷۷:**

بگو، "شما فقط از طریق پرستش تان نزد پروردگار من ارزش پیدا می کنید. اما اگر ایمان نیاورید، به نتایج اجتناب ناپذیر آن گرفتار می شوید.

(تکرار) **سوره 18 – آیه ۱:**

ستایش خدا را که بر بنده خود این کتاب آسمانی را نازل کرد و آن را بدون نقص قرار داد.

(105-) **سوره 18 – آیه ۲۷:**

باید آنچه از کتاب پروردگارت بر تو وحی شده بخوانی، هیچ چیز نباید کلمات او را لغو کند و نباید در کنار آن هیچ مرجع و منبع دیگری بیابی.

(106-) **سوره 3 – آیه ۱۰۹:**

هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است به خدا تعلق دارد و همه چیز تحت کنترل خدا است.

(107-) **سوره 17 – آیه ۱۱۱:**

و اعلام کن: "ستایش خدا را، که نه هر گز پسری دارد و نه در سلطنت خود شریکی و نه از روی ضعف به یآوری نیازمند است." و مدام او را تکبیر بگو.

(108-) **سوره 3 – آیه ۲۶:**

بگو، "خدای ما: مالک تمام سلطنت ها. تو به هر کسی که انتخاب کنی، سلطنت عطا می کنی و هر کسی را که انتخاب کنی از سلطنت بر کنار می نمایی.

هر کس را تو انتخاب کنی عزت می بخشی و هر کس را تو انتخاب کنی خوار می گردانی. تمام روزی ها در دست توست. تویی قادر مطلق.

(109-) **سوره 21 – آیه ۲۳:**

او (خدا) درباره هر کاری که می کند هرگز مورد سؤال قرار نمی گیرد، در حالیکه همه مورد سؤال قرار می گیرند.

(110-) **سوره 12 – آیه ۴۰:**

"شما در کنار او چیزی نمی پرستید جز آنچه که از خود ساخته اید، شما و والدین شما. خدا هرگز چنین معبودانی را اجازه نداده است. همه حاکمیت از آن خداست و او حکم کرده است که جز او را نپرستید. این دین کامل است، اما اکثر مردم نمی دانند.

(تکرار) **سوره 5 – آیه 3:** (موسلمان یعنی تسلیم شده. آراز بالتاجی)

... امروز، من دین شما را به حد کمال رسانده ام، نعمت خویش را بر شما کامل کرده ام و تسلیم بودن را به عنوان دین برای شما مقرر نموده ام.

(111-) **سوره 16 – آیه ۴۹:**

همه چیز در آسمان ها و همه چیز در روی زمین به خدا سجده می کنند _ تمام موجودات _ و همچنین فرشتگان؛ بدون کوچکترین تکبری.

(112-) **سوره 17 – آیه ۴۴:**

هفت جهان، زمین و هر کس در آنهاست او را تجلیل می کنند. هیچ چیز نیست که او را تجلیل نکند، ولی شما تجلیل کردن آنها را نمی فهمید. اوست با گذشت، عفو کننده.

(113-) **سوره 17 – آیه ۹۶:**

بگو، "خدا بعنوان شاهد میان من و شما کافی است" (دروغ استخوان ندارد که در گلو گیر کند". - آراز). او کاملاً بر پرستش کنندگانش آگاه است، بینا.

(114-) **سوره 21 – آیه ۲۵:**

ما قبل از تو هیچ رسولی نفرستادیم مگر با این وحی: "غیر از من خدایی نیست؛ تنها من را بپرستید."

(115-) **سوره 21 – آیه ۲۲:**

اگر در آنها (آسمانها و زمین) خدایان دیگری در کنار خدا وجود داشت،
هرج و مرج شده بود. تجلیل خدا را؛ پروردگار با اختیارات مطلق.
او بالاتر از ادعاهایشان است.

(116-) **سوره 12 – آیه ۴۰:**

"شما در کنار او چیزی نمی پرستید جز آنچه که از خود ساخته اید، شما و
والدین شما. خدا هرگز چنین معبودانی را اجازه نداده است. همه حاکمیت از
آن خداست و او حکم کرده است که جز او را نپرستید. این دین کامل است،
(یعنی دین کامل طالب تسلیمی کامل است. - آراز) اما اکثر مردم نمی دانند.

(117-) **سوره 4 – آیه ۵۳:**

آیا آنها از سلطنت سهمی دارند اگر داشتند، به اندازه ارزنی هم به مردم
نمی دادند.

(118-) **سوره 2 – آیه ۱۵۲:**

شما به یاد من باشید، تا من هم به یاد شما باشم و شکرگزار من باشید؛
ناسیاس نباشید.

(119-) **سوره 6 – آیه ۱۵:**

بگو، "اگر از پروردگارم نافرمانی کنم، از مجازات آن روز عظیم می ترسم."

(120-) **سوره 33 – آیه ۷۲:**

ما بار مسئولیت (آزادی انتخاب) را به آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه
کرده ایم، اما آنها بار این مسئولیت را نپذیرفتند (چون عقل و زبان نداشتند.
- آراز) و از آن ترسیدند. ولی انسان آن را پذیرفت؛ او ستمکار بود و نادان

5- عرب بودن خدای قرآن را از زبان خودش بشنویم:

(121-) سوره 12 – آیه ۲:

ما آن را قرآنی عربی نازل کرده ایم، تا باشد که بفهمید

(122-) سوره 13 – آیه ۳۷:

ما این قوانین را به عربی نازل کردیم و اگر تو به خواسته هایشان رضایت دهی، بعد از این دانشی که بر تو آمده، هیچ یاور و محافظی در مقابل خدا نخواهی داشت.

(123-) سوره 14 – آیه ۴:

ما هیچ رسولی را جز به زبان مردمش برای پند دادن نفرستادیم، تا چیزها را برایشان روشن کند. سپس خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید. او قادر متعال است، حکیم ترین.

(124-) سوره 20 – آیه ۱۱۳:

ما اینچنین آن را نازل کردیم، قرآنی عربی و در آن همه پیش بینی ها را بیان نمودیم، باشد که نجات یابند یا باعث شود توجه کنند.

(125-) سوره 5 – آیه ۴۸:

سپس ما این کتاب آسمانی را، به حقیقت بر تو نازل کردیم، که کتاب های آسمانی پیشین را تصدیق میکند و جایگزین آنهاست. در میان آنها بر طبق آیات خدا حکم کنی و از خواسته هایشان اگر بر خلاف حقیقتی است که بر تو آمده است پیروی نکن. ما برای هر یک از شما قوانینی مقرر کرده ایم (که در تضادند. - آراز) و مراسم مختلف. اگر خدا میخواست، میتوانست از شما یک جماعت بسازد (نساخت که تفرقه انداخته و حکومت کند. آراز).

ولی او اینچنین از طریق آیاتی که به هر یک از شما داده است شما را امتحان میکند (نتایج تفرقه کی مفید بوده اند که مورد آزمایش قرار گیرند؟ - آراز)، باید در پرهیزگاری رقابت کنید. سرنوشت نهایی شما (همگی شما) بسوی خداست سپس او شما را دربارہ آنچه اختلاف داشتید آگاه خواهد کرد.

(126-) سوره 17 – آیه ۵۳:

به بندگان من بگو با یکدیگر به بهترین وجه ممکن رفتار کنند، زیرا شیطان همیشه سعی می کند که بین آنها جدایی بیاندازد (مابین ظالم و مظلوم نه نقطه مشترک، بلکه درّه جدا کننده وجود دارد. - آراز). مطمئناً، شیطان سرسخت-ترین دشمن انسان است.

(127-) **سوره 5 – آیه ۵۱:**

ای کسانی که ایمان دارید، با بعضی از یهودیان و مسیحیان **متحد نشوید**؛ آنها یاران یکدیگر هستند، کسانی که در میان شما با این افراد متحد می شوند متعلق به آنها هستند. خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.

(128-) **سوره 2 – آیه ۱۲۰:**

نه یهودیان تو را قبول خواهند کرد و نه مسیحیان، مگر آنکه از دین آنها پیروی کنی.
بگو، "هدایت خدا هدایت حقیقی است." اگر با وجود دانشی که دریافت کرده- ای، به خواسته هایشان تن دهی، هیچ یاور و پشتیبانی نخواهی یافت که در مقابل خدا به تو کمک کند.

(129-) **سوره 2 – آیه ۱۴۵:**

حتی اگر هر نوع معجزه ای را به پیروان کتاب آسمانی نشان دهی، آنها از قبله تو پیروی نخواهند کرد. تو هم نباید از قبله آنها پیروی کنی. آنها حتی از قبله یکدیگر هم پیروی نمی کنند.
اگر با وجود دانشی که به تو داده شده به خواسته هایشان تن دهی، از ستمکاران خواهی بود.

(130-) **سوره 11 – آیه ۱:**

ا. ل. ر * این کتاب آسمانی است که آیات آن تکمیل، سپس واضح شده است.
این از جانب حکیم ترین می آید، آگاه ترین.

(تکرار) **سوره 5 – آیه 3:**

... امروز، من دین شما را به حد کمال رسانده ام، نعمت خویش را بر شما کامل کرده ام و تسلیم بودن را به عنوان دین برای شما مقرر نموده ام.

(131-) **سوره 25 – آیه ۱:**

مبارک ترین آن یکتایی است که کتاب قانون را بر بنده اش نازل کرد، تا او بتواند بعنوان یک هشدار دهنده ای بر همه دنیا باشد.

6- جهل و خرافات و دروغ های شاخدار خدای قرآن را از زبان خودش بشنویم:

(تکرار) سوره 4 – آیه 82:

چرا قرآن را با دقت مطالعه نمی کنند اگر از جانب غیر خدا بود، در آن
ضد و نقیض های بسیاری پیدا کرده بودند.

(تکرار) سوره 3 – آیه 58:

اینها آیاتی است که بر تو تلاوت میکنیم، که حاوی پیغامی است پر از حکمت.

(تکرار) سوره 25 – آیه ۱:

مبارک ترین آن یکتایی است که کتاب قانون را بر بنده اش نازل کرد، تا او
بتواند بعنوان یک هشدار دهنده ای بر همه دنیا باشد.

(تکرار) سوره 18 – آیه ۱:

ستایش خدا را که بر بنده خود این کتاب آسمانی را نازل کرد و آن را بدون
نقص قرار داد.

(132-) سوره 17 – آیه ۸۸:

بگو، "اگر همه انسان ها و همه جن ها با یکدیگر متحد می شدند تا قرآنی
مانند این ارائه دهند، هرگز نمی توانستند چیزی مانند این بیاورند، حتی اگر
هر چقدر هم به یکدیگر کمک می کردند.

(133-) سوره 25 – آیه ۵۵:

با اینحال، آنها در کنار خدا معبودانی قرار می دهند که نه می توانند به آنها
منفعتی برسانند و نه ضرری. حقیقتاً که کافر دشمن پروردگارش است.

(تکرار) سوره 65 – آیه ۱۲:

خدا هفت جهان و به همان تعداد، زمین خلق کرد. فرمان ها در میان آنها
برقرار است. این برای آن است که شما بدانید خدا قادر مطلق است و اینکه
خدا از همه چیز کاملاً آگاه است.

(134-) سوره 2 – آیه ۲۹:

اوست یکتایی که برای شما همه چیز را در روی زمین آفرید، سپس به آسمان
پرداخت و هفت جهان را در آن کامل کرد و او بر همه چیز کاملاً آگاه است.

(135-) سوره 11 – آیه ۷:

اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید- و قلمرو (زمینی) او کاملاً با آب پوشیده شده بود- تا شما را بیازماید و در بین شما کسانی را که پرهیز- گارانه عمل می کنند مشخص نماید. با اینحال هنگامی که می گویی، "شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد،" کسانی که ایمان ندارند می گویند، "این بطور واضح جادوست."

(136-) سوره 21 – آیه ۳۰:

آیا کافران درک نمی کنند که آسمان و زمین یک توده جامد بود که ما آن را منفجر کردیم تا بوجود آیند و ما از آب همه موجودات زنده را بوجود آوردیم . آیا ایمان می آورند؟

(137-) سوره 15 – آیه ۲۶:

ما انسان را از گل سالخورده، مانند گل کوزه گری، آفریدیم.

(138-) سوره 15 – آیه ۲۷:

و قبل از آن، جن ها را از آتش فروزان خلق کردیم.

(139-) سوره 67 – آیه ۵:

ما پایین ترین جهان را با چراغهایی تزئین کردیم و مرزهای آن را با سلاح- های پرتابی علیه شیاطین محافظت نمودیم؛ ما برای آنها عذابی در دوزخ آماده کردیم.

(140-) سوره 22 – آیه ۶۵:

آیا نمی بینی که خدا همه چیز را در زمین در خدمت شما قرار داده است کشتی ها به امر او در اقیانوس حرکت می کنند. او از سقوط اجسام آسمانی بر زمین جلوگیری میکند، مگر بر طبق فرمان او. خدا نسبت به مردم بسیار رؤوف است، مهربان ترین.

(141-) سوره 21 – آیه ۳۲:

و آسمان را یک سقف محافظ قرار دادیم. با اینحال، آنها از تمام نشانه هایی که در آن است کاملاً غافلند.

(142-) سوره 15 – آیه ۱۶:

ما در آسمان کهکشان ها قرار دادیم و آن را برای بینندگان تزئین نمودیم.

- (143) - **سوره 2 - آیه ۱۶۴:**

در آفرینش آسمان ها و زمین، در تبدیل شب و روز، در کشتی ها که برای منافع مردم در دریا سیر می کنند، در آبی که خدا از آسمان فرو می فرستد، تا زمین مرده را دوباره زنده کند و انواع موجودات را در آن پراکنده سازد، در کنترل وزش بادهای و در ابرهایی که میان آسمان و زمین قرار دارد، مدرک هایی کافی است برای مردمی که می فهمند.

- (144) - **سوره 25 - آیه ۴۴:**

آیا فکر میکنی که اکثر آنها میشوند، یا می فهمند آنها درست مانند حیوانات هستند؛ نه، آنها بسیار بدترند.

- (145) - **سوره 24 - آیه ۴۳:**

آیا درک نمی کنی که خدا ابرها را می راند، سپس آنها را باهم جمع می کند، سپس آنها را روی هم انباشته می کند، سپس می بینی که از آنها باران بیرون می آید او از آسمان کوله های برف را فرو می فرستد تا هر کس را بخواهد بپوشاند، در حالیکه آن را از هر کس بخواهد دور نگاه می دارد. درخشش برف تقریباً چشم ها را کور می کند.

- (146) - **سوره 42 - آیه ۳۳:**

اگر او می خواست، می توانست بادهای را راکد نماید و آنها را بی حرکت بر روی آب رها کند.
این ها مدرک هایی است برای کسانی که ثابت قدم هستند، سپاسگزار.

- (147) - **سوره 21 - آیه ۸۱:**

برای سلیمان، ما باد و طوفان را در اختیار او قرار دادیم.
او به هر سرزمینی که می خواست، می توانست آن را بفرستد و ما آن سرزمین را برای او برکت دادیم. ما از همه چیز کاملاً آگاه هستیم.

- (148) - **سوره 16 - آیه ۷۹:**

آیا نمی بینند که پرندگان قرار داده شدند تا در جو آسمان پرواز کنند هیچ کس جز خدا آنها را در هوا نگاه نمی دارد. این باید اثباتی باشد (کافی) برای مردمی که ایمان دارند.

- (149) - **سوره 16 - آیه ۶۸:**

و پروردگارت به زنبور وحی کرد: در کوه ها و درختان خانه بساز و برای شما در (کندوها) می سازند.

(150-) **سوره 16 – آیه ۶۹:** (ای خدائی که مصادره گری / ... – آراز) سپس از همه میوه ها بخور و طرح پروردگارت را دقیقاً دنبال کن. از شکمشان نوشیدنی به رنگ های گوناگون بیرون می آید، که در آن برای مردم شفاست. این باید اثباتی باشد (کافی) برای مردمی که می اندیشند.

(151-) **سوره 25 – آیه ۴۶:** (یعنی "خورشید بدور زمین میچرخد") اما ما آن (خورشید) را طوری طرح کردیم تا به آرامی حرکت کند.

(152-) **سوره 25 – آیه ۴۷:** اوست که شب را طرح کرد تا پوششی باشد و برای شما تا بخوابید و استراحت کنید. و او روز را یک برانگیخته شدن قرار داد.

(153-) **سوره 25 – آیه ۶۲:** اوست که شب و روز را طوری طراحی کرد تا به نوبت ظاهر شوند: اثباتی کافی برای کسانی که می خواهند توجه کنند، یا سپاسگزار باشند.

(154-) **سوره 17 – آیه ۱۲:** ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. ما شب را تاریک ساختیم و روز را روشن، تا در آن در جستجوی روزی پروردگارتان باشید. این ضمناً برای شما یک سیستم زمانی و وسیله ای برای محاسبه برقرار می کند. ما اینچنین همه چیز را با جزئیات توضیح می دهیم.

(155-) **سوره 7 – آیه ۵۸:** زمین خوب به راحتی گیاهانش را با اجازه پروردگارش به عمل می آورد، در حالی که زمین بد بندرت محصول مفیدی به عمل می آورد. ما اینچنین آیات را برای مردمی که سپاسگزار هستند، توضیح می دهیم.

(156-) **سوره 15 – آیه ۱۹:** و اما زمین، ما آن را بنا کردیم و روی آن استحکامات (کوهها) قرار دادیم و در آن همه چیز را کاملاً متناسب رویاندیم.

(157-) **سوره 16 – آیه ۸۰:** و خدا خانه هایی ثابت برای زندگی کردن شما فراهم کرد. و از پوست چارپایان خانه هایی قابل حمل و نقل برایتان فراهم نمود تا بتوانید هنگامی که اقامت می کنید از آنها استفاده کنید. <

و از پیشم، پوست و موی آنها، برای مدتی اثاثیه و تجملات می سازید.

(158-) سوره 14 – آیه ۳۲:

خداست که آسمان ها و زمین را خلق کرد و او از آسمان آب فرو می فرستد تا همه نوع میوه ای برای تغذیه شما فراهم کند. او کشتی ها را به امر خویش روی دریا در خدمت شما قرار داده است. او همچنین رودخانه ها را در خدمت شما قرار داده است

(159-) سوره 14 – آیه ۳۳:

او خورشید و ماه را قرار داده است تا در خدمت به شما باشند. او شب و روز را در خدمت شما قرار داده است.

(160-) سوره 2 – آیه ۵۷:

ما با ابرها (در صحرای سینا) برای شما سایه گسترده و برایتان ترنجبین و بلدرچین پایین فرستادیم:
"از چیزهای خوبی که برایتان فراهم کردیم بخورید." ...

(161-) سوره 15 – آیه ۲۲:

و ما بادها را برای گرده افشانی می فرستیم و باعث می شویم که آب از آسمان برای آشامیدن شما فرود آید. در غیر اینصورت، شما نمی توانستید آن را گوارا نگاه دارید.

(162-) سوره 16 – آیه ۸۱:

و خدا از طریق چیزی هایی که آفرید برای شما سایه هایی قرار داد و در کوه ها پناهگاه هایی تهیه کرد و برایتان لباس هایی فراهم نمود که شما را از گرما حفظ کند و لباس هایی که در جنگ ها شما را حفاظت نماید. او اینچنین نعمت هایش را بر شما کامل می کند، تا باشد که (به آیه های خرافاتچی و خلافتچی و ضدّ زن قوران – آراز بالتاجی) تسلیم شوید.

(163-) سوره 16 – آیه ۴۹:

همه چیز در آسمان ها و همه چیز در روی زمین به خدا سجد می کنند - تمام موجودات - و همچنین فرشتگان؛ بدون کوچکترین تکبری.

(تکرار) سوره 17 – آیه ۴۴:

هفت جهان، زمین و هر کس در آنهاست او را تجلیل میکنند. هیچ چیز نیست که او را تجلیل نکند، ولی شما تجلیل کردن آنها را نمیفهمید. اوست با گذشت، عفو کننده.

(164-) **سوره 7 – آیه 179:**

بسیاری از جن ها و انسان ها را به دوزخ محکوم کرده ایم.
آنها فکری دارند که با آن نمی فهمند، چشمی که با آن نمی بینند و گوشی که با آن نمی شنوند. آنها مانند حیوانات هستند؛ نه، آنها بسیار بدترند_
آنها به کلی غافل هستند.

(165-) **سوره 16 – آیه ۲۴:**

هنگامی که از آنها سؤال می شود، "درباره این آیات پروردگارتان چه فکر می کنید،" می گویند، "افسانه هایی از گذشته."

(166-) **سوره 8 – آیه ۳۱:**

هنگامیکه آیات ما برایشان خوانده می شود، می گویند،
"ما شنیده ایم. اگر می خواستیم، می توانستیم همان چیزها را بگوییم. این ها افسانه های قدیمی بیش نیست!"

(167-) **سوره 17 – آیه ۴۷:**

ما کاملاً از آنچه می شنوند آگاه هستیم، هنگامی که به تو گوش می دهند و هنگامی که پنهانی توطنه می کنند_ کافران می گویند،
"شما از یک مرد دیوانه پیروی می کنید."

(168-) **سوره 2 – آیه ۱۳:**

هنگامی که به آنها گفته شود، "مانند مردمی که ایمان آوردند ایمان بیاورید،" می گویند، "آیا مانند آن ابلهانی که ایمان آوردند ایمان بیاوریم" در واقع، این آنها هستند که ابلهاند ولی خودشان نمی دانند.

(169-) **سوره 8 – آیه ۳۲:**

آنها همچنین گفتند، "خدای ما، اگر واقعاً این حقیقت از جانب توست، پس از آسمان بر ما سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر ما فرو ریز."

(170-) **سوره 6 – آیه ۱۵۸:**

آیا آنها منتظر هستند تا فرشتگان نزدشان بیایند، یا پروردگارت، یا عیناً نشانی از پروردگارت ظاهر شود. روزی که چنین اتفاقی رخ دهد، دیگر هیچ نفسی از ایمان آوردن بهره ای نخواهد برد، اگر قبلاً ایمان نیاورده باشد، و با گذاردن زندگی پر هیزکارانه ثمره ایمان را کسب نکرده باشد. بگو،
"منتظر باشید؛ ما هم منتظریم."

- (171) - **سوره 2 - آیه ۶۰:**

به یاد آورید که موسی برای مردمش در جستجوی آب بود. ما به او گفتیم،
"با عصایت به آن تخته سنگ بزن." که در نتیجه آن دوازده چشمه از آن
فوران زد. ...

(172) - **سوره 21 - آیه ۹۱:**

و اما در باره کسی که بکارت خود را حفظ کرد، ما از روح خود در او
دمیدیم و اینچنین، ما او و پسرش را نشانه ای برای تمام دنیا قرار دادیم.

(173) **سوره 19 - آیه ۳۰:**

(نوراد زبان گشود و) گفت، "من بنده خدا هستم. او به من کتاب آسمانی داده
و من را به پیامبری منصوب کرده است.

(174) - **سوره 18، آیه 25:**

آنها در غار خود سیصد سال ماندند، بعلاوه نه.

(175) - **سوره 21، آیه 81:**

برای سلیمان، ما باد و طوفان را در اختیار او قرار دادیم. او به هر سرزمینی
که می خواست، می توانست آن را بفرستد و ...

(176) - **سوره 3، آیه 124:**

تو به مؤمنان گفتی، "آیا این کافی نیست که پروردگارتان با فرو فرستادن
سه هزار فرشته، شما را حمایت می کند"

(177) - **سوره 7، آیه 143:**

هنگامیکه موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او صحبت کرد، او گفت،
"پروردگار من، بگذار نگاه کنم و تو را ببینم." او (خدا) گفت، "تو نمی توانی
من را ببینی. به آن کوه نگاه کن؛ اگر آن بر جای خود باقی ماند، آن وقت تو
می توانی من را ببینی." سپس، پروردگارش خود را بر کوه ظاهر کرد، و این
باعث متلاشی شدن آن شد. موسی بیهوش افتاد. ...

(178) - **سوره 2، آیه 73:**

ما گفتیم، "قسمتی از آن (گوساله) را (به مقتول) بزنید." در آن هنگام بود که
خدا مقتول را زنده کرد و نشانه های خود را به شما نشان داد، باشد که بفهمید.

(179) - **سوره 16، آیه 40:**

برای انجام هر کاری، فقط به آن می گوئیم، "باش" و آن هست.

(180) - **سوره 10، آیه 38:**

اگر بگویند، "او آن را از خود ساخته"، بگو، "پس یک سوره مانند این ها بسا.
زید و غیر از خدا، هر کس را می خواهید دعوت کنید، اگر راست می گوئید،"

خدای قوران ضد دموکراسی است

خدا در تضاد با دموکراسی است
نافی حقوق غیره ... عاصی است
خدا را بجوئید در حق و حقوق
نه در آفرینش کل مخلوق
خدا آسمانی نیست، زمینی است
(وگرنه خدای خدا کیست؟ والاخر.)
این ماده محصول واقع بینی است
خدا زن را برده مرد کرده است
یعنی مرد خدای پشت پرده است
خدا ملاک است که دارد رعیت
تاجرست که تعیین میکند قیمت
خدا سید است که جا مانده از جنیش (جنیش عربی)
"شریف" و "مقدس" است مثل قریش
خدا گوید من میل و اراده ام
به هر که هر چه خواسته ام داده ام
خدا حق و حقوق را سلب کرده
از آنهایی که گردیده اند برده
خدا حق نداده است به رعیت
که شود قانونگذار مملکت
خدا گوید اشتباه نمی کنم
زنان را قاضی و شاه نمی کنم
خدا میل ارباب برده دار است (عایشه هشت ساله)
قانونی کرد به هر زنی که دل بست
خدا عقل "عاری" از عیب و نقص است (چهار زن)
به مرد خواهان تنوع در سکسست
خدا روح مرد فئودالمنش است
دل تپنده به ظلم و وحوش است

خدا ضدّ دموکراسی است

خدا گوید که مرا افشا نکن (چهار زن رسمی و بی نهایت صیغه)

حرمسراها را بی فحشا نکن

خدا رعیت نیست که بی نیازست

چونکه برخوردار از نعمت و نازست

خدا مهربان است به ارباب و مرد

چونکه رعیت و زن را برده کرد

خدا عادل است از دید فتوادل

چونکه سود و بهره را کرده حلال

خدا بخشنده است بهر بازاری

چونکه داده حقّ قیمت گذاری

خدا عادل نیست بهر نود درصد

چونکه حقّی به حقدار نمی رسد

خدا ظالم است بهر نود درصد

چون ارباب میخورد، برده میبوسد

خدا با سلب حقوق کرده برده

به اربابان خونخوار و درنده

خدا سالب حقوق فردهاست

< باعث تضادّ و جنگ و دردهاست

خدا گوید هیتر از من آموخته

بهر سوزانیدن جهنّم ساخته

خدا روح ارباب مستبدّ است

که خواهان حاکمیت فرد است

خدا مستبدّ ناب و خالص است

فرد تنقید ناپذیر مجلس است

خدا را از روح خود بزدائید

ورنه به نوعی شما هم خدائید

خدا ضدّ دموکراسی است

خدا را بزدائید از روح خود
از زیان دیگری نبرید سود
خدا را در روح افراد بجوئید
بهر یافتن کافی است که ببوئید
خدا را بجوئید در روح افراد
به پای برخورد آنان به اضرار
خدا عقل مرد حاکم بر زن است
هم در خانواده، هم در برزن است
خدا عقل منحرف کننده است
منحرف بهر خود گور کننده است
خدا عقل تاجر دروغگو است
عقل خلق از نوع حقیقتجو است
خدا عقل بورژوا- ملاکین است
در تضادّ با علم عصر ماشین است
خدا منکر علم داروینیسیم است
چون شکنندهّ جهل و طلم است
خدا در تضاد با کشف علوم است
علم در خدمت خلق و مظلوم است
خدا دشمن آزادی ی فکرست (آزادی برده داران)
فکر غیر برده قابل ذکرست
خدا بی نیاز از بحث و جدل است
ضدّ پارلمانتاریسیم و بدل است
خدا گوید من تغییر ناپذیرم
هم شاهم، هم قاضییم، هم وزیرم
خدا گوید قانون، قانون منست.
قوانین خدا بر ضدّ ... زنست

خدا ضدّ دموکراسی است

خدا گوید حکم من ابدی است:
عجب رشد و تکامل بدی است
خدا گوید حکم من ابدی است:
عجب برخورد و رفتار بدی است
خدا گوید تو باید تقلید کنی:
یعنی درب مغزت را کلید کنی
خدا را از حقوقش محروم کنید
به تغییر ماهیت محکوم کنید.

قطعه شعر فوق در انتقاد از خود رأیی (خودسری) و تکروی دکتر محمود علی چهرگانی امتچی (~ ضدّ ملتچی)* نوشته شده است.
*- امتچی طبق قوانین غیر قابل تغییر قورآنی، بیش از نصف جمعیت جامعه را، یعنی کلّ زنان و کلّ انسانهای غیر مذهبی را آدم (آدم برخوردار از حقوق برابر با مردان امتچی) حساب نمیکند.

سیستم فرهنگی حاکم بر اقوام تورک (اولاد تومرو س آنا) قبل از حاکمیت اسلام تسلیم کننده (مسلم کننده) مادرشاهی بود. یعنی تور-کان قبل از اسلام، حکم و فرمان را نه از زور بازو، بلکه از دل مادر(ه) خالق و غمخوار انسانها و انسانیت دریافت میکردند.
سیستم فرهنگی حاکم بر اقوام فارس قبل از اسلام مذکور پدرشاهی بود و بعثت مذکور بود که مثل اعراب مسلمان ضدّ زن بودند. مثل کوروش و رضاشاه و امثال مادران تورکزاد در خدمت اقوام پدری بودند. در مورد ضدّ زن بودن اقوام فارس (مخترع کلمه زن دان، یعنی زندان) منجمله به صفحه 134 همین کتاب مراجعه کنید.

خدا زن را تحقیر و خوار کرده است

- 1- "خدا به خلق عقل کامل نداده
که کند نیازمند و بی اراده."
- 2- "عقل کلّ هر چه بگوید درستست
ایمان شیطان ناباور سستست."
- 3- "علم انسان کمتر از جهل خودست
عقل کلّ برای اجزایش بتست."
- 4- "عقل کلّ قیّم جزء صغیرست
تا ابد غیر قابل تغییرست."
- 5- "چون ز علم جهل آمیز شرّ مییارد
پس حقّ قانونگذاری ندارد."
- 6- "حقّ قانونگذاری مال خداست
و نگفته دین از سیاست جداست."
- 7- "خدا هم شاهست و، هم قانونگذار
بهشت و جهنّم ساخته." در مزار

* * * * *

کار پیغمبر خبر رساندن است
کار مولا ز دوزخ ترساندن است
مولایی کسب و کار ویژه ای نیست
خادمی به نظام فئودالیست
چونکه عبد و بردگی لازم بوده
ز خود بیگانه کردن ثواب شده
مولا زن را ز خود بیگانه کرده
از خود بیگانه ها می شوند برده
زن دیندار با خودش بیگانه است
یکی از زنان مرد خانه است

خدا زن را تحقیر و خوار کرده است

گر چه معتقد به تک همسری است
تابع قانون "چهار پری" است
گر چه میخواید که زن قاضی شود
می پرهیزد که خدا راضی شود
گر چه خواهان آزادی فردست
بنده برده کننده به مردست
گر چه می داند خدا ضدّ زنست
از ترس "دوزخ" گوید دوست منست
زن دیندار خود را میکند فدا
که نسوزد در "جهنم" خدا
زن آزادست برده مرد شود
ورنه در "دوزخ" دچار درد شود
"دوزخ" را عوامفریب بر پا کرده
< که از ترس سوختن شوند برده
خدا جهل مرد ظالم صفتست
اسلام دین مردان بی عفتست
طبق احکام خداوند حقیر
تجاوز جایزست به زن اسیر
خدا زن را کشتزار مرد کرده
گفته محصولات زن مال مرده
خدا مرد را کرده مالک زن
به زن گفته علیه من حرف نزن
گویا عاقلترست "عقل کلّ" ز جز
به زنان حقّی نداده بیش از بز
به هر قصدی حامی اسلام شدن
جنایت بزرگیست در حقّ ... زن.

دین به دموکراسی حق نمی دهد

نصف جمعیت مملکت زن است
درد زن مسلمان درد من است
بیاندیش ای خدای دین اسلام
چرا هیچ حقی ندادی به مادام؟
زنی که به حقوقش ناآگاهست
تا قبل از آگاه شدنش گمراهست
زن را ناآگاهی مسلمان کرده
جاهل و گمراه کننده اش مرده
(مرد، خدای پشت پرده است)
گویا که "زن بی چادر کافر است"
همچون احکامی در قرآن وافر است
خدا در هر شکل خود ضدّ عالیست
حافظ روابط فئودالیست
کاپیتالیست آگاه ضدّ خداست
حسابش از بورژوا-ملاک جداست
کاپیتالیست خواهان برابریست
بجز سرمایه، در هر کار و امریست
دموکراسی برابری می آرد
دین حق انتقاد و تبلیغ دارد
دین به دموکراسی حق نمی دهد
به ضدّ خود احترام نمی نهد
زن و ... روشنفکر و، ملل دربند
به استقلال فردی نیازمندند
خدا گر قاضی ی قوانین شود
حقوق انسانی از بین می رود.

اراده کش ها را میکنند مولا

(دعوی هر مولایی)
(بر سر رهبری برای برده کردن است)

اعضاء ناخلف بنی آدم
برده تربیت میکنند دمام
اراده کش ها را میکنند مولا
بهر اراده کشی کند دولا (نماز)
اراده کش ها را میکنند رهبر
از خود بیگانه کرده، بکند خر
چهارده قرنست که مولای عجم (مولای نادانان)
طول عمر می بخشد به ظلم و ستم
مولا به نفع فارس الحاق طلب
خواهد با خود بیگانه شود ... عرب

گوید:

گوید: "انقلاب را تعطیل نکنید
به روز قیامت موکول نکنید"
"گر چه سهم تو یکی بدبختی است
شکر کن، ورنه عذاب سختی است"
"خدا قادرست به ظلم پایان دهد
تا قبل از قیامت گردن ننهد"
"عقل کامل از ازل آماده بود
بهر آزمودن تقدیم ننمود"
"عقل کامل از ازل آماده بود
بهر محتاج کردن تقدیم ننمود"
"اگر عقل کامل میداد به بشر
زندگی به خیر میگذشت، نه به شر"
"بهر آزمودنست که فرموده
هم ارباب لازمست، هم عبد و برده"

اراده کش ها را میکنند مولا

"بهر آزمودن آدمیزاد

< تا قیامت ظلم را کرده آزاد"

"گفته عیبجوئی عیب و ایراد است."

چونکه کار ارباب ظلم و فساد است

جواب:

خدا با حلّ تضادّ طبقاتی (خدای طبیعت که ماده است.)

سر و کاری ندارد شود قاطی

لعنت باد به مولای دروغپرداز

که خدا را می نمایاند چو راز

لعنت باد به مولای فلسفه باف (بچه میکاشت)

که دعا هم مینوشت در زیر ناف

عقل زن چادر را قبول نکرده

مولا به جهل خود تازه پی برده

(چادر زین دان است که دارد پنجره) (> زندان)

(یک سقف و چار دیوار بد منظره)

مولا ما را محکوم به بندگی کرد

ضدّ علم و، ضدّ سازندگی کرد

مولا خود را عاقل می نمایاند

که جهل جهالت را برویاند

مولا مقلّد تربیت می کند

که قیّم پذیر شده، بیعت کند

مولا فرهنگ ارباب می خوراند

< از خود بیگانه کرده، می چراند

کشتن روح عصیان و انقلاب

بنفع اربابست که شده ثواب

نصف کشور آنچنان عقب مانده

که نصف جمعیت را از خود رانده

باقی مانده اش شبیه روستا است

متخصّصینش بنا و اوستا است

اراده کش ها را میکنند مولا

رشد و تکاملش گر چه فازی است
در مرحلهٔ ساختمان سازی است
شانزده درصد خاک مملکت
در دست نیم درصد جمعیت است
طبق آمار هشتاد سال قبل از این
پانزده درصد هم وقف شده به دین
با دهقانی شدن مالکیت
< بهره در ده انباشت میشود ملت
باید بهره در ده انباشت بشود
تا با ماشین کشت و برداشت بشود
نصف جمعیت شهری بیکارند
چونکه بازار فروش اغیارند
اساس نظام سرمایه داری
کارگر صنعتی است که نداری
گر چه دهقان با تراکتور میکارد
تراکتور را از رمانی میآرد
گر چه صنعت بخشا ماشینی شده (مونتاز)
مال غیر در خدمت غیر خوده
کشوری که خود ماشین نمیسازد
در تحریم اقتصادی می بازد
نظام سرمایه داری خودکفا است
سهم مونتاز کننده جور و جفا است
ماشین مادر سرمایه داری است
محصول عقب ماندگی خواری است
نفع تاجر در خرید و فروش است
< در مصرفی شدن فرهنگ خویش است
بورژوا- ملاک از مولا راضی است
چونکه در خدمت برده سازی است.

پیرو دین سیاسی عاصی است

(چهارده قرنست که ناگفته مانده)
(چونکه دین را از سیاست نرانده)

ای خدائی که باشی محصول جهل
که فهمش امروزه گردیده است سهل
چونکه افشا شده مردم نااهل
عصر، عصر علم و دموکراسی است
پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که سرپای دروغی
چونکه ساخت تجار عهد بوغی
مثل خالق خود مانند یوغی
خدا شکلی از افکار تجارست
که در عصر ماشینیسیم گردیده پست

ای خدائی که گویا "ذاتا" فکری
فکر تاجری که محتاج شکری
خالق دروغ و حيله و مگری
ای خدای دروغ و حيله و مکر
رازقت کارگران را بکن شکر

ای خدائی که "قادر" هستی بدان
گر راستگوئی همزمان از آسمان
به زبان هر قومی سخن بران! >
طبیعت را ماده آفریده است
تاجر برده فروش خریده است

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که ملاک پرور هستی
چونکه صاحب زر و زیور هستی
بدین علت بر آنها سرور هستی
با پرداخت بهای هر برده ای
به رهاییش تشویق کرده ای

ای خدائی که دارای کتابی
پند رسمی شده در آن نیابی
که باشد درخور شکر و ثوابی
پند جنبه قانونی ندارد
که به میدانهای سنگسار بیارد (مردان چهار زنه را)

ای خدائی که قانون می گذاری
چرا از انسان دوست شدن بیزاری؟
با خوراندن اسید ... می آزاری
زندگی با تولد می آغازد
بعد از مرگ، هستی خود را می بازد

ای خدائی که مصادره گری
بهر مصادره گر کارگری
سربار کارگر و پیشه وری
آنچه طبیعی است اجتماعی نیست
که علم توفان و زلزله حاکمیت

ای خدائی که تخم ترس میکاری
با ترسانیدن به زانو در آری
گویا که تو خط دهنده ماری
عمر ترس ناشی از جهل طی شده
سرکه نارس رسیده، می شده

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که ضدّ و نقیض گوئی
از علم منطق نبرده ای بوئی
از خداوند خودت هم پرروئی
محصول باد را مصادره نکن
می توانی کلک باد را بکن!

ای خدائی که نیاز داری به شکر
ما را مشغول کردی با نماز و ذکر
تغییر نه یافته ایم که مانده ایم بکر
پنداشتیم که زلزله کار خداست
رموزش بهر درک و فهم ناپیدا است

ای خدائی که وارث "میگزینی"
نگفتی که از آنی، یا از اینی
در این مورد نه پرچانه، وزینی
سالب، نقد را نسیه نمی کند
ریشه یاب قضیه نمی کند >

ای خدائی که می گوئی بکشید
حقّ طلب را قبل از مرگش بکشید
در دوزخ بر رخس اسید بپاشید
چرا در کشتن زن لازم آیی؟
دزدان شرعی را می آزمائی؟

ای خدائی که ضدّ بشر هستی
از سوزانیدن انسان سرمستی
چونکه مثل آدولف هیتلر فاشیستی
طلب حقوق یکسان جرم نیست
قاتل بردگان حقّ طلب کیست؟

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که ارتجاعی هستی
درب پیشرفت را به روی ما بستی
(از آنجمله انقلاب صنعتی)
چونکه با ملاک و تجار همدستی
تخم چاره جوئی را تو خشکاندی
اروپا را به ریش ما خنداندى

ای خدائی که تحریک کننده ای
در گناه خود شریک کننده ای
بهر ارتجاع چریک کننده ای (مثل نوکر موسی)
به ما چه هر دو مرتجع رقیبند
باید افشا شوند که نفریبند

ای خدائی که میخواهی شاه شوی
مثل اوردک نه، مثل غاز راه روی
میتوانی، گر شوی هر گاه قوی
لاکن عصر شاهنشاهی گذشته
جمهوریت به جای آن نشسته

ای خدائی که فردگرا می کنی
زن جاهل را مردگرا می کنی
خرافاتى و فردگرا می کنی
کار جمعی جمعگرا می پذیرد
استبداد از فردگرایی می زاید

ای خدائی که خواهی تسلیم کنی
اراده میکشی که مسلم کنی
خلع سلاح کرده و مظلوم کنی
دموکراسی خواهان استقلالست
محصول استقلال صلح و جلالست

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که عمله می‌کنی
مثل نافنویس حامله می‌کنی
سپس همسان جمیله می‌کنی (مریم)
خجالت جزو بهترین صفاتست
"چهار زن و چند صیغه" آفاتست

ای خدائی که خرافات پسندی
از خرافات تو گیرم چه پندی؟ >
گر بپذیرم به ریشم می‌خندی
من باید روی پای خود بیایستم
چونکه تحمیل و تحقیرپذیر نیستم

ای خدائی که می‌اندیشی چو شاه
گاه را کوه می‌کنی که، کنی تباه
چرا چند شوهری را کردی گناه؟
(البته کاری است زشت و اشتباه)
اگر چند شوهری فاحشگی است
چرا چند همسری فاحشگی نیست؟

ای خدائی که مینالی از ستم
به ضرر حوا، به نفع آدم
که نشورد بر علیه پدرم
خدا زن را نیمه آدم شمرده
اراده زن مسلمان مرده

ای خدائی که دل‌داده می‌کنی
ز جهلش سو استفاده می‌کنی
بی غیرت و بی اراده می‌کنی
سخنان ظاهر را مردم پسند (پوپولیست)
< به داد عوام‌فربان می‌رسند

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که قضاوت می‌کنی
با حقّ طلبی عداوت می‌کنی
بر علیه زن قساوت می‌کنی
زن خواهان برابری با مردست
ضدّ زن مرد نیست، بلکه نامردست

ای خدائی که قاتل و جلاّدی
طرفدار استبداد و بیدادی
تأثیر نمی‌پذیری از فریادی
طبیعت گر ز تو حرفی می‌شنفت
سیلش از روی زمین مرا می‌رفت

ای خدائی که دیکتاتور نابی
مردم بیدار شده است، تو در خوابی
مپندار از دستش رهائی یابی
دعوا بر سر حقوق بشرست
رفتن به پیشواز روز محشرست

ای خدائی که بت پرست می‌کنی
به شکل دیگر لات پرست* می‌کنی
خدای خود** را خودپرست می‌کنی
گذشتن از حقّ انتقاد خود
بت پرستی است که می‌تراشد بت

*- نام بتی بوده. سوره نجم آیه 19
**- سرکرده‌ها

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که جهل می آفرینی
که تحمیق کننده آخرینی
مپنار شایسته آفرینی!
دشمن خط - مشی آفرینی
با آتش بازی نکن که می سوزی
چونکه ظلمترانست تورک امروزی.

ای خدائی که تصمیم گیرنده ای
چونکه غیرت ما را میرانده ای
یعنی مثل حیوان درنده ای
تو با سلب اراده خدا شدی
انتخاب کننده ... بودا شدی

ای خدائی که جنسا مذگری
در پی شکرگذار و نوکری
لذا بیخود میگوئی بی پیکری
بی پیکر عاری از مغز و زبانست
خدا می اندیشد و سخن رانست

ای خدائی که جنسا مذگری
ولی از نوع ما نیستی که کری
ما می جنگیم بر علیه نوکری
ما مردان خواهان آزادی هستیم
به رهانیدن زن عهد بستیم

ای خدائی که طالع تعیین کنی
نفع وارث خود را تأمین کنی
سالبین را صاحب زمین کنی
اجداد برده مگر زمین نداشت؟
کی به نفع سالبین امضا گذاشت؟

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که از قوم عربی
تاجر مگه، یا اینکه حلبی
از تورک و تورکستان چی میطلبی؟
هر ملّتی فرهنگ ویژه دارد
بیگانگی فاجعه به بار آرد

ای خدائی که جهان را نگشتی
خواهان طبیعت خوش سرشتی
نهرها و حوریان بهشتی
مرد فاسد به دنبال پستانست
توران پر از نهر و، باغ و، بستانست

ای خدائی که تحقیر کننده ای
مرد را بر زن مدیر کننده ای
زن را آلت و اسیر کننده ای
بهر بی شرف زن آلت مردست
در حالیکه زن خدای فرزندست

ای خدائی که میگوئی مالکم
چونکه "خالق" جن و ملائکم
بهر کشتن در حال تدارکم
("آفریدی" که بکشی؟! تف بر تو!)
خالق من پدر و مادر مست
که فدا میشوند که کنند سر بست

ای خدائی که میگوئی قاضیم
از قوانین ضدّ زن راضیم
به نفع مرد، برنده بازیم
(قوانین فوق را او امضا کرد)
(که زن بردگی کند برای مرد)

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که طلاق نمی دهی
روی میز همچون جوابی می نهی
"گر طلاق ندهم، نمی رهی"
کجای همچون قانونی انسانیت؟
قوانین غیر انسانی از کیست؟

ای خدائی که دنبال لذتی
خواهان شکر و نماز و عزتی
بر علیه زن بفکر نهضتی
حق طلاق و، اولاد و، ارث و، غیر
از قوانین خدا می برند خیر

ای خدائی که قسی القلب هستی
چونکه بفکر فریب و جلب هستی
در پی قربانی ی پر چرب هستی
پدر و، مادر و، فامیل عزیزند (ای نوکر موسی!)
اگر هم فکرا با هم بستیزند

ای خدائی که خوی ویژه داری
بهر کشف آن مرا بکن یاری!
به کمک آیه های درباری
چونکه مسلمان های کراواتی
بهر تخریب شده اند به ما قاطی

ای خدائی که ما را خر کرده ای
به ملاک و تاجر باربر کرده ای
به مردان آلت و ابزار کرده ای
چه کاری مانده است که نکرده ای؟
چونکه به خر کننده سرکرده ای

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که می ترسانی از مرگ
ما را برّه پنداشتی، خودت را گرگ
میرنده، کشنده ما هستیم در جنگ
مهارت و کار تو خر کردنست
خر کننده سزاوار مردنست

ای خدائی که نیازمند خری
نیازمند خری که بهره بری
خر جفتک انداز را نمی خری
ز روزی که بر اریکه نشست
دهان حق و عدالت را بست
دهان نقّادان خود را بست

ای خدائی که ما را خر پنداشتی
آلت لذت بخش نر پنداشتی
ما را بی مغز و، خود را سر پنداشتی
مغز اگر برای اندیشیدن است
چرا از حق انتقاد شوید دست؟

ای خدائی که مانند وحوشی
گه گاهی لباس چپی می پوشی
ضدّ ظلم نمایانی که بدوشی
گوئی که خدا بی نقص و عالم است
فمینیست و استقلالچی "ظالم" است

ای خدائی که حقیقت ترس هستی
دشمن حقّ طلاق و ارث هستی
مانند شوونیستهای فارس هستی
هر ملّتی دارای سرزمین است
مستقل کننده "حقّ تعیین ... " است

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای تورک ای که از فارس هم بی شرفی
در دعوای تورک و فارس بی طرفی
چونکه میهن فروش و ناخلفی
فارس تورک کش در عرض هشتاد سال
چند نوع قتل کرده در این محال

ای خدائی که "نمیدانی" کیستی؛
جزو ضدّ بشرهای در لیستی
چونکه دشمن مشروطه خواه هستی
مشروطه را تورک فدای فارس کرد
فارس ناسپاس هم میخوراند درد

ای خدائی که ضدّ استقلالی
در امر طلاق مثل فنودالی
خواهان بردگی در این محالی
حقّ طلاق شامل ملت هم هست
بردگان را استقلال کند سربست

ای خدائی که مثل فارس "چیپی"
علیه استقلالخواهی می تپی
بر دهان بردگان مثل زیپی
آزادی لازمست بهر اندیشه
بهر ملل دربند و عایشه (در امر تعیین سرنوشت)

ای خدائی که "چیپی" هم می شوی
زیرا به صید فقرا میروی
که با جلب آنان بشوی قوی
فقر ناشی از نابرابری است
که آنهم برای بهره بری است

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که دموکرات نیستی
چو فارس "چی" از این فلات نیستی
به تورکی خواهان نشریات نیستی
کتاب تورک را تورک خواهد نوشت
زبان تورکی کش را هم خواهد کشت

ای خدائی که ضدّ بشر هستی
روز محشر طالب تشر هستی
"خر نشو" گوینده ای که شرّ هستی*
استقلال ناشی از حقّ طلاق
خر کننده نیست، ای فارس قلچماق! **

*- "حزب کونیست کارگری ایران" به قیام ملّی آذربایجان در اوّل
خرداد ماه 1385 گفت: "خر نشو! خر نشو!".
**- قولچماق فاشیزم ملت فارس که قاتل حق استقلال ملل دربندش است.

ای خدائی که دموکراسی کشی
شاید از نواده گان کوروشی
از قتل فرزند تومروس سرخوشی
کوروش بی قبر هم سر می برید
چه سرنوشتی بهر خود آفرید؟*

*- سر کوروش را تومروس آنام برید (تاریخ هرودوت)
در خورش غلتاند و گفت: "خون بخورید"

ای خدائی که گویا شاهنشاهی
عزل و نصب کننده ظلّ الالهی
معین کننده راه و چاهی
فدرالیسم شکلی از شاهنشاهی است
که "عالی" حکومت بکند به "پست"

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که صدقه می دهی
که بلکه چند صباحی برهی
استقلال لازمست بهر هر شهی
برده ای که ضدّ مذهب نشود
فدر الیسم می طلبد که نرهد

ای خدائی که جاهلی به سویس،
فدر الیسمش ندارد مرغ و خروس،
که چچن را بچاپد مانند روس،
مّتحّد هستند که کنند آغائی
با صدور سرمایه های مالی

ای خدائی که فلسفه می بافی
بدون توضیح لازم و کافی
مثل دکتر ضیا صدر الاشرافی
(که خود را نگذرانده از صافی)
فدر الیسم در ایران چند کشوری*
ممکن نیست با صنعت پیشه وری
که قانون ناپذیرست چون رجوی

* فدرالیستهای آذربایجانی بعّلت پان- ایرانیست بودنشان در خدمت (نوکر)
شوونیسیم ملت فارس الحاق طلب و غارتگر و جنایت آفرین هستند.
پان- ایرانیسم فرزند شوونیسیم ملت فارس فنودالمنش و الحاق طلب است.
شوونیسیت فاشیست است، زیرا قاتل حق استقلال ملل دربند خود است.

ای خدائی که مرکز نشین هستی
دارای سرمایه و قشون هستی
گرداننده چرخ ماشین هستی
خاتمه بده به فلسفه بافی
که گمراه نشود صدر الاشرافی

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که فدرالیست پسندی
بهر صیّادی دارای کمندی
که صیدش کند که تو هم ببندی
هدف فدرالیست گر "استقلال" است
سپردن بدست فردا اخلال است

ای خدائی که لشکر کشی کنی
در چینستان آدمکشی کنی
بر ضدّ حقّ طلب سرکشی کنی
تجربه برای درس آموختن است
ورنه به فارس و فدرالیست باختن است

ای خدائی که محکوم به مرگ هستی
چونکه افتاده بدست گرگ هستی
مپندار که از تورک هم زرنگ هستی
< بیا خالق خود را افشا بکن! >
گره باز کن و، گره گشا بکن!

ای خدائی که مرا می خندانی
شتر را نشانه خود میدانی
تو نشانه تاجر نادانی
جهل من هم خالق خدایان بود
عقل ردّ کننده از ذهنم زدود

ای خدائی که "نمی دانی" کیستی
کی گفته "باش" که تو یافته ای "هستی"؟
چرا خالقت را نمی پرستی؟
برده ارباب دارد که پرستند
ارباب به خود صلوات می فرستند

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که خیلی پرچانه ای
با علم و منطق عصر بیگانه ای
پس چرا بالانشین خانه ای؟!
بجز نشخوار ادیان گذشته
چیزی عرضه نکردی در نوشته

ای خدائی که پرهیزکار میکنی
تسلیم شونده و بی عار میکنی
حق طلب را محکوم به دار میکنی
پرهیز از برابری زن و مرد
تحقیر و توهینست به حقوق فرد

ای خدائی که قاضی نمیکنی
فقط زن را که راضی نمیکنی
با سرنوشتش بازی نمیکنی؟
مغز زن از مغز مرد چی کم دارد؟
که ادای "برتران" را درآرد!

ای خدائی که نر را هیز میکنی
ارباب را شوهر کنیز میکنی
به حقوق زن تجاوز می کنی
کنیز بهر انسانیت اولاد است
تجاوز به اولاد کار جلاّد است

ای خدائی که شریک ناپذیری
یعنی از طبقه بی نظیری
که زن را نگزیند به وزیری
هر مفهومی جنبه قشری دارد
که قشر حاکم تخمش را میکارد

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که عقلت را باخته ای
چرا زن را مستقل نساخته ای؟
شاید تو هم مثل آدم اخته ای
دنده جزئی از اعضای آدم است
مگر ارزش زن بدان حد کم است؟!!

ای خدائی که گویا لامکانی
معراج میگوید که در آسمانی
پس ابوجهل را جاهل ندانی
وزیر دروغگویت جاهل بوده
که دروغ شاخداری فرموده

ای خدائی که ما را سگ پنداری
سان مسلم شده بی رگ پنداری
همسان گوسفند و خوک پنداری
ما مظلومانیم که خلع ید شدیم
طالب و حافظ حقوق خودیم

ای خدائی که ز جسمت جدائی
مثل قشر خود حاکم و خدائی
می جنگی با چریک های فدائی
چریکی که نوکر بیگانه است (روسیه ضد تورک)
دشمن خلق خود و کاشانه است

ای خدائی که جاهل و نادانی
در پی تربیت مسلمانی
که بجنگد با حقوق انسانی
غرب بعد از کسب حقوق بشر
دست یافت به علم و نبوغ بشر

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که ما را "می میرانی"
باز ماندگانمان را ... "می گریانی"
به کمک "زلزله" و "ویرانی"
به جرم اینکه مسلم نمیشویم
میخواهیم راه "مائو" را برویم (ترک، دشمن ضدّ ترکست.)

ای خدائی که صغیر هم "میکشی"
از قصاص قبل از جنایت خوشی
لباس دادگری هم می پوشی
اگر زلزله برای تنبیه است
کجای معصوم و مجرم شبیه است؟

ای خدائی که تن به پستی دادی
بهر تسلیم کردن به نیستی دادی
با این توجیه که به ما هستی دادی
مگر والد بچه اش را می کشد؟
بدین علّت که مینیژوپ میپوشد

ای خدائی که گویا صاحبکاری
باران نمی بارانی، خرابکاری
هم کار نمی کنی، هم طلبکاری
پنبه و لباس محصول بشرست
کار خدا سلب و تخریب و شرّست

ای خدائی که تفرقه افکنی
خود را آنجا خواهی دید که میکنی
مگر تو قیّم ... چین و پکنی
هر کس نان عقل خود را میخورد
چینی تولید می کند، نمی خرد
(در بخشهای سرنوشت ساز)

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که صنفی می اندیشی
مثل صنف خود کیفی می اندیشی
نه مثبت، بلکه منفی می اندیشی
چونکه تاجر غرب مثبت اندیش بود
در غرب انقلاب صنعتی نمود

ای خدائی که عوامفریب هستی
در مسری بودن مثل گریپ هستی
در بین راستگویان غریب هستی
همه را ز کیش خود نیندازید
چونکه در هر جمعی خوب و بد دارید

ای خدائی که ناغل پخش میکنی
بشکل و عده نوقول پخش میکنی
کاخهای به از آغول پخش میکنی
و عده هایت بهر زنده ها نیستند
حکایه هایت آموزنده نیستند

ای خدائی که ماتریالیست هستی
دست یافتی به هر آنچه دل بستی
به جای ما بازنده گان نشستی
تو میخواهی که نقدا داشته باشی
بهر ما و عده و بت بتراشی

ای خدائی که تعیین کننده ای
صاحب پول و زمین کننده ای
رفاه و خوشی تأمین کننده ای
چند درصد مردم در رفاه است؟
چند درصد غرق ناله و آه است؟

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که به ظلم می اندیشی
به تثبیت وضع موجود می کوشی
چونکه طرفدار خالق خویشی
تغییر لازمست برای انقلاب
ورنه نمی رهیم از دست عذاب

ای خدائی که بفکر تعدیلی
تقسیم اراضی کن گر عادل
زکات بخشی از آنست که چاپیدی
گشنگی گر درآید از حنجره
دین و تسلیم می رمد از پنجره

ای خدائی که تغیر ناپذیری
دارای چهار کتاب و وزیری
چرا تقدیم نکرده ای حضوری
آیات غیر انسانی زاده ای
حق تنقید و تصحیح نداده ای

ای خدائی که دم از عدل می زنی
چو عبد موسی دست به قتل میزنی
به نفع خودکامگی طبل می زنی
قبل از تصمیم دادگاه می کشی
نوکر ت هم دارد حق سرکشی!
(نوکر موسی، بسیجی خمینی)

ای خدائی که لجن می خورانی
بعد از آنکه به جهنم می رانی
که چنین رفتار کنند با زندانی
خط دهنده به حزب الالهی توئی
که از انسانیت نبرده بوئی

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که به کشتن می دهی
که شهید بمیرد که تو برهی
صنف خود را برسانی به شهی
تو با شمشیر شهید خدا شدی
بهر حفظ خود ز جسم جدا شدی

ای خدائی که بنوعی **فاعلی**
چونکه **ایدئولوژی** جاهلی
در تضاد با انسانهای عاقلی
خدا فکر تجار جامعه است
هر فکری از صنف خود حامله است

ای خدائی که تخم ظلم میکاری
بر پا کننده چوبه داری
طرفدار قانون سنگساری
حقوق بشر گر اجرا بشود
همه از قید ظالمین میرهد

ای خدائی که مردسالار نابی
آرزومندم که تغییر بیابی
تو هم کرده باشی کار ثوابی
چونکه ماهیت تغییر ناپذیرست
نباید به وعده و وعید دل بست

ای خدائی که امتحان می کنی
نقد را عطای شاهان میکنی
نسیه را تقدیم جهان میکنی
"شکر نخریده، مربا نخواه!"
چونکه **تشخیص داده اند** راه را از چاه

پیرو دین سیاسی عاصی است

ای خدائی که بیش از حدّ پرروئی
توی چشم همه دروغ می گوئی
گهی با این، گهی با آن همسوئی
چهرگانی را خدا گمراه کرده
ارزش کار وی را تباه کرده

ای خدائی که خدانشناسی (مثل "تانری تانیماز")
یعنی همسان "ابلیس" خناسی
اگر دشمن صیّاد و قنّاصی،
آنچه را که بهر خود می پسندی
به ما هم بده که آرد خرسندی

ای خدائی که با خودت می سنجی
بدین علّت است که از نقد میرنجی (< از انتقادات آراز)
یعنی درخور نشستن در کنجی (< مثل چهرگانی)
نقّاد لازمست که سخن براند
چونکه "همه چیز را همگان داند"

بردهٔ مسلمان تسلیم می شود
که به جهنّم "ثانی" نرود
دنبال هستی نه، نیستی میدود
برده داران تخم اسلام میکارند
چون به تسلیم شونده نیاز دارند.

آرازیزم تغییر دهندهٔ ذهنه
(ریشهٔ هر انقلابی در ذهنه)
بدین علّت رانده شده از صحنه

01.11.2007 آراز بالتاجی

با چوب تر به من فارسی یاد دادند
ز جهل فردوسی ها "سواد" دادند
شیرینی ی فارسی را به باد دادند
که به فارسی فارس را افشا کنم
ریشهٔ ظلم و ستم را بکنم

آراز هر آنچه که گفته خواهد شد
قبل از موقع نمی توان شاهد شد

www.otay-butay-vetendir.com/ir